

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE4473

و بر بعض اشیا طب روحانی و جسمانی و اشعار را لقمه حکمت ایمانی و بعضی مبریات
 ماضیه و حکایت حالات این جانی فانی و انتظار الفرج بعد المشده که در حالت حیرانی
 و پریشانی کیف اتفق التیام و تالیف یافته و تار و پود تندیب ظاهر و باطن و صلا
 صورت و معنی را با هم بر یک منوال بافته و اشعه لمعات حق از مطالع تحقیق صدق
 بر فحای مطاوی اصول و فصولش بجمده تعالی تافته امید واری از حضرت باری
 جل مجدده ^ع نواله آنست که این ساخته و پرداخته را امروز در نظر حق پسندان
 دین پرورش قبول و پذیرائی ارزانی دارد و فردا جامع این فوائد و عواید را
 بموائد عفو و عافیت عقیبی و زوائد حسنی و زیاده سرفرازی و اهل محشر بخشد
 و این صلصال محاسنون را که از ناداری اعمال و گرا بناری احوال محزون ست
 بتازگی غفران و سیر سبزی رضوان شادابی خاطر و بالیدگی طبع و نشو و نما می امن
 از عذاب قبر و عقاب نار سربلندی بالطف و کرامت فرماید هذا وقد جمعت
 الرسالة هذه في الجمادات من شهر سنة الهجرة في بلدة
 بهو يال الحمية صانها الله واهلها عن كل ملحة وبلية وسميتها
 الروح الخضيب في تزكية القلب المنيب وحبنا الله
 نعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم

مقدمة الكتاب وجميع طيرة المستطاب

مدیث شریف آمده الدین النصیحة و فی روایتی اخری النصیر لكل مسلم
 ان عام ست از آنکه بخطاب باشد یا در کتاب است اهل علم از شاخ واکابر در

کتاب خود نصیحت و نصیحت با نوشته اند و ذمه خود را از امر معروف و نهی از نهی
که از واجبات موکده شرعی است فارغ ساخته از آنجمله وصایای شیخ ابن عربی
صاحب فتوحات و وصایای خواجه عبدالخالق عجدوانی و وصایای شاه ولی الله محدث
دہلوی و امثال ایشان است و از آنجمله نصائح شاه اہل اسد دہلوی است در باب چہارم از
پنہار باب درین موضع برہین نصیحت با کتفا کنیم و وصایا را بر مطالعہ مقالہ فصیحہ عوالہ
نمائیم و گوئیم کہ آدمی زاد را مادامیکہ در قیہ حیات است از ضروریات بشر بشر بشل خوردن
و آشامیدن وستر پوشیدن و نکاح کردن و مکان جستن ناچاری است و ہر یکی را
ازین امور افراط است و تفریط نہ افراط آنرا نہایت و نہ تفریط آنرا غایت پس لازم
آنکہ در جملہ امور خود توسط اختیار نماید کہ اعدا لواہو اقرب للتقوی در قرآن است
و خیر الکامور اوساطہا در حدیث سیدناں مہاجن جہلعم و سیانگی و میانہ روی ہرچیز
موافق مراتب اشخاص است و سیی چیز است کہ در حق یکی افراط و در حق دیگری اعتدال
بلکہ تفریط باشد پس احوال و اطوار بنی جنس و بنی قوم و بنی کسب و بنی حرفہ را بقیاس
سعدا توسط شمارند و در طلب کسب زائد خود را در تعب و محنت نیندازند و این صلی است
شامل بر جزئیات متعددہ ضروریہ کثیرہ کہ ضبط آن موجب ابطالت میگردد و انتہی گوئیم
بیان ستہ ضروریہ انسان در خطبہ القدیس و ریاض المراض مرقوم است و دیگر عریلی
و ہر فنی و ہر حرفتی کہ خواہند کسب کنند و بیاموزند اول ضروریات آنرا واجب کنند
اگر بعد از تحصیل آن فراغ وقت دست دہند و آند را کسب کنند و چنان نشود کہ طلب الکمال
فوت الکمال گردد مثلاً در علوم مکتبہ اول قرآن و حدیث و عقائد و اصول اینہا را
خوانند بعد از آن بحسب استعداد و وسعت وقت بکمت و فلسفہ و منطق بر

قن علی ذلک انتهی گویم از منطق و حکمت آنچه ضروری است و در معرفت
اصطلاحات قوم دخل دارد و از برای دریافت سائل معترضه کتب دینی بدان
باجت می افتد همانقدر کفایت دارد که در خطبه القدس تمخیص کرده ایم اگر خواهند
آنها را ساله جدا گانه از ان سازند و زیاده بران و انماک در عوایات آن مورش
شکوک و او بام و فرات اقدام و افهام است و جز خسران و غد لان و حرمان و بزیان
نتیجه نمی آید البلاء موکل بالظنق

شیخ سنت ابو علی بودی

اگر ز حکمت کسی ولی بودی

و یکسر گاه امری از امور با اهمی از مهمات روی نماید باید که بقتلای آن فن که خیر خواه خود باشند
مصیحت کنند و مشورت نمایند که شاور همی فی الامر واقع شده و شیر را باید که بغیر روی
در پایه کم و کاست آنچه از خیر و شر و نفع و ضرر آن در یابد و اشکاف بگوید البته شاک
موتمن بعد از ان اگر صلاح دید خود در ان امر یا بند آنرا اختیار نمایند ورنه ترک
دهند و درین باب صلوٰۃ الاستخاره که ثبوت آن بحديث صحیحست خیلی نافع است
باید که پیش از هر کار و بار سه روز یا هفت روز دو رکعت نماز گزارد و بعد از سلام
این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرک
واسئلك من فضلك العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و
انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و
معاشی و عاقبة امری و عاجله و آجله فاقره لی و یسره لی ثم بارک
لی فیہ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة
امری و عاجله و آجله فاصرفه عني و اصرفنی عنه و قدر لی الخیر

حیث کان تعدی ضعیفی به و بجای نه الامر نام آن کار گیر و اگر در حق وی
 بهتر باشد صورت گیر و الا بر طرف شود و این نماز از حجرات ست انتهی گویم
 درین زمانه که ستار موتن حکم عتقا و کیمیا دارد و هر خیر خواه ظاهر دشمن باطن
 ست و حاسد سر و علن بعد از شورت صورتی بهیچ طریق نجات بهتر از استخاره
 از رب الارباب نیست و اگر در هر کار دشوار افتد باری از استخاره مختصر خود غفلت
 نکنند و آن نیز در حدیث شریف آمده اللهم خیر لی و اخذ لی گفتن این کلمه نیز
 خیر و عافیت آرد و دیگر دو چیز است که آنرا هیچگاه از دست ندهد و ترک ننماید خواه
 مشکل باشد خواه آسان سهل باشد خواه صعب یکی تدبیر دوم استقلاال انتهی
 گویم این نیز مجرب است و الحمد لله تعالی که این هر دو امر بسیار بکار ما آمده و می آید
 ورنه خرفشار ابناء دنیا و فرزندان حسد و کینه و تنگ چشمان کم ظرف و نا آشنایان دشمن
 دوست بهیچ از مغز و پوست نگذاشته اند و اندیشه آزاری ترک ن ساخته

قتل این خسته ز شمشیر تو تقدیر نبود | ورنه بهیچ از دل بیرحم تو تقصیر نه بود

و دیگر زندگانی چند روز است و دنیا آخر گذشتنی و گذشتنی ست از بهر دنیا
 با کسی عداوت و دشمنی نگیرند و کسی را عیب نکنند و بد نگویند خصوصاً عیوب یک
 فرق خاص را علانیه ذکر نکنند و تا توانند بر کسی حسد نبرند و دروغ بیفایند و بر زبان
 نیارند و سخن بد کسی بکسی نرسانند و خود را از بخل و جبن تا توانند پاک گردانند
 و بر آنچه رضای او تعالی ست راضی باشند و خود را بزرگترین مردم و کلان تر
 شمارند و فخر و نخوت را در دل راه ندهند و تا توانند در اصلاح عالم بکوشند
 و در میان هیچکس نقیض و فساد نیندازند و در اکل حلال و صدق بقال

استقامت احوال سعی کلی نمایند که جمیع طاعات و رئیس جمله عبادات است
 و از حکمت انجیر در حق خویش و بیگانه باز نمانند و بر امر معروف و نهی منکر سعی
 ببلغ نمایند و اگر نتوانند بدل ناخوش دارند و خود و مرکب آن نشوند و دیگر
 عقل و گیاست و فهم و فراست هر چند اجمالی است اما بکثرت تجربه و صحبت عقلا و کسب
 علوم عقلیه و استماع قصص و نصح می افزاید پس باید که چنان کوشند که هر روز قوای
 عقلیه خود را قوی بگردانند و خود را بتبکیف و فکر از عقلا گردانند و در زیر فهمها
 نگذارند و بیکری باید که در جمیع اوضاع و اطوار بفرقه شرفاء و صلحا در خور باشند
 و از صحبت و اوضاع اجلاف گریزان باشند و بیکری باید که در هر امری از امور دنیا
 استعجال ننمایند و بغیر مشورت و تدبیر کاری نکنند و بیکری خود را معطل و مهمل
 نگذارند کار عقبی باز نهند و اگر نتوانند کار دنیا از دست ندهند همچو کسب که نام نبرد
 و پیشه عالمگیر پادشاه و کلمات طیبات گفته آدمی اگر با مو عقیبتی نتوانست پشت
 ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة و این را در نصیحت
 فرزند خود نوشته است و بیکری بوقت صبح از خواب بیدار شوند و نماز گذارند و
 بر مصلاهای خود تا وقت طلوع آفتاب نشسته باشند و تسبیح و تهلیل و تکبیر بگویند و
 استغفار کنند و تلاوت قرآن شریف نمایند و آیات و ادعیه حفظ جان و مال
 خود خوانده حرز کنند و نیکوترین آیات دین امری و سه آیات است اگر نتوانند
 بر سوره فاتحه و آیه الکرسی و چهار قل اکتفا نمایند و در ادعیه بسم الله الذی
 لا یضر مع اسماء شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع الصلیم
 سه بار خواندن بهترین چیز می است که حدیث صحیح و فضل آن واقع است چون

در نقل جمیل
 این آیات است
 ذکر که در دو به
 حاشیه چایز است
 نیز آن را نشان
 داده و در آن
 نسخه مطبوعه
 در کتابخانه
 مکتب زنجانی

شام شود اطفال را بخانه در آرد و صبح برآمدن دهند چون شب در آید روز را
خانه را متقل یا سلسل گردانند و آیات و ادعیه حفظ و مرز بخوانند و چراغ بکشند
و آتش سروسازند و ظروف بپوشند و در اول هر کار بسم الله گویند و سلاح و عصا
ترد خود دارند و اگر تو اند در موضع خوف مردمان را بر نگاهبانی بگمارند و خود
در جایی محفوظ باشند و بغفلت تمام نخوانند و بیکر چون دو نوع سخت و بلا پیش
آید هر حیل که دانند کنار دهند و اگر نتوانند اسان ترین آنها را اختیار نمایند من
ابتلی بیلستین فلیختر اهو نهما و بیکر ایام حیات و صحت خود را غنیمت شمارند
بغیر ضرورت تمام در مملکت نمیگذرد

من بیکر یوم زیان کن یا بفکر سود باش	ای ز فرصت بخیر در همه پاشی و دباش
-------------------------------------	-----------------------------------

و اگر مریض شوند پیش حکیم حاذق بروند و اختیار درست او دهند و در تدریس و غذا و دوا
مخالفت ننمایند بی ظهور خطائی فاحش طلبی دیگر نطلبند و بیکر بغیر ضرورت کلی در سفر نزد الکسفر
قطعه من العذاب در حدیث واردست و چون سافر شوند بر روز و ساعت نیک
بر آیند و راه محفوظ مقرر کنند و در جمع رفقاء و بدرقه و سلاح جنگ سعی کلی کنند و
بر این راه اعتماد نمایند و اسباب ضروری را چون کار و د و مقراض و سیل و کنند
و تیر و سوزن و رشته و امثال فلک همراه خود دارند چون قافله و بدرقه
کوچ نماید خود در میان باشند و چون در منزل فرود آیند همراه او بوند هیچگونه جدا
و تنها نگرند مخصوصا در سفر حج از جدا تا که معظمه و سفر از که بسوی مدینه منوره
و بوقت شب در سفر احتیاط زیاده از حضر نمایند اگر تو اند بعضی او و بی ضرورت
که اکثر بدان احتیاج افتد همراه دارند و بر دایه خود چنان بار نکنند که از احتمال

شکل و تزیینات
و اینها در سفر
و عهده و پیش
دست و د
سردان
و پیش از سفر
الکسفر
دست باشند
۱۱

آن تنگ آید و توشه خود را محافظت نمایند و اگر توانند زیاده از ایام سفر بردارند
 شاید که سفر دراز گردد و یا در منازل اتفاق اقامت افتد و بیکر به امری که پیش
 آید مال آنرا مطالعه کند و ضروریات آنرا بتفصیل تصور نمایند و پیش از احتیاج
 آماده گردانند و بیکر در صناعت و حرفت آنچه نیکتر و ضرورتیتر باشد اختیار نمایند
 اگر چه محتاج نباشند و از آموختن کسی نیک و حرفتی پاک عازر نکنند گویم فضل صنایع
 صفت علم است هر که بدان متعلی شد سعادت و آبرو نصیب اوست پس هر چه
 باید کرد تا عالم شوند و فضل علوم علم کتاب و سنت و سلوک است که در دنیا و دین
 هر دو بدان حاجت می افتد و در یافتن علم حساب بنیاد مفیدست در الفهن
 و سواریت و در دفاتر خانه و ریاست هر جا محتاج الیه است در دین علم بسیار
 کوتاهی میکنند و نقصان مایه و شماتت بسیار بر میدارند و اکمل حرف حسرت
 فلاح و زمینداری است و در حدیث صحیح آنرا افضل کسب نشان داده پس
 فن کتابت است کتاب اگر خوش نویسیست خود هنرمندست و اگر خط طبعی
 دارد مگر شیرین و خوشنماست کار دفتر می تواند کرد و کتاب علم صحیح و صاف
 می تواند نوشت درین زمانه فنون بسیار گری باقی مانده و قدر شناس آن کمتر
 اند توپ و تفنگ از همه سبب نیاز کرده اما نوکر پیشه را آنچه اگر زیست قدرت
 دست در نگارش و توانائی نامه برای تحریر می بایست نوشتن و زود نوشتن
 و خوش نوشتن و صحیح نوشتن اگر میسر شود نعمتی شرک و هنری بزرگ است
 و بیکر سعی بلخ و کوشش کلی بر آن دارند که بر فنون و علوم ضروریه مطلع گردند
 و در هر امر که وقوع آن بشیرتر گردد تجربه و اطلاع بهم رسانند و علوم مجلس شل

خط و انشاء و شعر و قصص و لطائف غریبه و صناعات عجیبه و صفاتی نقتسیر
و قدرت تحریر و علم حساب خوب بیاموزند آموزنده حساب را در بدایت کسب
صدق غالب می آید این معنی در تجربه رسیده چنانکه محصل علم حدیث را
تواضع و خشوع و اخلاق حمیده طوع ید میگرد و عادت میشود و اشتغال نسبت
منفع میشود بمرور روز و منهک را در فنون فلسفه و فقه را می رعونت و تکبر و خلل
در عقیده بیشتر رو میدهد و دیگر رعایت آداب گفت و شنود نیست و برجات
هر جا و هر مکان ضرور لازم است خصوصاً در مجالس عامه که در معرفی دشمن آن
جهد بلیغ نمایند و محافظت تمام کنند که هیچکس سخن بیجا و حرکت لغو نکند و در پیچ
امر مخالفت اهل مجلس روا ندارند و رعایت مرضی رئیس آنرا که میجلب باشد از تمام
ضروریات شمارند که گفته اند امرضهم مادمات فی امرضهم و دارهم مادمات
فی دارهم امام ابو حنیفه رح گفته در مجلسی بسباع و غنا مبتلا شد م صبر کردم
حضور با کراهت دل مغفورست و غیوبت با تعلق خاطر همچو حضور و صابش
مازور و اگر خود سالار مجلس باشند باحوال هر کس موافق قدر او در تعظیم و تکریم
رعایت کنند و بر ملاحظه فی نگونید و فعلی سازند که بر هیچکس از رئیس و خدیش گران
اقتد و دیگر در شادی و غم و غصه چنان فعل نکنند که بار دیگر مذمت آن کنند
و در وقت غضب عنان خود بگیرند چنان حرف سخت نگویند که اگر با هم فحوت
شود خجالت از آن کشند لعین و فحش هرگز عادت خود نگیرند و اگر به امری سیج
شرعی یا عرفی عادت شود بتکلف ترک آن نمایند و دیگر عمده صفات محمود علم
و علم و سخاوت و شجاعت و عفت و عفو و حسن خلق و حیا و رضا بقضاست می باید

که در تحصیل و اکمال اینها بکوشند اگر بدان موصوف نباشند تکلف خود را
 بران دارند و متصف شوند که سعی و کسب را در هر امر مغل غلیم است اگر مجبور
 نباشند از مداومت و مواظبت آن گویا که امر جلی میگرد و العاده ای
 الطبیعة الثانیة و دیگر محبت علماء و اقلیاء از دست ندهند و غنیمت
 شمارند که کسیست اعظم و کبریاستی است اتم که آخر هر کس حکم هفتین خود پس را
 میکند در حدیث شریف است المرء مع من احب و انت مع من احبت
 و دیگر عیادت مریض و تعزیت مصاب از خصال حمیده و محاسن اخلاق است
 و موجب اجر و باعث ثواب و معدود است در حقوق شش گانه اسلام مثلاً
 بگویند عظم الله اجرک و احسن عزاک و غفر لمیتک و اللهم الصبر
 و الرزقنا و ایاک الشکران الله ما اخذ وله ما اعطى و کل شیء عندہ
 بمقدار فلتصبر و لتحتسب و دیگر بعد از هر فرحت و نعمت الحمد لله
 رب العلمین گویند و پس از هر سخت و مصیبت ان الله و انا الیه راجعون
 خوانند و پس از آن گویند اللهم اجرني في مصیبتی و اخلقني خیراً منها
 و در وقت اندیشه از احاد ارگفتن کلمه حسبن الله و نعم الوکیل تر یا قی
 مجرب است و همچنین نزد غم و هم یا حی یا قیوم بر حمتک استغیث و کلمه
 الله ربی لا اشرك به شیناً باید گفت که درازا که رنج و فکر دخل تمام
 دارد و ز بعض کلمه یا حی الهم اعظم است و حدیث صحیح و فضل و نفع آن
 وارد و از برای قرائت این دعا باید خواند اللهم انا نعوذ بک من شرورهم
 و نجعلک فی نحورهم و این نیز در حدیث شریف آمده و کبریات و مراتب تجرید

رسیده و بیکر آداب هر عمل و فعل چنانچه اکل و شرب و قیام و قعود و وصل
و فصل و غیر ذلک آنچه در کتب آداب سنت صحیح و مرقوم است با ادعیه موقفه آن
همه بجا آرند و از بركات ظاهر و باطن آن محروم نمانند و بیکر در غنا و افرا
و فقر مسطر تا تو انقدر از اخلاق قدیم خود بزرگتر دند و بر دولت خود چندان
نشان ند که مال این جهان بی ثبات است ان المال خاد و را غیری نی مال صبح می آید و شام میرود

شهی که تاج مرصع صبا بر سر دشت	نماز شام و راخت زیر سر دیدیم
رخا و ثبات جهانم همین پسند آمد	که خوب زشت و بد و نیک و گداز دیدیم

و از غربت و فقر خویش چندان نشانند که گردون گردان است و جهان
جهان ان مع العسر یسر ان مع العسر یسر

رسید فروده که ایام غم نخواهد ماند	چنان نماند و چنین نیز غم نخواهد ماند
ز سرخ و راحت گیتی مر جانان شو غم	که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

کمال ایمان و تمام اسلام و کل و جل احسان آنست که آدمی زاد در هر حال از
خداوند ذوالجلال بته دل و قعر خاطر راضی باشد و بر نعمت شاکر و بر رحمت
و نفقت این دار فانی صابر بود و الحمد لله علی کل حال بگوید

نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقصان	به پیش همت ما هر چه آید بود همسانی
-------------------------------------	------------------------------------

حالت دنیا با احدی بر یک منوال نیست کمتر مردم اند که آسوده آمدند و آسوده
رفتند و نه هر گز ایمنی و تجربه خواهی زمان صبا و هنگام جوانی و روزگار پیری
او در گون میگذرد و گذشته و هیچ حالت بر وضع واحد درین هر سه نسبت
بر یک وضع و یک طور و یک آغاز و یک انجام نبوده و نیست اگر در هزار یکی

و در بسیار اندکی را بآن نوازند که بقدر کفاف روزی بخشد و علم نافع ارزانی
دارند و از تشویشات جهان و آباد او و آوارانند زهی خوش نصیبی و خستیماری
و مع ذلک اعتبار اعمال بخواتیم است کوشش اندران باید کرد که جان بر سلام
رود و روح لذت بر کلمه ایمان و احسان بیرون فراموش

اسید هست دم مرگ از لب نواب | بر آید اشهد ان لا اله الا الله

و پیکر ایام حیات خود را غنیمت استرالذین از عتق الاخره شمارند و دل را بر اعمال نیک
برگمارند چون قریب برگ رسند بکثرت استغفار و تهلیل اشتغال خود نمایند
و اهل و عیال خویش را وصیت کار خیر و صبر و استقامت کنند و اگر فضل یا بیعتالی
یاری دهد جان خود را چنانکه گذشت و گفتیم بکلمه لا اله الا الله سپارند انشی
در حاشیه چار باب نوشته طریقه وصیت آنست که اول خود گوای و پدر و جدانیت
باری تعالی و رسالت آنحضرت صلعم و بحقیقت قیام قیامت و بعثت و نشورو
توبه کند از هر معصیتی که در تمام عمر کرده باشد بالا جمال و مغفرت طلبد از برای
خود و جمیع مؤمنین و مؤمنات و وصیت کند لواحق و اتباع خود را باتباع
بر اتباع شریعت یعنی تمسک بکتاب و سنت و لا تموتن الا وانتم مسلمون و بجماعت
بر نماز و قیام با قنات آن و بصیر در هر معصیت و بر حرمت بر هر کس و العاصیان
الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق
و تواصوا بالصبر و باجتناب از جمیع فواحش و منکرات و بی صبری رست
بند و توبه از جمیع معاصی و مداومت بر طلب مغفرت از برای خود و برای
موصی و جمیع است مرحومه اسلامی و بحسن سلوک با ذوی القربی و متعلقان

علی الخصوص و مالیک و همسارگان الصلوة و ما ملکت ایمانکم
 بعد از آن وصیت کند با دای هر چه از فرائض از وی فوت شده باشد مثل
 ادای زکوة اگر بر ذمه اش باقی مانده است و ادای صوم و گزاردن حج که
 قریب از طرف قریب بکند اگر حج را با وجود استطاعت در عمر خویش بشاست
 اعمال یکبار هم نگزارده است بعد از آن بیان دیون و حقوق عباد نماید
 اگر بر ذمه اوست و برادرانش اگر ممکن است کمال تاکید نماید ورنه باستحلال
 و استعفا و عذر و معذرت از صاحبان حقوق وصیت کند و از ارتکاب
 نوع گری و سینه زنی و گور ختیه ساختن و آزار بلند نمودن یا بران گنبد افراختن
 و چراغ سوختن و جامه انداختن و بر لوح فرار چیزی نوشتن و جز آن از امور
 ناشروع در ماتم منع کلی و زجر تمام و تاکید شدید کند و بر مراعات امور سفونه
 از وقت احتضار تا بعد از دفن از تلقین شهادتین و رونودن جانب قبله و بند
 نمودن چشم و دهن و صلاح غسل و اختیار موضع متبرکه که وجوای صلوات از برای تربت
 و قبر و خام و بر برگزاشتن آن باز مین و بار بار باستحکام آن نپیرداختن فریاد تاکید
 فرماید بعهده آنچه از برای اهل و عیال خود ضروری و اہم در کار دنیا و دین
 پندار و بیان نماید و حواله بخدا کند انتہی مع زیادة و تصرف فی العبارة در تعالی
 خصیصہ آنچه از وصایا و نصائح با اولاد مناسب نموده نوشته ایم و ہم آنچه این جا
 نگاشته ایم داخل در وصیت ماست و الله الموفق در حدیث صحیح آمده من مات
 وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و در روایت دیگر وارد شده
 من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة یسال الله تعالی ان

یجینا علی الاسلام ویمیتنا علیه ویرزقنا حسن التقدمة و
صلاح البین وحسن الخاتمة بجاه عن بجاه سیدنا حماد
واله وصحبه اجمعین واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

فصل فی بیان عدد شعب الایمان

ورد فی صحیح البخاری و مسلم رضی الله عنهما من حدیث ابی هريرة
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال الایمان بضعة وستون
شعبة او بضعة وسبعون شعبة اعلها او فارفعها او فاضلها
على اختلاف الروایات قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی
عن الطریق والجماء شعبة من الایمان در شکوة لفظ سبعون و لفظ
فأفضلها اختیار کرده و حدیث را متفق علیه گفته شیخ در ترجمه گوید ایمان شصت
و چند شاخ است فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیب است
و ایمان آوردن بدان بضع یکسربار و بفتح نیز آمده نام عدد دست از شصت تا ده
که بفارسی ازومی بلفظ چند یا اندک تعبیر کنند و فروترین و پستین آنها و در
کردن آنچه ایند کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهرا و دور
کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه پاک
بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایند آمدن و آثار ایشان است بناحق
مباش و بی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت مانع ازین گناهی نیست
و بحقیقت این رنزی است تبرک و جود و دعوی هستی که بعد و هر شریعت و قبل است

۵. بردار خا رو سنگ نه این چه فرمود یعنی وجود خود همه بردار از میان

و شرم داشتن از ارتکاب ناهنجاری و ناهایستنیها شعیب عظمی است از ایمان و عهده است در کار دین و لهذا او را جدا آورده و تخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغییر و انکسار است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرح مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از نافرمانی و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگر چه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی نیست چنانکه در سائر اخلاق و تهذیب آن سیدالطائفه جنید بغدادی قدس امده سره فرموده است بحیا حالتی است که من روتیه الا لا و روتیه التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر شایده میکند پیدایی آید از وی شرم ناشی

از دست و زبان که بر آید اگر عهده شکرش بدر آید

و شعب ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و حصر و احصاست و تعیین عدد و مفوض بعلم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان را جامع باین عدد باشد که فرموده است در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایات شاید که بحسب آن باشد که ارجاع آن شعب به دو عدد صحیح است پس گاهی این اعتبار کرده فرمود و گاهی آن را بایست شصت آنکه اول وحی بعد و کثر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام و دیگر بر آن افزوده شد و بعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و کثرت است و این توجیه در حد و تعیین دست

می افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در تنین با آنکه ذکر بعضی
 زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود بیان آن در تکثیر
 باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین مقصد می گشته
 و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطه بیان
 ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصرو احصا خارج
 است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت است و سید و سعاد و تحصیل کمال
 علمی و عملی و آن بصورت و اعتقاد و استقامت و عمل است چنانکه در قرآن مجید
 فرموده **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** و در حدیث آمده **وَقُلْ**
آمَنْتُ بِاللَّهِ **ثُمَّ اسْتَقَمْتُ** و آنحضرت صلعم مبدا و بنیادهای آنرا بیان فرموده
 بقول خود **فَضْلُهُمَا** و ادنا با این چنین است **وَأَشْرَقَتِ الْمَنَارَاتُ** و مراد بعضی اهل
 علم شاید از محمد بن حسین بهیقی استرح زیرا که وی کتاب شعب الایمان جمع
 ساخته و در شرحش مجلد آنرا نگاشته و آنرا بر هفتاد و هفت باب تبویب کرده و
 هر چند حصرتوان کرد اما آنچه بدان راه بر انداخته از اجمال بهتر و خوشتر
 باشد و کتاب بهیقی را سراج الدین ابو حفص عمر بن علی بن عمر القزوینی امام
 محدث جامع خلیفه بغداد و تلمذه **السَّيِّدُ الْخَفَرَانِيُّ** در چند کراسه بحسب اقتراح بعضی
 از اکابر اهل علم تخفیف فرموده و بر رؤس سائل بر استدلال آیت یا حدیث صحیح
 الروایه قناعت نموده و در ضمن بعضی شعب کلمه یا حکایتی یا شعر می که بهیقی آنرا
 ذکر نکرده بود و افزوده و مندرج متصل خود تا جناب بهیقی رحمه الله تعالی ذکر
 ساخته درین فصل آنرا ایراد کرده میشود که حتی از فائده زائده و مانده مانده

نیت و تحلی شعبی از ان شعب مرسوم را علامت ایمان و نشان حسانت
 قال البیهقی ریح الاول الايمان بالله عز وجل لقوله تعالى ^{وَالْمُؤْمِنُونَ}
 كُلٌّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ و در حدیث ابنی هریرت مرفوعا امرت ان اقاتل الناس حتی
 يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم منی نفسه و
 ماله الاجتهاد و حصا به علی الله و این در صحیحین تنفی علیست و در صحیح
 مسلم است از عثمان بن عفان رضی الله عنه من مات وهو یعلم ان لا اله
 الا الله دخل الجنة الثاني الايمان برسول الله عز وجل لقوله تعالى
^{وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ} اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلَتْهُ وَكُنْتُمْ لِرَسُولِهِ وَقَالَ تَعَالٰی
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ و در حدیث عمر بن خطاب است در
 صحیحین در جواب سوال جبریل علیه السلام الايمان ان تؤمن بالله وملكه
 وكتبه ورساله الثالث الايمان بالمالائكة ولیل بر آن همان آیه مذکور
 و سنت مسطور است گذشت الرابع الايمان بالقران لقوله تعالى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰی
 رَسُولِهِ و نیز آیت و حدیث متقدم دلیل است بر آن الخامس الايمان
 بان القدر خیرة و شرة من الله عز وجل لقوله تع قُلْ كُلٌّ مِّنْ
 عِنْدِ اللّٰهِ هر چه هست از دست و همه نیکوست و در صحیحین است از حدیث ابنی هریر
 مرفوعا استخرج ادم و موسی فقال موسی انت ابونا خببتنا و اخرجتنا
 من الجنة فقال له ادم یا موسی اصطفاك الله بكلامه و خطاك
 التوراة بیده التلومنی علی امر قد رآه الله علی قبل ان یخلقنی قال فخرج

آدم موسی

والله هز ودول والرزق مقسوم	العبد ذو صبحر والرب ذو قدر
وفي اختيار سواه الشوم والوم	والخير اجمع فيما اختار خلقنا

اَلَّذِينَ اٰلِ اِيْمَانٍ بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
 حُلِيْمِيْ كَفْتُهُ مَعْنِيْشْ اَنْتَ كِه اِيَامِ دُنْيَا لَا اَخِرَتْ وَ دُنْيَا نَقْضِيْ سِت وَاِيْرِنْ جِهًا
 رُوْزِيْ بَكْزِرُوْپِسْ دِر اَعْتِرَافِ بِالْقَضَاءِ اَو اَعْتِرَافِ بِاِبْتِدَاءِ رُوْزِ اَخِرَتْ سِت
 چِه قَدِيْمِ فَا نِيْ وَتَغْيِيْرِ نَشُوْد اَنْتِيْ وَلِذَا دِر بَارِهْ مَحْضَرِ سِيْ كُوْنِيْدَكِه هُوْ فِيْ اَخِرِيْوْ
 مِنْ الدُّنْيَا وَ اَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْاٰخِرَةِ وَ اِيْنِ بِنَا بَر اَنْتَ كِه دِر حَدِيْثِ اَمْدِهْ مِنْ
 مَاتِ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ وَ جَمِيْعِ شَرَّاعِ اَنْبِيَاءِ وَ رَسُلِ مُتَّفَقِ سِت بِرِ سَعَادِ
 وَ دَرِيْمِيْنِ سِت اِنْ حَدِيْثِ اَبِيْ سِرِيْرِهِ وَ الَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيْدِهِ لَتَقُوْمُ مِنْ
 السَّاعَةِ وَ ثُوْبُهُمَا بَيْنَهُمَا لَا يَتْبَايَعَانَهُ وَلَا يَطْوِيَانَهُ وَ لَتَقُوْمُ مِنْ
 السَّاعَةِ وَ قَدْ اَنْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَدِيْنِ لَقِيَتْهُ مِنْ تَحْتِهَا لَا يَطْعَمُهُ وَ
 قَدْ رَفَعَ اَكْلَتَهُ اِلَى فِيْهِ لَا يَطْعَمُهَا الْحَدِيْثُ اَلَّذِيْ سَبَّحَ اِلَى اِيْمَانٍ بِالْبَعْثِ
 بَعْدَ الْمَوْتِ لِقَوْلِهِ تَعَالٰى مَرْعَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْ لَّنْ يَّبْعَثُوْا قُلْ بَلٰى
 وَ رَبِّيْ لَتُبْعَثُنَّ وَ لِقَوْلِهِ تَعَالٰى قُلْ اَللّٰهُ يُحْيِيْكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُرْجِعُكُمْ
 اِلٰى يَوْمٍ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ وَ دِر حَدِيْثِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ سِت وَ صَبَحَ
 بِفِظِ الْاِيْمَانِ اَنْ تُوْفَى مِنْ يَّا لّٰهُ وَ مَا لَا يُكْتَبُ وَ كُتِبَ وَ رُسِلَ وَ بِالْبَعْثِ
 مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ وَ بِالْقَدْرِ كُلِّهْ

صباح عشر سبکند فریادگر منزل برآ	ما غریبان را بریز خاک هم نگذارند
---------------------------------	----------------------------------

و تفصیل این اجمال با آنچه در یوم الآخر و بعد البعث پیدا یزد حج الکرامته و کتاب
 الیقظه نوشته ایم الثامن الايمان بحشر الناس بعد ما یبعثون من قبورهم
 الى الموقف لقوله تعالى الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم يوم يقوم الناس
 لرب العالمين و محدث عبد الله بن عمر في صحيحه مسلم ليقوم الناس
 لرب العالمين حتى يغيب احد هم في ريشته الى انضاف اذنيه
 و این بدانجهت خواهد بود که آفتاب در آن روز بالای سر برادر یک نیزه باشد
 و از حرارتش آتش بر سر غرق عرق شوند

تر دامن گلیا جوین روز حساب مین	کننے گے بٹھاؤ اسے آفتاب مین
--------------------------------	-----------------------------

الثاسع الايمان في ان دار المؤمنين وما بها الجنة و دار الكافرين وما بهم
 النار لقوله تعالى بلى من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك
 اصحاب النار هم فيها خالدون والذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك اصحاب
 الجنة هم فيها خالدون و درین هر دو آیه دلیل بر خلود هر دو فریق
 در دار خود ما و قول بفناء نار و اهل آن مجموع است با دو که کثیره طلبیه قرآنی
 و سنیه اگر چه پیش بعض اکابر اهل علم مثل شیخ الاسلام ابن تیمیة و حافظ ابن
 القيم تمیز می بجانب اوست اما قول ما درین مسلمه موافق قول جمهور اهل علم
 است و منهم السيد العلامة محمد بن اسماعيل الامير اليماني و القاضي العلامة محمد
 بن علي الشوكاني رضي الله عنهما و محدث ابن عمر في الصحيحين اذا مات احدكم
 عرض عليه مقعده بالعداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن
 اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل النار يقال هذا مقعدك

حتى يبعثك الله يوم القيامة وفي الكتاب اغرقوا فادخلوا ناراً
 العاشر الايمان بوجوب محبة الله عز وجل لقوله تعالى وَمِنْ
 النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

ملت عشق از همه ملت جبارست	عاشقان را مذهب ملت خاست
---------------------------	-------------------------

و بحديث انس بن مالك في الصحيحين ثلث
 من كن فيه وجد حلاوة الايمان ان يكون الله ورسوله احب اليه
 مما سواهما وان يحب المرء لا يحبه الا لله وان يكره ان يعوج
 في الكفر كما يكره ان يوقد له نار فيقذف فيها ابو عبد الرحمن سلمى بسند
 خود آورده كه يكي سر سقلى را گفت كيف انت فان شاء يقول سه

من لم يبت والحب خشوف واده	لم يدرك كيف تفقت الاكباد
---------------------------	--------------------------

محبست كه دل را نمي و بد آرام	و گر نه كيست كه آسودگي نميخواهد
------------------------------	---------------------------------

رابعه عدويه را چون حال حب غلبه ميكرد ميگفت

تعصى الاله وانت تظهر حبه	هذا العمري في القياس بدلي
--------------------------	---------------------------

لو كان حباك صادا قال اطعته	ان المحب لمن يحب مطيع
----------------------------	-----------------------

این جمله را شرح در ازت كه در لیل الطالب نوشته ایم و محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بر آن حدیث مذکور است احادیث عشر الايمان بوجوب الخوف من الله عز وجل
 لقوله تعالى فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مؤمنين فلا تخشوا
 الناس واخشون وایاكي فارهبون وهم من خشته مشفقون
 ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين ويخشون ربهم و

يخافون سوء الحساب ولمن خاف مقام ربّه جنتان ذلك
 لمن خاف مقامي وخاف وعيد ومحدث عدي بن حاتم في
 الصحيحين اتقوا النار ولو بشق تمرة ومحدث انس فيهما لو تعلمون
 ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا اكي بعض اخوان خود را بر طول
 بکتاب کرد و می برگشت و گفت

بکیت علی الذنوب لعظم جزای	و حق لكل من يعصى البكاء
ولو كان البكاء يرد همي	لا سعدت الدموع معاد ماء

دیگری گفته

بکت عيني اليمنى فلما نزل جرتها	عن العلم بعد الحلم اسبالتا معاً
--------------------------------	---------------------------------

عمر بن عبد العزيز دمان خود را ازین بیت معاف نداشتی

ولا خير في عيش امرء لم يكن له	من الله في دار القمار نصيب
-------------------------------	----------------------------

ابو الفتح بغدادی در شونیزیه با تفسیر شنید میگوید

وكيف تنام العين وهي فتيرة	ولم تدر في ابي المحالين تنزل
---------------------------	------------------------------

حواب از روی برفت و با جمله خوف خدا از عده مقابلات
 شریعت و طریقت است در ریاض المرئض این مقام را بسط تر نوشته ایم

الثانی عشر الايمان بوجوب الرجا من الله عز وجل لقوله تعالى

يرجون رحمته ويخافون عذابه ان رحمة الله قريب من

المعصين قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور

الرحيم ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن

يشاء ومحدث ابی هريرة في الصحيحين لو يعلم المؤمن ما عنه

الله من العقوبة ما طمع بجنة احدى ولو يعلم الكافر ما عند الله من
الرحمة ما قنط من جنة احدى

اگر در دهر یک صلاهی کرم

و لحدیث جابر فی صحیح مسلم لا یموتن احدکم الا وهو حسن الظن
بالله و لحدیث ابی هریرة فی الصحیحین یقول الله عزوجل انا عند ظن عبدي
بی و انا معه حین یدکر فی الحدیث ابو عثمان سعید بن اسمعیل ^{رح} گوید

ما بال دينك ترضى ان تدنسه

وان ثوبك مغسول من الدنس

ترجوا النجاة ولم تسلك مسالكها

الثالث عشر لا یان بوجوه التوکل علی الله عزوجل لقوله تعالى و علی الله
فلیتوکل المؤمنون و حسبنا الله و نعم الوکیل فتوکلوا ان کنتم

مؤمنین و من یتوکل علی الله فهو حسبہ ان الله بالفر امره و وحدیث

ابن عباس فی الصحیحین فی سوال اصحابه له عن السبعین الفا الذین
یدخلون الجنة بغير حساب فی حدیث طویل فقال صلعم هم

الذین لا یکتون ولا یسترقون ولا یتطیرون و علی ربهم
یتوکلون فقام عکاشة بن محصن الاسدی فقال انا منهم یا رسول
الله فقال انت منهم فقط

امر رجل اخر فقال انا منهم
یا رسول الله قال سبقک بها عکاشة و تمام توکل تفویض امرت
بسوی او تعالی و اعتماد بروی سبحانه با آنچه مقدر است او را از تسبب سه

گفت پیغمبر با و از باند

بر توکل زانوی اشترب بربند

و در صحیحین است از حدیث زبیر لان یاخذ احدکم جبلة فیما تی
بحزمة حطب علی ظهره فیبیعها فیستغنی بها خیر له من
ان یسال الناس اعطوه او منعه و در صحیح بخاری است از حدیث
مقدام بن معدیکرب ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من
عمل یدیه قال وکان داود لایاکل الا من عمل یدیه و این
دلیل است بر آنکه تسبب منافعی توکل نیست سری سقطی شستن باور سجد
جامع ذم میکرد و میگفت سجد جامع را حوائث گردانید که در گذشته باشد
ابوبکر صدیق گفته دینک لمعادک و در همک لمعاشک و لا خیر
فی امرء بلاد هر چه بینی توکل بالتسبب خوب نیست سه

پانئون هم توژین توکم همت هون	شیخ بیسین تو توکل طهره
------------------------------	------------------------

فضیل بن یزید بن مبارک گفت انت تا امرنا بالهد والتقل والبلغة و نراک
تاتی بالبضائع من بلاد خراسان الی بلاد الحرام کیف ذا وانت تا امرنا
بخلاف ذلك قال یا ابا علی انا افعل ذالک صون بها وجهی واکرم
بها عرضی و استعین بها علی طاعة ربی لا امری لله حقا الاسأعت
الیه حتی اقوم به فقال له الفضیل ما احسن ذا ان تعرضا سه

بی نیازی منتهی در کربان افاند	ما هم از دست رود چهر باخشیاید
-------------------------------	-------------------------------

و در حدیث است الید علیا خیر من الید السفلی یعنی دست کاسب
دست بالاست و دست سائل دست پائین الرابع عشر الایمان
بوجوب حب النبی صلی الله علیه و آله و سلم لحدیث انس المتفق

على صحته لا يؤمن أحدكم حتى يكون أحب إليه من والده وولده و
الناس أجمعين وكحديث النفس في الصبيحين ثلاث من كن فيه وجد
بهن حلاوة الإيمان من كان الله ورسوله أحب إليه مما سواهما
الحديث وقد تقدم وكحديثه فيهما أيضا قال جاء رجل إلى النبي صلى
الله عليه وسلم قال ما أريد أن أكون إلا أني أحب الله ورسوله قال انظر أخيه

ولي كه آئینه مهر احمد عربی ست	درون سینه چراغی و شیشه طبعی ست
و من مذهبی حب النبی وآله	و للناس فیما یشتقون مذاهب

و از عمده علامات حب رسول خدا صلی الله علیه وآله واصحابه و سلم
اعتصام بن بنت مطهره و قیام بوظائف صلوة و سلامت بروی علیه السلام
و اسلام و عصایه محدثین و رین شیوه مبارکه پیشقدم جملة وظائف انا باشد
بشادت خارج و تجربه و لله الحمد السامع عشر الايمان بوجوب تعظیم
النبي صلى الله عليه و بتجليله و توقيره لقوله تعالى و تعزروه و توقروه
و لقوله فالذين آمنوا به و عزروه و نصروه و تعزروه و رينجا بمعنى تعظیم
ست بلا خلاف و جزى الله القاضى عياض خيرا فقد قضى الوطر عن
هذا الباب فى كتابه الشفا فى حقوق المصطفى و اتى فيه بما لم
تستطعه الاوائل و الاواخر و لقوله تعالى و لا تجعلوا دماء الرسول
بينكم كدعاء بعضكم لبعضا يعنى يا محمد كوني سيد و بيا ابا القاسم نحو انيد
بلکه رسول الله و نبی الله گوید و لقوله تعالى لا تنفوا اصواتكم
فوق صوت النبي قال البيهقي منزلة العظمة فوق منزلة المحبة اذ ليس

كل محب معظم أكحبة الاب لولده والسيد لعبد له من غير
تعظيم بخلاف العكس ولقوله تعالى لا تقد موا بين يدي الله
ورسوله واين دليل ست برترك تقيد رجال زيراكه در آن تقديم اقوال
اغيارست بر قول خدا ورسول مختار واما موريم بانكه تقديم بهيچگونه پيش
اين خدا جل مجده وآنحضرت صلعم نكنيم

دعواكل قول عند قول محمد | فما آمن في دينه كخاطر

السائر عشر شريح المرء بدينه حتى يكون القذف في النار احب اليه من الكفر بحديث
المتفق عليه ثلث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان ثم
قال ومن كان ان يلقى في النار احب اليه من ان يرجع الى الكفر
بعد اذ انقذه الله منه ولحد يشه ايضا في صحيح مسلم ان رجلا
سال النبي صلعم فاعطاه غنما بين جبلين فاتي قومه فقال
اسلموا فوالله ان محمدا يعطي عطاء رجل لا يخاف الفاقة و
ان كان الرجل يسئ الى النبي صلعم ما يريد الا الدنيا فما يصبر
حتى يكون دينه احب اليه او اعز من الدنيا وما فيها السابج عشر
طلب العلم وهو معرفة الباري تعالى وما جاء من عند الله و
علم النبوة وما تميز به النبي عن المتنبى وعلم احكام الله تعالى
واقضية ومعرفة ما تطلب الاحكام منه كالكتاب والسنة و
القياس الجلي الشروط الاجتهاد والقران والحديث مشحونان بفضيلة
العلم والعلماء قال الله تعالى انما ينشئ الله من عباده العلماء شه

الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط و
 علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما يرفع الله الذين
 امنوا منكم والذين اولوا العلم درجات هل يستوى الذين يعلمون
 والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب وفي الصحيحين من
 حديث عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما ان الله لا يقبض العلم
 انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى
 اذا لم يبق عالم اتخذ الناس رءوسا جهالا ففسلوا فافتوا بغير
 علم فضلوا واصلوا وفي صحيح مسلم من حديث ابي هريرة
 من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من
 كرب يوم القيامة ومن يسر على مسلم يسر الله عليه في الدنيا
 والاخرة ومن ستر مسلما ستره الله في الدنيا والاخرة والله
 في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه ومن سلك طريقا
 يلتمس فيه العلم سهل الله له طريقا الى الجنة وما اجتمع قوم
 في بيت من بيوت الله يتعاطون كتاب الله ويتدارسونه بينهم
 الا نزلت عليهم السكينة وحقتهم الملائكة وغشيتهم الرحمة
 وذكرهم الله فيمن عنده ومن ابطاه عمله لم يسرع به نسبه
 وابن حديث علاوه فضل طلب العلم شتم بر فوائده وشرائع بسيارت
 چنانکه از شرح کتب بنت مطهره ظاهر میشود تا مل فيه تأمل
 الفقيه الثامن عشر نشر العلم لقوله تعالى ليبيننه للناس

ولا يكتفون به وقوله وليست ذر واقومهم اذا رجعوا اليهم و
لحديث ابي بكر في الصحيحين انه قال في خطبته يعني الا
ليبلغن الشاهد منكم الغائب فاعل من يبلغه او عي له من
بعض من يسمعه ولحديث بلغوا عني ولو آتت ولحديث ابي هريرة
في سنن ابي داود من سئل عن علم فكتمه الجمه الله بليجار من النار
يوم القيامة عمر بن عبد العزيز كفته من يعد كلامه من عمله كثرت
خطاياه ومن عمل بغير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح وحاشا
محاسب كفته العلم يورث الخشية والزهد يورث الراحة وقا
المعرفة يورث الانابة وابن ابي سعد كفته ان من عمل بعلم
الرواية ورث علما للدراية ومن عمل بعلم النهاية ورث علم
الرعاية وهدى الى سبيل الحق وملك بن دينار كفته اذا طلب
العبد العلم ليكمل به كسره علمه واذا طلبه لغير العمل زاده
كبيرا وسعوف كرمي كفته اذا اراد الله بعبد خيرا فحق عليه باب
العمل واغلق عليه باب الجدل واذا اراد الله بعبد شرا غلق
عنه باب العمل وفتح عليه باب الجدل وابو بكر وراق كفته من
اكتفى بالكلام من العلوم والزهد والفقه تزدق ومن اكتفى
بالزهد دون الفقه والكلام ابتدع ومن اكتفى بالعلوم دون الزهد
والورع تفسق ومن تفنن في الامور كلها تخلص وكذبت مروي
برحمن بصري پس گفتند كه اين فقيه است حسن گفته اندرون من

الفقيه انما الفقيه العالم في دينه الزاهد في دنياه القائم
على عبادة ربه مالك بن دينار گوید در تورات خواندم ان العالم في
دينه زلت عظمى القلوب كما نزل القطر عن الصفا واشد عن ابوبكر بن ابي داود لنفسه

من غص داوى بشر بالماء غصته فكيف يصنع من قد غص بالماء

وعن ابي عثمان الحديري الزاهد

وغير تقى يا مر الناس بالتقى طبيب يداوى والطبيب مريض

شعرا اهل معرفت که در نظم ایشان ذم و عاظ دیده و شنیده میشود مردی
بهین قوم علماء بی عمل و ناصحان بی توفیق است میزد و درج گوید

صدای شهره و اعط کس بلند شده رهین گوش گرانی که داشتم دارم

حافظ طرح من را بدست

واعظان کین جلوه بر محراب منبر میکنند چون نخلوت میرندان کار دیگر میکنند

نسأل الله التوفيق للعمل والعمل ونعوذ بجلال وجهه من الخذلان

والحرص والامل التاسع عشر تعظيم القرآن المجيد بتعلمه وتعليمه

وحفظه حذو وده واحكامه وعلم حلاله وحرامه وتجبيل اهله

وحفاظه واستشعارها بهيج البكاء من مواظبه الله ووعيده

قال تعالى لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعا متصدعا

من خشية الله وقال انه لقران كريم في كتاب مكنون لا يصح

الا المطهرون تنزيل من رب العالمين وقال ولو ان قرانا سدرت

به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى بل الله الامس

جميعا وقال النبي صلعم فيما رواه البخاري عن عثمان رضي
 الله عنه افضلكم واخيركم من تعلم القرآن وعلمه وقال
 فيما رواه الشيخان في صحيحيهما عن ابي موسى الاشعري
 تعا هدا القرآن فوالذي نفس محمد بيده لو اشد تغلثا من
 الابل في عقلها وقال فيما رواه عن عبد الله بن عمرو لا حسد
 في اثنين رجل اتاه الله هذا الكتاب فقام به آناء الليل والنهار
 ورجل اعطاه الله ما لا فهو يتصدق به آناء الليل والنهار وقال
 فيما رواه مسلم عن عمران الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع
 به آخرين واين حديث يكي از اعلام نبوت است مفسرين راجع تعالى
 بطيفيل قرآن كدام رفع بين خشيدة است واهل ابي اكرام وضع بنا بر
 غفلت از قيام بدان ارزاني داشته وكننا هر كه اسماء وصفات را از
 كتاب اسد گرفته و با اعتقاد و عمل بر آن شتافته مثل عصا به محمد شين
 و متبعين رفع آنها ظاهر است و هر كه در برابر آن براهين كلاميه در اصول
 و بقا و اهل راى در فروع آو نيخته وضع او معلوم است العشر
 الطهارات لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم
 و ايد بكم الى المرافق الاية و الحديث ابى مالك الاشعري في
 صحيحه مسلم الطهور بشرط الايمان والحمد لله بيملا الميزان
 و سبحان الله والله اكبر بيملا ما بين السماء والارض والصلوة
 نور والصدقة برهان والصبر ضياء والقرآن حجة لك وعليك

والناس یغدون فبأثر نفسه فموبقها او مبتاع فمقها ولحدیث
ابن عمر فی مسلم ایضا لا یقبل الله عز وجل صلوٰة بغير طهور
ولا صدقة من غلول ولحدیث حسن عن ابی کبشة السلولی عن
ثوبان رضی الله عنه سدد واوقار بوا واعلموا ان خیر اعمالکم
الصلوٰة ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن

زیاران مجازی کی نماز عاشقان آید | وضوبیاری و شوارست این آیتان

یحیی بن آدم در معنی قول الطهور شرط الایمان گفته ان الله تعالی سمی
الصلوٰة ایما نأ فقال وما کان الله لیضیع ایما نکم ای صلوٰتکم الی
بیت المقدس ولا یجوز الصلوٰة الا بالوضوء فهما شیئان کل واحد
منهما نصف الاخر انقضى گویم چون طهارت نصف ایمان آمد و نصف
دیگر نماز قرار یافت معلوم شد که هر که نماز نمیگذارد و آلوده نجاستها می ماند
مثل اکثر گدایان که عوام ایشان را ولی و مجذوب اعتقاد میکنند و تلبس
ایشان بپلید یا و سگ بانیها و نشست ایشان بر قاذورات و نحو آن
معلوم است وی ایمان ندارد و تا بولایت او چه رسد حق تعالی فرموده
والله یحب التوابین و یحب المتطهرین ممکن نیست که مردی بنمازد
شخص با نجاست دوست خدا باشد یا او را خدا دوست گیرد و این مخالطه را
بسیاری از مردم زده و از شاہراہ شریعت حق دور تر افکنده اللهم غفر
آری ایشان اگر ولی اند و لیاست شیطان خواهند بود و معتقدان ایشان
اخوان الشیاطین اند نه اولیاء رحمن کتاب الفرقان درین باب قاضی و طر

بوسى رجوع بايد كرد الحادى والعشرون الصلوات الخمس لقوله
 تعالى وما كان الله ليضيع ايما نكم اى صلواتكم وقوله واقموا
 الصلوة وقوله ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا
 ومحدث جابر في صحيحه مسلم ان بين الرجل وبين الشرك والكفر
 ترك الصلوة ومحدث ابن مسعود في الصحيحين قال سألت
 النبي صلى الله عليه وسلم اى الاعمال احب الى الله تعالى قال الصلوة لوقتها
 قلت ثم اى قال بر الوالدين قلت ثم اى قال الجهاد في سبيل الله
 ومحدثى يهن ولو استزدتته لزدني ومحدث ابن عمر في اصوله
 الجماعة افضل من صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة ومحدث
 عثمان في صحيحه مسلم ما من امرء مسلم تحضره صلوة مكتوبة
 فيحسن وضوءها وخشوعها وركوعها الا كان كفارة
 لما قبلها من الذنوب ما لم يؤت كبيرة وذلك الدهر كله قال البيهقي
 وليس في العبادات بعد الايمان بالله الرافع للكفر عبادة سماها عز
 وجل ايما ناسمى رسول الله صلى الله عليه وسلم تركها كفر الا الصلوة انتهى گويم
 اجمع وانفع كتب دين باب كتاب الصلوة ابن القيم تسمى وقت خور
 راوقف مطالعته اش بايد کرد تا حقيقت نماز و زير ترك آن معلوم شود
 الثامن والعشرون الزكاة لقوله تعالى وما امروا الا لعباد الله
 مخلصين له الدين خفاء ويقوموا الصلوة ويؤتوا الزكاة وذلك
 دين القيمة وقوله الذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها

في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحمي عليها في نار جهنم
 فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم
 فذوقوا ما كنتم تكذرون وقوله ولا تحسبن الذين ينجلون بما
 اتاهم الله من فضله هو خير الهم بل هو شر لهم سيطروا
 ما بنحوا به يوم القيامة والحديث ابن عباس في الصحيحين ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعث معاذا الى اليمن قال له رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انك تاتي قوما اهل الكتاب فادعهم الى شهادة ان لا اله
 الا الله فان هم اجابوك لذلك فاعلمهم ان الله قد افترض
 عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة فان هم اجابوك لذلك
 فاعلمهم ان الله قد افترض عليهم صدقة في اموالهم فخذ من
 من اغنيائهم وترد الى فقرائهم فان هم اجابوك لذلك فاياك و
 كرائم اموالهم واياك ودعوة المظلوم فانهما ليسا بيننا ولا
 بتر از آه مظلومان كهنگام عاكرون

اجابت از دوش بر استقبال می آید	آتش سوزان نمکند با پسند
انچه کند و دول مستمند	

والحديث ابى هريرة رضي الله عنه في صحيح البخاري من اتاه الله مالا
 فلم يؤد زكواته مثل له يوم القيامة شجاعا اقرعه له زبيبتان
 يطوقه يوم القيامة ثم ياخذ بلهمن متيه يعني شذقيه
 يقول انا مالك انا كنزك ثم تلا هذه الآية ولا تحسبن الذين
 ينجلون بما اتاهم الله من فضله هو خير الهم بل هو شر لهم

سیطوقون ما بخلوا به يوم القيامة

زکوٰۃ مال بدرکن کہ فضلہ رزرا	چو باغبان برویشتر و مسرکوب
<p>الثالث والعشرون الصيام لقوله كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم وكان عبد الله بن عمر في الصحيحين بنى الاسلام على خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وابتاء الزکوٰۃ وصوم رمضان وحجر البيت الحديث وحديث ابي هريرة فيهما كل عمل ابن آدم متضاعف له الحسنة بعشرة امثالها الى سبعة مائة ضعف قال الله عز وجل الا الصوم فانه لي وانا اجزي به يد طعامه وشرابه من اجلي للصائم فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاءه ويخلف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك الصوم رخصة الرابع والعشرون الاعتكاف لقوله تعالى وعهدنا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود والحديث عائشة في الصحيحين ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعتكف العشر الاواخر من رمضان حتى توفاه الله ثم اعتكف ازاوجه من بعده ولما روى انه صلح قال من اعتكف فوافقه فانه فكاكنا اعتق نعمتا وربة وعبادت عتقنا خاصست انبراي خدا عز وجل يكون تقبور وخوان از آتا انبيا و صلحا و شرع ثابت نشد پس شرک باشد يا بعت ضلالت و حسنة او سبحانه ديگرى راروا نبوده</p>	
گر ادلع که از کوی یار بر خیزد	نشسته ایم که از ماغبار بر خیزد
اسی تقریب اوس گلی مین رسته	نمتین مین شکسته پائی کی

الخامس والعشرون الحج لقوله الله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا وقوله واذن في
 الناس بالحج ياتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق
 اى مسلك بعيد غامض وقوله واتوا بالحج والعمره لله وحده
 ابن عمر في الصحيحين بني الاسلام على خمس الحديث وفيه
 وحج البيت وحديث عمر في صحيح مسلم قال بينما نحن جلوس
 عند رسول الله صلعم اذا جاءه رجل فقال يا محمد ما الاسلام
 قال ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وان تقيم
 الصلوة وتؤتي الزكاة وتحج البيت وتغتسل من الجنابة وتتم
 الوضوء وتصوم رمضان قال فان فعلت هذا فانا مسلم قال نعم
 قال صدقت فذكر الحديث وروى عن ابى امامة الباهلي ان النبي
 صلعم قال من لم يحبس مرض او حاجة ظاهرة او سلطان
 جائر ولم يحجر فليمت ان شاء يهود يا وضرانيا وسندين حديث
 ضعيف ست اما مقتضدست باوله صحيحه اخرى ودرين باب باراجسل
 حديث ست كه راصح روايات شتمل آمله فارجع اليه السادس والعشرون
 الجهاد لقوله تعالى وجاهدوا في الله حق جهاده يجاهدون في
 سبيل الله ولا ينفقون لومة لائم قاتلوا الذين يلوئكم من
 الكفار وليجدا وفيكم غلظة يا ايها النبي حرص المؤمنين
 على القتال والحديث ابى هريرة في الصحيحين سئل رسول
 الله صلعم اى الاعمال افضل قال الايمان بالله ورسوله قيل

ثم ما ذا قال ثم الجهاد في سبيل الله قيل ثم ما ذا قال ثم حج مبرور
 وحديث عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنه في صحيح البخاري
 لا تتموا لقاء العدو واسئلو الله العافية فاذا القيتهم فاصبروا
 واعلموا ان الجنة تحت ظلال السيوف السابعة والعشرون
 المرابطة في سبيل الله عز وجل اى ملازمة ثغر العدو لقوله
 تعالى يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا وابطوا وحديث
 سهل بن سعد الساعدي في صحيح البخاري رباط يوم في
 سبيل الله خير من الدنيا وما عليها والروحة يروحها العبد في
 سبيل الله او العدو خير من الدنيا وما عليها قال البيهقي و
 المرابطة تنزل من الجهاد والقتال منزلة الاعتكاف في المساجد
 من الصلوة لان المرابط يقسم في وجهه متاهبا مستعدا له
 الثامن والعشرون الثبات للعدو وترك الفرار من الزحف لقوله
 تعالى اذا القيتهم فاشتروا واذا القيتهم الذين كفروا من حلفاء اوليهم
 الادبار ومن يؤيهم يومئذ برة الامتحر فوالقتال او متحيزا الى فئة
 فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصير يا ايها النبي حزن
 المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين
 الايتين وحديث عبد الله بن ابي اوفى في صحيح البخاري لا تتموا
 لقاء العدو والحديث وقد تقدم السابعة والعشرون اداء الخمس من
 المغنم الى الامام او عامله على الغنائم لقوله تعالى واعلموا

له الزحف
 تقارب القوم
 الى القوم في
 الحرب
 التولية
 كذا يندون
 اى ادبر
 اى مال
 عدل
 اى منضما
 الى جماعة

ان ما غنتم من شي فان لله خمسة وللرسول ولذي القربى و
 اليتامى والمساكين وابن السبيل ان كنتم امنتم بالله وما كان للنبي
 ان يغفل ومن يغفل يات بما غل يوم القيامة ومحمد بن عبد الله
 في الصحيحين عن وفد عبد القيس امرهم بأربع وانها كرم عن اربع
 امرهم بالإيمان بالله وحده اتدرون ما الايمان بالله وحده
 قالوا الله ورسوله اعلم قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله
 الله واقام الصلوة واتباء الزكاة وصيام رمضان وان تعطوا من
 المغنم الخمس وانها كرم عن الحسنم والدباء والنقير والمزفت و
 قال احفظوا ههنا واخبرو بهن من وراءكم الشئون العتيق لوجه
 التقرب الى الله عز وجل لقول الله تعالى وما ادرى بك ما العقبة فك
 رقة ومحمد بن ابي هريرة في الصحيحين من اعتق رقة اعتق
 الله بكل عضو منها عضوا منه من النار حتى فرجه بفرجه الى
 بندگان تو بندگان را آزاد میکنند و خود را از نار دوزخ آزاد میگردانند
 تو که اگر مقلد منی این بنده خود را که می عقیق تست از آتش دوزخ آزاد
 کن و باغ بهشت رسان

فان سبکوم و از گفتم خود را شادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
انشاء الله الحادى والثلاثون الكفارات الواجبات بالجنايات وهي فالتائب العزيرة	المطهرة اربع كفارة القتل وكفارة الظهار وكفارة اليمين و
كفارة المسبب في صوم رمضان ومما يقرب منها ما يستحب ويسمي	

له
العقود
الذين
يكنون
١١

باسم الفدية لا تها ما عن ذنب سيق او يراذ به التقرب الى الله
تعالى بشيء يعفى اثر امر قد وقع ذنبا كان او غير ذنب وبما ين اين
كفارات در وضعه نديرا زنت صحيحه مرقوم گشته الثاني والثلاثون الايفاء
بالعقود لقوله تعالى او فوا بالعقود قال ابن عباس يعني ما احل
الله وما حرم وما فرض وما احل في القرآن كله وقوله يوفون
بالنذر وليوفوا نذره وهم ومنهم من عاهد الله ووفوا بعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وحديث عبد الله
بن مسعود في صحيح البخاري لكل غادر لواء يوم القيامة يقال
هذه غدرة فلان وحديث عبد الله بن عمرو في الصحيحين
اربعة من كن فيه كان منافقا خالصا ومن كانت فيه خصلة منهن
كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها اذا حدث كذب واذا
عاهد غدر واذا وعد اخلف واذا اخطأ صم فخر وحديث عبد الله
بن عامر الجعفي في صحيح مسلم ان احق الشروط ان يوفى في به
ما استحل من فرج النساء وباجلده وفا بعقودهم عند عهدي
از واجبات شريعت از هر كه باشد و با هر كه باشد و نقص آن كسيه از كبا رست
مرامدي است با جانان كه تا جان در بدن دارم
هوادران كوشش را بچو جان خوشين دارم
رجال صدقوا ما عاهدوا عليه منهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر
وما بدلوا تبديلا الثالث والثلاثون عدا نعم الله عز وجل

وما يجب من شكرها لقوله تعالى قل الحمد لله وان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها وما بنعمة ربك فحدث فاذكر وني اذكر كرم و
اشكر والي ولا تكفرون وغير ذلك مما من الله على عباده وذكرهم به في كتابه

ولو كان لي في كل منبت شعرة | لسان لما استوفيت واجب حمد

ومحدث ابي ذر في صحيح البخاري قال كان رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل قال يا سمك
اموت واحيي واذا استيقظ قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا
واليه النشر وحدث صهيب في صحيح مسلم عجبا لامر المؤمن
ان امر المؤمن كله خير ان اصابته سراء فثكر كان خيرا وان
اصابته ضراء فصبر كان خيرا انشد ابو الحسن الكندي القاضي

اذا كنت في نعمته فارعها | فان المعاصي تنزيل النعم

وقال السري الشكر نعمة والشكر على النعمة نعمة الى ان يتناهى الشكر
الى قرار وقال الشافعي في اول الرسالة الحمد لله الذي لا يودي
شكر نعمة من نعمه الا بنعمة منه توجب على مودى ذلك
الشكر شكر الآخر وانشد محمود الوراق

اذا كان شكرى نعمة الله نعمة	على له في مثاليها يجب الشكر
وليس وقوع الشكر الا بفضلها	وان طالت الايام واتصل العمر
اذا من بالسراء عمر سرورها	وان من بالضراء اعقبها الاجر
وما منهما الا له فيه نعمة	تضيق بها الاوهام والبر والبحر

وانشد اخره مجيز البيت الاول

فما لي عذرا غير اني مقصود وعذري اقرارى بان ليس لي عذر

غرضكم

از دست و زبان که برآید / از عهده شکرش بدر آید

الرابع والثلاثون حفظ اللسان عما لا يختار اليه ويدخل فيه الكذب الغيبة والنميمة
والفحش اذ القرآن والسنة مشحونان بذلك قال تعالى
والصادقين والصادقات وقال كروا مع الصادقين وقال انه
كان صديقا نبيا وقال امه صديقة وقال يوسف ايها الصدق
وقال ولا تقف ما ليس لك به علم وقال فمن اظلم ممن كذب
على الله وكذب بالصدق اذ جاءه وقال والذي جاء بالصدق
وصدق به اولئك هم المتقون قال ان الذين يفترون على الله الكذب
لا يفلحون ولحديث عبد الله بن مسعود في الصحيحين ان
الصدق يهدي الى البروان البر يهدي الى الجنة وان الرجل
ليصدق حتى يكتب عند الله صديقا وان الكذب يهدي الى
الفجور وان الفجور يهدي الى النار وان الرجل ليكذب
حتى يكتب عند الله كذابا وحديث سهل بن سعد في صحيح
مسلم من يضمن لي ما بين احييه وما بين رحليه اضمن
له الجنة وحديث ابى شريح الخزاعي فيه ايضا ومن كان
يو من با لله واليوم الآخر فليقل خيرا وليصمت

راستی موجب رضای خداست / کس ندیدم که کم شد از ره راست

له
يقولون
قال
ذالك
ايضا
وقوله
ايضا
هو مقصود
أرض الى
كن اي
صاير اليه
كانه قال
ذالك
عودا
١٢

راست یگویم و ایزد نپسند و جز راست
حرف نراست سرزدن و شناسیدن

اللهم اعط لي من اسمي حظاً والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق
في الآخرين الخامس والثلاثون الامانات وما يجب من ادائها الى
اهلها لقوله تعالى ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها وقوله
فليؤد الذي اتقن امانته وحديث ابى هريرة اذ الامانة الى من اتقنك
ولا تخن من خانك وحديثه في الصحيحين ثلث من كن فيه فهو منافق
وان صلى وصام وزعم انه مسلم اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا
اتقن خان كويم امانت عامست از انكه عوض واموال باشد يدوت علم وكمال پس
شامل تبليغ كتاب و سنت بسوى اهل آن باشد و همچنین معرفت خا و عا و برون
از برای آن داخل است و امانت و چون انسان حامل آن شود و آن خیانت کرد
نامش ظلوم و جمل گردد و قال تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض
فابدين ان يحملنها و اشققن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً

آسمان بار امانت نتوانست کشید | قرعه قال بنام من دیوانه نه دهن

السادس والثلاثون تهريب قتل النفوس والجنايات عليها لقوله تعالى
ومن قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها وغضب الله عليه
ولعنه واعد له عذاباً عظيماً ولقوله فلا تقتلوا انفسكم الايات وحديث
عبد الله بن مسعود في الصحيحين قتال المسلم كفر ومبا به فسوق و
حديثه في صحيح البخاري اول ما يقضى بين الناس يوم القيامة في
الدماء وحديث ابن عمر فيه لا يزال المرء في فمحة من دينه

ماله یصیب د ما حراما

باین شوخی ندیم رنگ شک بیخ مخرونی | تو در دل بوده ظالم همانا کرده غنی

التسلیع والتشون تحريم الفروج وما یجب فیها من التعفف لقوله تعالی یحفظوا
فروجهم ویحفظن فروجهن والذین هم لفروجهم حافظون ولا تقرءوا الزنا انه کان
فاحشة وساء سبیلا ولحدیث ابی هریرة فی الصحیحین لا یزنی
الزانی وهو حین یزنی ولا یسرق السارق وهو حین یسرق مؤمن
ولا یشرب الخمر وهو حین یشربها مؤمن ولا ینتهب نهبته ذات
شرف یرفع المؤمن الیه فیها ابصارهم وهو حین ینتهبها مؤمن

دلت پر می طید بر اختلاط صحبت دنیا | مبادا بیخبر پیدا کنی زین قبحه سوزاکی

التسلیع والتشون قبض الید عن الاموال المحرمة ویدخل فیہ تحمیم
السرقه وقطع الطريق واکل الربا والرشا وکل ما لا یتحققه شرعا
لقوله تعالی ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل وقوله فی ظلم من
الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احدث لهم ویهیدهم عن
سبیل الله کثیرا واخذهم الربا وقد نهوا عنه واکلهم اموال
الناس بالباطل

بخوری مال سلمان وچو آبت بخورند | بانگ و فریاد بر آری که سمانی نیت

وقال تعالی ویل للمطففین واین یأشرح درازست از والد مخمور سوط که در استفاد انوار
تطشیف و انواع اشعار و امور فرموده و بیان غریب و تفسیر عجیب آورده
قدس الله سره وقال الله تعالی واولوا الکیل اذا کلتم وخرنوا

نه
الضمیم
عائد
الی
الاشیاء
۱۲

بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تاویل و چون در اصول فقه
 مقرر شده است که عبرت عموم لفظ است نه خصوص سبب را پس کیل و وزن
 و قسطاس شامل جمله احوال و افعال و اقوال باشد و در هر چه از آن غلط افتد
 و از عدل دور گردد و تطیف بر آن صادق آید و الحکم الحکمه مثلاً امت مامور
 است بآنکه نزد تنازع در امری از امور رجوع و رد بسوی خدا و رسول یعنی کتاب
 و سنت کنند و یکی از ایشان در هنگام جدل و خلاف رد بسوی این پیرو اصل
 نفرماید بلکه بسوی اقوال رجال و آراء رهبان و اجار خود برگردد این تطیف
 باشد و دخل شود در ارتکاب منہی عنه الی غیر ذلک من النطاس و
 الاشباہ فی الامور بالدنیویة والدینیة و بحديث عبد الرحمن
 بن ابی بکر ؓ فی الصحیحین عن ابيه قال خطبنا رسول الله صلعم
 بمنی فقال ان دماءکم و اموالکم و اعداءکم و اعداءکم و حرمة یومکم
 هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا الحدیث و این حدیث را شرح بسیط
 است که علامه شوکانی رح در شرح الجوهر مقصدی ذکر آن شده و در بیان حرج
 عرض و از آن تحریر بالغ فرموده جزایه الله خیرا التاسع والثلاثون و وجوب
 التورع عن المطاع و المشارب و الاجتناب عما لا یجمل منها
 لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر
 ما اهل لغیر الله به و المنخقة و الموقوذة و المتردیه و النیطة
 و ما اکل السبع الا ما ذکیت و ما ذبح علی الضب قل لا اجد فیما
 اوصی الی عمو ما علی طاع و طعمه الا ان یتکون میتة او دما

مسفوحا و لخم خنزیر فانه رخص او فثقا اهل لغير الله به انما الخمر
والمیسر والانصاب والاخر لا مرخص من عمل الشیطان فاجتنبوا الايات
وبسألو نك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما
اکبر من نفعهما فاثبت فیهما الاثم ثم قال فی آیه اخرى قل انما حرم
ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغير الحق فحرم الاثم
ایضا ویقال ان الاثم اسم من اسماء الخمر ویشتد

شرب الاثم حتی ضل عقلی | کذا الاثم یدن هب بالعقول
واین آیات کریمات را منطوق و مفهومیست که در تفسیر فتح البیان روضه
و جز آن نوشته ایم تفسیرش از اینجا باید جست و حدیث عائشه فی الصحیحین
سئل رسول الله صلعم عن البتة فقال کل شراب اسکر فهو حرام وحدث
ابن عمر فی صحیحهم مسلم کل مسکر خمر حرام وحدثه فی الصحیحین من
شرب الخمر فی الدنیا ثم لم یتب منها حرمها فی الاخرة وحدث ابی هریره
فیهما اتی رسول الله صلعم لیلة اسرى به یا یلیاء یعنی بیت المقدس
بقدر حی خمر ولبن فظن الیهما ثم اخذ اللبن فقال له جبریل
علیه السلام الحمد لله الذی هدانا لهذا المفطرة لو اخذت الخمر لغوت منك
وحدثه فیهما ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن من الحدیث وقد
تقدم تفصیل اشرب مسر به بر وجه سبط و کتاب دلیل الطالب قلمی
گشته ان شدت زیاده الاطلاع فارجم الیه فزونی درین مقام از حسن بصیرتی
و بعض عرب و حکم بن هشام و بعض حکماء اقوال در زمین آورده و او بدان شرح خواهد

زیر که بنید یکی از اسما خمرست ورنه بنید تم و شرب آن از جناب نبوت صلعم
ثابت شده است و آن چنان باشد که تم را کوفته در آب اندازند تا آنکه شیرینی
متم در آب آید آنگاه ساخته صبح را شام هنگام و بالعکس بنوشند و بعد
یک دور و زچون شکر آرد پسند از ند و عبدا بن ادیس گفته است

کل شراب مسکر کثیره	من تمرة او عذب عصیره
فانه محرمة یسیره	انی لکم منه نذیره

و ابو بکر بن ابی الدنیا گفته اند ابو

فاذا النبذ علی النبذ شربته	انزری بدینک مع ذهاب الدهر
----------------------------	---------------------------

و درین معنی است شعر بعض ملوک هند

دیروز بکوی میفرودشان	پیمانه می بزر خریدم
الکون بخمار سرگراغم	زر و اوم و در و سر خریدم

در صحیح مسلم است و جز آن از حدیث ابی هریره که گفت رسول خدا صلعم
یا ایها الناس ان الله طیب لا یقبل الاطیبا و ان الله امر المؤمنین
بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا
صالحا انی بما تعملون علیم و قال یا ایها الناس کلوا من طیبات ما
رزقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمید یدیه الی
السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه
حرام و غذی بالحرام فانی یتجأ الیه و در صحیحین است از حدیث نعمان
بن بشیر رضی الله عنه ان الحلال بین و الحرام بین و بین ذلک

مشبهات لا يعلمها كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ
 لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى
 حول الحمى يوشك أن يقع فيه إلا وإن لكل ملك حمى وإن حمى الله محارمه
 وفي صحيح البخاري ومسلم من حديث أبي هريرة أني لا قلب إلى
 أهلي فأجد التمرة سأقطة على فراشي أو في بيتي فأرضها أكلها ثم
 أخشى أن تكون من الصدقة فألقها وفي البخاري عن عائشة قالت
 كان لأبي بكر غلام يخبر له الخراج وكان أبو بكر يأكل من خراجه فجاء
 يوماً بشي فأكل منه أبو بكر فقال له الغلام أتدري ما هذا فقال أبو بكر
 وما هو قال كنت تكهنت لأنسان في الجاهلية وما أحسن الكهانة إلا
 أني خدعته فلقيني فأعطاني ذلك فهذا الذي أكلت منه قال فادخل
 أبو بكر يده فقاء كل شي في بطنه وعن يزيد بن اسلم أن عمر بن الخطاب
 شرب لبناً فأعجبه فقال للذي سقاه من أين لك هذا اللبن واخبره أنه
 من الصدقة فادخل عمر يده فاستقاء وعن علي رضي الله عنه في طيب
 مطعمه أنه كان يجيء بخبرة في جراب من المدينة وأسند إليه حتى
 عن بشر بن الحارث قال قال يوسف بن أسباط إذا تعبد الشارب يقول
 ابليس انظروا من أين مطعمه فإن كان مطعمه مطعم سوء قال
 دعوه لا تشتهلوا به دعوه لا يجتهدوا ينصب فقد كفاكم نفسهم
 وحذيفة مر عشي مروم راو يدك مباركة سيكنن بسوي صف أولي كنت يلغني
 أن يتبادروا إلى أكل الخبز الحلال سفیان ثوري را از فضل صف اول

پرسیدند گفت انظر کسر تلك التي تاكلها من اين تاكلها وصل في الصنف
 الاخير وعنده ايضا انظر درهمها من اين هو وصل في الصنف الاخير
 و بود سری سقطی که تره سواد شهر نیخورد و نه تر آنجا و نه چیز دیگر که آنرا از سواد
 میدانست و تشدید میکرد و آن و نهایت بود در وریع و معذک گفته گفتم
 بطرطوس و کان معی فی الدار فقیان یتعبدون و کان فی الدار تنول
 یخبزون فیه فانکسر التغور فعملت بداله من مالی فتقر عروان
 یخبز وافیه و درین باب حکایات بیارست از مشایخ و زهاد و اهل تقوی
 یحیی بن معین محدث گفته

الکسر
من القطع
من النبی
والمکسر
والمکسر
والمکسر

المال یذهب حله و حراره	ایوما و یتقی فی غد آ شامه
ابراهم بن دهم اصاحی زوداع و یتنوا گفت اوصیک ان تعلم حالک و انا کل طیباً	
لیس التقی بمتقی الا لاهه	حتی یطیب شرابه و طعامه
و یطیب ما تحوی و تکسب کفه	و یتقون فی حسن الحدیث کلامه
نطق النبی لنا به عن ربه	ضلی النبی صلوته و سلامه
یعنی متقی کسی است که طعام و شراب او حلال طیب بود و کلام و عمل او بر سنت مطهره باشد الاربعون تحسیر الملابس والنمی والاوانی و ما یکسر منها لحدیث انس بن مالک فی الصحیحین من لبس الحریر یعنی فی الدنیا ان یتلبسه فی الاخرة و حدیث حذیفه الحریر و الدنیا و انیة الفضة و الذذهب لهم فی الدنیا و لکم فی الاخرة و حدیث ابی مسعود فی صحیح مسلم ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحقی	

وغط الناس يعني ابطاله واخفاقهم وحدث ابى بردة في الصحيحين
 قال اخرجت الدنيا كآشة كساء ملبداء وانرا غليظا فقالت قبض رسول
 الله صلبهم في هذين وحدث ابى عمر فيهما لا ينظر الله يوم القيامة
 الى من جرت ثوبه خياله وتفصيل لباس مسنون هاتيه السائل مرقوم است انجسا
 نظر بايد کرد و مردم دين باب تساهل وسعت بسيار نموده اند و از حد شرعي
 تجاوز کرده كهائنه كالخراجه وعمائنه كالابراج وبعضى جامه بزرى عجم
 واهل كتاب پوشند و هر چه بدست افتد از حرام و شبهه بى تكلف بخورند و
 بنوشند آنكه دمي والا ربعون تحريم الملاعب والملاهي المخالفة
 للشرعية لقوله قل ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة وحدث
 سليمان بن بريدة في صحيح مسلم عن ابيه من لعب بالندى شير فكا نما
 غمس يده في لحم الخنزير ودمه و مردم را درين باب توسيع
 بسيار است و چيز با برآورده اند كه حصوا حصاء آن نتواند نمودن همچو شترنج
 و امثال آن لكن هر چه از ان ملهى از ذكر خدمت و در شرع از ان نهي آمده آن
 حرام است و هر چه بخنين است يا شرع بدان رخصت داده مثل مسابقت افسر
 و نحو آن آن جائز است اما صنعت اكثر وقت در آن مذموم است الثاني والا ربعون
 الاقتصاد في النفقة و تحريم اكل المال الباطل لقوله تعالى ولا تبطل
 يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط والذين اذا انفقوا
 لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما وحدث المغيرة
 بن شعبه في صحيح مسلم ونهى عن ثلث قيل وقال و اضاعة المال

والخاف السؤال واقتضا ذلك عبارت از میانہ روی ست در جملة احوال محمود
چه بسیر و چه عسر و چه نفقه و چه بلبس و چه مسکن و چه شکر و چه حصول غنا و چه
فروع اعمال و مقابل آن افراط و غلو و اغراق و مبالغه و تفریہ و تنوع و تطوار
و نحو آن ست در یک طرف و طرف دیگر تفریط و تقصیر و تعطیل و تفصیل و تقلید
و تشبیه و تاویل ست مناسب ہر مقام و محل و آن مذموم ست الثالث و الاربعین
ترك الغل والحسد ونحوهما لقوله تعالى ومن شر حاسد اذا
حسد ام يحسدون الناس على ما اناهم الله من فضله والحديث
النس في مسلم لا تحاسدوا ولا تتباغضوا ولا تقاطعوا وكونوا عباد
الله اخوانا وحدث انس في صحيح البخاري لا تتباغضوا ولا تقاسموا
ولا تدابروا الخ ولا يجلس لمسلم ان يهجر اخاه فوق ثلث ليال يلتقيان
يصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدا بالسلام يعني بسنن
الرحمن بصري وكرمية اولي آورده كه گفت هو اول ذنب كان في السماء
يعني البليس حسد بر آرم و زوال نعمت او خواست تا آنكه شد انچه شد خفت
بن قيس گفته خمس هن كما اقول لا راحة لحسود ولا مروءة
لكذب ولا وفاء لملوك ولا حيلة لبخيل ولا سود دلسي الخلق
وخيل بن احمد گفته ما رايت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد
له نفس دائره وعقل هائمه و حزن لازم و بشر بن الحارث الحافي
گفته العداوة في القرابة والحسد في الجيران والمنفعة في
الاخوان وعن الميردانه انه

عين الكسوف عليك الدهر حارسة	تبدى المساوى والاحسان تخفيه
يلقاك بالبشر يديده مكاشرة	والقلب منكتم فيه الذى فيه
ان الكسوف بلا جرم عداوته	وليس يقبل عذرا فى تجنيه

وعظم فرق حسد زمره اهل علم ست لاسيما على اسودنيا طلب الحق ربه تعالى كبرن وكنانهم بها
فلان بهمان از سرور ايشان در نياهم واز غرور خود بر كران در خطيرة القدس باب
حسد را شرح نيكو نوشته ايم آنجا نظر كن و كار خود بخود بخند لوند تعالى بپار الراج
والاربعون تحريم اعراض الناس وما يجب من ترك الواقعة فيها
لقوله تعالى ان الذين يجهلون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا
لهم عذاب اليم في الدنيا والاخرة ان الذين يرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة وغير ذلك من الايات
والاخبار الكثيرة كحديث ابى هريرة في مسلم المسلم اخو المسلم
لا يظلمه ولا يخذله ولا يحقره التقوى هاهنا ويشير الى صدره
ثلاث مرات بحسب امرء من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم
على المسلم حرام دمه وعرضه وماله وحديث ابى ذر رضى الله عنه
في الصحيحين لا يرمى رجل رجلا بالفسوق ولا يرميه بالكفر الا
واستدت عليه ان لم يكن صاحبه كذلك واين بلا دين ولا اخلي
عام در خاص وعام كم وديه وهرگز احدى را در تفسير و تكفير ديگرى هرگز با
وهرگز كه باشد با كه نازد خصوصاً زبان قبيحان و مقلدان در تكفير و تضليل
اهل سنت و اتباع مطلق محض ست و دراز اله اعراض اكا بر اهل علم و ائمه دين

بسیار حسبت و چاکلک اند معروف را منکر گرفته اند و منکر را معروف قرار داده این ماجرا می زمان حاضر باشد تا ورا نند و چه شود و عصمتنا الله سبحانه و اخواننا المتبعين عن موبقات هو لا اله الا الله هالین انما حسبت و الاربعون اخلاص العمل لله عزوجل و ترك الرياء لقوله تعالى وما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤثته منها و ما له في الآخرة من نصيب من كان يريد الآخرة الدنيا و زينتها نوف اليهم اجمعهم فيها و هم فيها لا يبخسون او لكثك الذين ليس لهم في الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا يعملون فمن كان يبيحوا لقاء سر به فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا و لحدث ابي هريرة في صحيح مسلم قال الله عزوجل انا اغني الشركاء عن الشرك من عمل عملا اشرك فيه غيري فانما منه برى و هو للذي اشرك و لحدث بن جندب في الصحيحين من لسمع يسمع الله به و من يراى يراى الله به بيقى بسند خود از ابو عمر آورده كه وى را از خلفا پرسيدند گفت ما لا يجب ان يحمده عليه الا الله عزوجل و سهل بن عبد الله گفته لا يعرف الرياء الا غلص و لا النفاق الا مؤمن من ولا الجاهل الا عالم و لا المعصية الا مطيع و ربيع بن خثيم گفته كل ما لا يتغنى به وجه الله يضر محمل و منيف فرموده لو ان عبد الله اتى بافتقار آدم و نهد عيسى و جهد ايوب و طاعة يحيى و استقامت ادم ليس

وود الخليل وخلق الحبيب وكان في قلبه ذرة لغدير الله فلا يس
 لله فيه حاجة وزيد گفته يسرنی ان يكون لي في كل شي نيته حتى
 في الاكل والنوم وبعض اهل علم گفته اند ما اخلص العبد لله الا احب
 ان يكون في حب لا يعرف تفصيل بن عياض گفته ونيار اگر بطبل و طنبو
 نورم دو ستم هست از آنکه بدین خورم مالک بن انس گفته ربیعہ الری
 مرا پرسید ای مالک سفله کیست گفتم من اکل بدینہ گفت سفله السفله
 کیست گفتم من اصلہ دنیا غیرہ بفساد دینہ گفت پس مرا بر صدر نشا
 و ابن الاعرابی گفته اخسرا الخاسرين من ابدی للناس صالح اعماله
 و بارز القلیج من هو اقرب اليه من جبل الوريد بعض اهل علم
 گفته اند خوف المؤمنین بالله والمنافقین بالسلطان والمرأین
 بالناس السادس والاربعون السرور بالحسنة والاعتناء بالسيئة
 بحديث جابر بن سمره رضي الله عنه عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 في سنن ابی داؤد من سرته حسنة وساءته سيئة فهو مؤمن
 السابع والاربعون معا لجة كل ذنب بالتوبة لقوله تعالى توبوا الى
 الله جميعا ايها المؤمنون وتوبوا الى الله توبة نصوحا وانيبوا الى
 ربكم واسلموا له الايات والحديث ابی بردة بن ابی موسى الاشعري
 عن الاغر المنفي في صحيح مسلم و سنن ابی داؤد وغيرهما انه
 ليغان على قلبي واني لا استغفر الله في اليوم مائة مرة اللهم اني
 استغفرك واتوب اليك من كل ذنب علمته وعملتته الى هذا الحيز

فاغفر لي وتب علي انك ارحم الراحمين ^{ال}الثامن والاربعون القرابين
 وجملتها الهدى والاضحية والعقيقة لقوله تعالى فصل لربك وانحر
 والبدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير ومن يعظم شعائر
 الله فانها من تقوى القلوب الايات والحديث انس بن مالك في
 الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كان يضي بكبش
 اقرنين الصالحين رايتهم يضع رجله على صفاحهما ويسمي ويكبر وفي
 رواية ولقد رايتهم يذبحهما بيده قزويني درنجا ذكر ولیمه نکر و مگر
 در حدیث آمده اولم ولو لبشاة و هر خدایان قربان در عرس است اما چون
 بر نیت اشتغال امر شرع باشد خالی از تقرب الی الله نیست بعض اهل علم گفته اند
 که هیچ طعام عام جز ولیمه و عقیقه در شرع ثابت نیست و هدی خاص از برای
 خداست ^{ال}التاسع والاربعون طاعة اولی الامر لقوله تعالى اطيعوا
 الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم قيل هم امراء السرايا وقيل
 هم العلماء قزويني گفته و میختمل ان يكون عاماً لهما فان كان
 خاصاً فبامير السرايا اشبه والحديث ابی موسی فی الصحيحین من
 اطاعني فقد اطاع الله ومن يعصني فقد عصي الله ومن يطع الامير
 فقد اطاعني ومن يعص الامير فقد عصاني والحديث ابی ذر فيهما
 يا ابا ذر اسمع واطع ولو عبد احب شيئا هجدع الاطراف ومرجع اين حكم
 بسوی مسئله امامت است و شرح آن درازی میخورد در اكليل الكرامه قضاء
 وطر از ان كرده شده فار جع اليه و عول عليه الخمسون التمسك بها

عليه الجماعة لقوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا
ولحديث ابى هريرة في صحيح مسلم من خير من الطاعة ففارقة الجماعة
ثم مات مات ميتة جاهلية وحديث عرفة بن شريح الجهني
في صحيح مسلم ايضا سيكون بعدي هنات وهنات فمن رايتموه
يفرق امة محمد وهم جميع فاقتلوه كائنا من كان من الناس
مراد بهنات امور سيئة غير مضمية كناية عن قتل وافتلاف يقال
في فلان هنات اى خصومات سوء وكل ما يذم في دين او خلق فهو
هنات ومعلوم است که جماعه عبارت از عصا به صحابه و اهل حديث است و هر کس بعد
از ايشان آمد و چيزي از احداث کرد که سبب تفرق در اصول و فروع قدیم جماعه اسلام
شد و می صاحب هنات است و ذوبه و در غور کشتنی است و توان گفت که عام مردم
مقلدان و اهل حديث تمسک ب سنت تفرقی جماعه مقلده میکنند زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه و آله مراد جماعه جماعه حاضر عهد خود داشته و آنجماعه تبعه بودند مقلده بلکه خود
کسی در آن عصر سعادت اثر نام تقلید مصطلح نمی شناخت تا باین تعلید چه رسد

فذر عنك نهيا صحيح في جسراته | وهات حديثا ما حديث الرواجل

الحادي والخمسون الحكم بين الناس بالعدل لقوله تعالى واذا حكمتم
بين الناس ان تحكموا بالعدل وقوله ولا تكن للخائنين خصيما و
اقتطوا ان الله يحب المقسطين الايات ولحديث عبد الله بن
مسعود في الصحيحين لا محمد الا في اثنين رجل اتاه الله ما لا فسطاه
على ملكته في الحق وأخرا تاه الله الحكمة فهو يقضى بها ويعلمها

یعنی مراد بپلاک مال در حق عدل است و در فضیلت عدل و ملوک عادل و خبرها
وارد شده بعضی از آن در رساله امامت و جز آن ذکر کرده ایم و هیچ عدل
برابر نمیشود با آنکه آدمی در سیر و عسر و فقر و ملک باشی بر صراط سومی کتاب و سنت
شود و در جمله سیاسات منزلی مدنی تسک بشریعت حق صا دقه فرماید و بسوی
قانونی دیگر از هر که باشد و از هر کجا که آید نگراید چه بشریعت تباهها عدل است
و غیر او هر چه بود و ظلم است هر چند بظاهرا و او و نصفت نماید الناس و انفسهم الامور
بالمعروف والنهی عن المنکر لقوله تعالی و لیکن منکم امة یدعون
الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر و اولئک هم
المفلحون کنتم خیر امة اخرجت للناس تا مرون بالمعروف
و تنہون عن المنکر و تو منون بالله ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الی قوله الامرون بالمعروف
و الناهون عن المنکر الایات لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی
لسان داؤد و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون
کانوا لا یتناہون عن منکر فعلیہ لبئس ما کانوا یفعلون و القرآن
الکریم مشحون بذلک و الحدیث ابی سعید فی صحیح مسلم من رای
منکم منکر اقلی غیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع
فبقلبه و ذلک اضعف الایمان و حدیث عبد الله بن مسعود فیہ
ایضا ما من نبی بعثه الله فی امة الا کان له فی امة حواریون و اصحاب
یاخذون بسنته و یقتدون بامرہ ثم انما تختلف خلوف یقولون ما لا

يفعلون ويفعلون ما لا يؤمنون فمن جاهد هم بيده فهو مؤمن ومن
 جاهد هم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهد هم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من
 الايمان حبة خردل وفي الصحيحين من حديث سفيان بن
 عيينة عن الزهري عن عروة عن زينب بنت ابي سلمة عن خبيبة
 عن امها ام حبيبة عن زينب زوج النبي صلعم قالت استيقظ
 النبي صلعم من نوم محمرا وجهه وهو يقول لا اله الا الله ثلاث
 مرات ويل للعرب من شرق قد اقترب فتح اليوم من ردم يأجوج
 وماجوج مثل هذه وحلق حلقة باصبعه قلت يا رسول الله انهلك
 وفينا الصالحون قال نعم اذا كثرت الخبث وبقي بسند خذوا ما لكم بن
 دينار آورده كوى ابن آية بخواند وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون
 في الارض ولا يصلحون وكفت فلكم اليوم في كل قبيلة وحى من الذين
 يفسدون في الارض ولا يصلحون وعنه ايضا ان الله عز وجل
 امر بقرية ان تعذب فضجت الملائكة وقالت ان فيهم عبدك
 فلانا قال اسمعوني ضحيجه فان وجهه لم يتمر غضبا لكارهي
 وروى ذلك مرفوعا الى النبي صلعم باسنا وضعيف وعنه ايضا
 اصطالحنا على حب الدنيا فلا يا مر بعضنا بعضا ولا ينهى بعضنا بعضا
 فلا يذرنا الله على هذا فليت شعري اى عذاب ينزل وعن عمر
 بن عبد العزيز قال كان يقال ان الله عز وجل لا يعذب العامة
 بذنب الخاصة ولكن اذا عمل المنكر جهارا استحقوا العقوبة كلهم

الثالث والخمسون ^{۵۳} التعاون على البر والتقوى لقوله تعالى وتعاونوا
 على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان والحديث ان
 بن مالك في الصحيحين انصرا اخاك ظالما او مظلوما فقلوا يا
 رسول الله هذه انصرة مظلوما فكيف ننصر ظالما قال تمنعه
 من الظلم الرابع ^{۵۴} والخمسون الحياء الحديث سأل عن عبد الله بن
 عمر في الصحيحين عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سمع رجلا يخطب
 اخاه في الحياء فقال دعه فان الحياء من الايمان والحديث عمران
 بن حصين الحياء لا ياتي الا بخير والحديث ابى سعيد الخدري
 فيهما ايضا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشده حياء من العذراء في
 خدرها وكان اذا كره شيئا عرفناه في وجهه والحديث ابى
 مسعود الانصاري في صحيحه ايضا كرى ان معا ادر لك الناس من
 كلام النبوة الاولى اذ لم تستحي فامرهم ما تشئت گويم در قول او النبوة
 الاولى اشارت ست بسوى آنكه حيا منسوب اليه بود واولين حيا نكته شوش
 عليه است وآخرين و امر در قول او فاصنع ما تشئت بمعنى خبرت امي صنعت
 ما تشئت و گفته اند و عید است كه قول الله تعالى اسمعوا ما تشعروا و گفته اند
 چون چیزی از طرف خالق یا خلق چنان باشد که از ان استیاء نکنند پس
 هر چه خواه بکن که بر تو عرج نیست بلکه توازان در دست هستی و درین شعبه
 پنجاه و چهارم ذکر آیتی نشده با آنکه در قرآن کریم ذکر حیا با اشاره انص ثابت است
 قال تعالى تمشي على استحياء الخامس ^{۵۵} والخمسون بر الوالدین لقوله تعالى

وبأولاد بن احسانا ووصينا الانسان بوالديه حسنا أما يبلغن
 عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و
 قل لهما قولا كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل
 رب ارحمهما كما ارحماني صغيرا يا ايها النبي صل على النبي صلى الله عليه وسلم
 مسعود في الصحاحين قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن العمل احب الى
 الله عز وجل قال الصلوة لوقتها قلت ثم اى قال بر الوالد بن قلت
 ثم اى قال الجهاد في سبيل الله قال حدثني بهن ولو استرذته لزادني
 السادس والخمسون صلته الارحام لقوله تعالى فيهل عسيتم ان توليتم
 ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله
 فاصمهم واعمى ابصارهم والذين ينقضون عهد الله من بعد
 ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض
 اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار ومحدث بن انس بن مالك في
 الصحيحين من احب ان يبسط له في سترقه وينسأ له في اثره فليصل
 رحمه قلت اى في اجله وسمى الاجل اثر الا انه يتبع العمر وقيل يجوز
 ان يكون المعنى ان الله تعالى يبقى اثره واصل الرحم في النساء طويلا
 فلا يسهل سريعا والله اعلم ومحدث بن جابر بن مطعم فيهما ايضا
 عن ابيه لا يدخل الجنة قاطر يعني قاطع الرحم قلت ولا فرق بين
 ان يكون برا او فاجرا السامع والخمسون حسن الخلق ويدخل فيه كظم
 الغيظ ولين الجانب والتواضع لقوله تعالى وانك لعلى خلق عظيم

والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وكحديث
عبد الله بن عمرو في الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن فاحشاً
ولا متفحشاً وقال خياركم احسنكم اخلاقاً وفي رواية ان من احبكم الى
احاسنكم اخلاقاً وكحديث عائشة في الصحيحين ايضاً انها قالت ما
خير رسول الله صلى الله عليه وسلم بين امرين الا اخذ اليسرهما ما لم يكن
اثماً وان كان اثماً كان ابعد الناس منه وما انتقم رسول الله صلى الله عليه وسلم
لنفسه الا ان تنتهك حرمة الله فينتقم الله بها قال البيهقي ومعنى
حسن الخلق سلامة النفس نحو الارفق الاحمد من الافعال وقد يكون
ذلك في ذات الله تعالى وقد يكون فيما بين الناس وهو في ذات الله
عز وجل ان يكون العبد منشراً للصدقة بأوامر الله تعالى ونواهيه
يفعل ما فرض عليه طيب النفس به سلساً نحوه ينهى عما حرم
الله عليه واسعا به غير متضجر منه ويرغب في نوافل الخير ويترك
كثيراً من المباح لوجهه تعالى وتقدس اذا رأى ان تركه اقرب الى
العبودية من فعله مستبشراً بذلك غير ضجر منه ولا متعسر به
وهو في المعاملات بين الناس ان يكون سهياً بحقوقه لا يطالب
خبرة بها ويعوفي ما يجب لغيره عليه منها فان مرض فلم يعداً او قدم
من سفر فلم يزر او سلم فلم يرد عليه او ضاف فلم يكرم او شفع فلم يجيب
او احسن فلم يشكر او دخل على قوم فلم يمكن او تكلم فلم يضيئ له او
استاذن على صديق فلم يأذن له او خطب فلم يزجر او استمهل الدّين

فلم يمهل أو استنقص منه فلم ينقص وما أشبه ذلك لم يفهمها
 ولم يعاتب ولم يتنكر من حاله حال ولم يستشعر في نفسه أنه قد
 جفى وأوحش وأنه يقابل كل ذلك إذا وجد السبيل إليه بمثل بل
 يضمrane لا يعتد بشيء من ذلك ويقابل كلامه بما هو أحسن وأفضل
 وأقرب إلى البر والتقوى وأشبه ما عمل ويرضى به ثم يكون في
 إيفاء ما يكون عليه كهو في حظه ما يكون له فإذا مرض أخوة السلم
 عادة وإن جاء في شفاعته شفاعة وإن استعمله في قضاء دين أهله
 وإن احتاج منه إلى معونة أعانه وإن استسجعه في بيع سحره ولا
 ينظر إلى أن الذي يعامله كيف كانت معاملته أياً فيما خلا أو
 كيف يعامل الناس إنما يتخذ الأحسن أما ما لنفسه فيخون خوة و
 لا يخالفه والخلق الحسن قد يكون غريزة وقد يكون مكتسباً
 وإنما يصح اكتسابه لمن كان في غريزته أهل منه فهو يضم
 بأكتسابه إليه ما يتممه ومعلوم في العادات أن هذا الواي يزداد
 بمجالسة أولى الأحرار والنفى راياً وإن العالم يزداد بمجالسة
 العلماء علماً وكذلك الصالح والعامل بمجالسة الصالحاء والعقلاء
 فلا ينكر أن يكون ذوا الخلق الجميل يزداد حسن الخلق بمجالسة
 أولى الأخلاق الحسنة وبالله التوفيق ^{٥١} الثامن وأخسون الإحسان
 إلى المماليك لقوله تعالى وأعبداً لله ولا تشركو به شيئاً وباللهم
 إحساناً وبذي القربى واليتامى والمساكين والجيران ذى القربى والجيران

الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت أيمانكم ولحديث
 المعروف بن سويد في الصحيحين قال رايت أبا ذر الغفاري وعليه
 حلة وعلى غلامه أي مثلها فسألناه عن ذلك فقال اني سأبت حلة
 فشاكاني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم أعيرته
 بأمه ثم قال ان اخوانكم خولكم جعلهم الله تحت أيدكم فمن كان
 أخوه تحت يده فليطعمه مما يأكل وليلبسه مما يلبس ولا تكفوا
 ما يغلبهم فان كلفتموهم ما يغلبهم فاعينوهم عليه التاسع والخمسون
 حق السادة على المالكين وهولزوم العبد سيده وإقامته حيث
 يراه له وإيماره به وطاعته فيما يطيقه وفي الصحيحين من حديث
 عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا انظر لسيده
 واحسن عبادة الله فله اجره مرتين وفي صحيح مسلم من حديث
 جرير بن عبد الله ايماناً عبد ابى فقد برئت منه الذمة وفي سنن
 أبي داود من حديثه ايضاً العبد لا يقبل له صلوة حتى
 يرجع إلى مواليه الستون حقوق الاولاد والاهلين وهي قيام
 الرجل على ولده واهله وتعليمه اياهم ما ورد بينهم مما يحتاجون
 اليه لقوله تعالى قولا أنفسكم واهليكم ناراً وقودها الناس والحجارة
 قال الحسن أي مروهم بطاعة الله وعلموهم الخير وقال علي رضي
 الله عنه علموهم ادبهم وحديث انس في صحيح مسلم من عمال
 جاريين حتى تبلغوا يوم القيامة انا وهو هكذا وضموا صميم

٤٠
 الجنب والصاحب بالجنب
 وابن السبيل وما ملكت
 أيمانكم
 الجنب والصاحب بالجنب
 وابن السبيل وما ملكت
 أيمانكم
 الجنب والصاحب بالجنب
 وابن السبيل وما ملكت
 أيمانكم

الحادس^{عليه} والستون مقاربة اهل الدين ومواد نفهم وافشاء السلام
 بينهم والمصافحة لهم ونحو ذلك من اسباب تأكيد المودة لقوله تعالى
 لا تدخولوا بيوتنا غير مبوءكم حتى تستأذوا وتسلموا على اهلها وكحديث
 ابي هريرة في صحيح مسلم والذي نفس بيده لا تدخلوا الجنة حتى
 تؤمنوا ولا تؤمنون حتى تحابوا الا ادلكم على شيء اذا فعلتموه تحاببتم
 افشوا السلام بينكم وحديث قتادة في صحيح البخاري قال قلت لانس
 اكانت المصافحة في اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال نعم وحديث ابي هريرة
 في صحيح مسلم ان الله عز وجل يقول يوم القيامة ابن المتحابين
 بجلالي اليوم اظلمهم في ظلي يوم لا ظل الا ظلي الثاني^{عليه} واستون رد
 السلام لقوله تعالى واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها
 وكحديث ابي سعيد الخدري اياكم والجائوس في الطرقات قالوا يا
 رسول الله ما لنا من هذا السناد نتحدث فيها فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اذا ابستموا المجلس فاعطوا الطريق حقه قالوا وما حق الطريق قال
 غرض البصر وكف الاذى ورد السلام والامر بالمعروف والنهي عن
 المنكر الثالث^{عليه} والستون عيادة المريض كحديث براء بن عازب في
 الصحيحين وابي داود وغيرهما امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبع وثمانين
 عن سبع امرنا بعيادة المريض واتباع الجنائز ورد السلام وتشميت
 العاطس وابراء المقسم ونصر المظلوم واجابة الداعي ونها ناعن حلقه
 الذهب او قال خاتم الذهب آنية الذهب والفضة والميشرة و

النفس ولا استبرق والحريرو والديباجر وحديث ثوبان في صحيح مسلم
 عائد المريض في مخرفة الجنة قلت ولا فرق بين ان يكون برا او
 فاجر لكن ينبسط الى البر وينقبض عن الفاجر الرابع^{٤٤} والستون^{٤٥} الصلوة
 على من مات من اهل القبلة لحديث ابى هريرة في الصحيحين حق
 المسلم خمس مرد السلام وعيادة المريض وتشميت العاطس و
 اتباع الجنائز واجابة الدعوة وحديث ثوبان في صحيح مسلم
 من صلى على جنازة فله قيراط ومن شهد دفنها فله قيراطان القيراط
 مثل احد^{٤٦} الخامس^{٤٧} والستون^{٤٨} تشميت العاطس لحديث ابى هريرة
 في صحيح مسلم عن ابى موسى الاشعري اذا عطس احدكم فحمد الله
 فشمته واذا لم يحمد الله فلا تشمتوه السادس^{٤٩} والستون^{٥٠} مباعدة
 الكفار والمفسدين والغلظة عليهم لقوله تعالى لا يتخذ المؤمنون
 الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله
 في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين
 واخلف عليهم قاتلو الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة
 يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم
 بالموودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول واياكم
 ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهادا في سبيلى وابتغاء مرضاتي
 تسرون اليهم بالموودة يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اباؤكم وخوانكم
 اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان ومن يقول لهم منكم فاولئك هم

الظالمون إلى آخر الآية التي بعد ما لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
 الآخر يوادون من خاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم
 أو إخوانهم أو عشيرتهم وغيرها من الآيات وحديث أبي هريرة في
 صحيح مسلم إذا القيتك للمشركين في الطريق فلا تبد وهم بالسلام
 واضطررهم إلى اضيقها وحديث أبي سعيد في سنن أبي داود
 لا يأكل طعامك إلا تقي ولا تصعب الامة من السابغ والستون
 أكرام الجار لقوله تعالى وبالوالدين إحسانا وبذي القربى واليتامى
 والمساكين والجار ذى القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب
 قيل في التفسير ذو القربى الجار الملاصق والجار الجنب البعيد
 غير الملاصق والصاحب بالجنب الرفيق في السفر وعن ابن عباس
 وهما هدم وقادة والكلبي ومقاتل بن حيان ومقاتل بن سليمان
 الجار ذى القربى الذى بينك وبينه قرابة والجار الجنب الاجنبى
 عنك والصاحب بالجنب الرفيق في السفر وزاد مقاتل بن سليمان
 فقال فى الصاحب بالجنب انه الرفيق في السفر والحضر وعن علي و
 عبد الله بن مسعود وابرهيم وغيرهم فى الصاحب بالجنب انها
 المرأة وعن سعيد بن جبير فى رواية كذلك وفى رواية عنه
 انه الرفيق الصالح وكذا يشاعثته فى الصحيحين انها سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما زال جبريل يوصيني بالجار حتى ظننت
 انه سيورثه واسند البيرى فى مراعاة حق الرفيق عن ابن عباس

قال ثلثة لا يكا فيهم عنى الارب العالمين رجل فسحراه في مجلسه
ورجل تخطى الحلق والمجالس حتى جلس الى ورجل ذكر في الليل
حاجته فراى اهلا لها فذلك لا يكا فيه عنه الارب العالمين
الثامن^{٩٥} والستون اكرام الضيف الحديث ابى شريح العدوى في
الصحيحين قال سمعت اذ نأى وابصرت عيناى حين تكلم رسول
الله صلعم فقال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه
جائزته قيل وما جائزته قال يوم وليلة والضيافة ثلثة فمن كان
وراء ذلك فهو صدقة عليه وقال من كان يؤمن بالله واليوم
الآخر فليقل خيرا او ليصمت وزاد في رواية في اوله من
كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره التاسع^{٩٦} والستون الستر
على اصحاب القروف اى الذنوب لقوله تعالى ان الذين يحبون
ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا هم عذاب اليم في الدنيا و
الآخرة وكحديث سالم بن عبد الله بن محمد بن عمر عن ابيه في
الصحيحين المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه ومن كان في
حاجة اخيه كان الله في حاجته ومن فرج عن مسلم كربة فرج الله
عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن ستر مسلما ستره الله يوم
القيامة السبعون الصبر على المصائب وعمّا تنزع النفس اليه
من لذة وشهوة لقوله تعالى واستعينوا بالصبر والصلاة وانها
لكبيرة الاعلى الخا شعبين عن مجاهد وغيره انه اراد بالصبر الصبر

وقوله وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله واننا
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم
 المهتدون وقوله انما يؤتى الصابرون اجرهم بغير حساب وغيرها
 من الايات وحديث ابى سعيد الخدري في الصحيحين قال جاء
 ناس من الانصار فسالوا رسول الله فاعطاهم قال فجعل لا يساله احد
 منهم الا اعطاه حتى نفذ ما عنده ثم قال لهم حين انفق كل شئ
 عنده ما لكم عندنا من خير فلن نذخره عنكم فانه من يستغف يعنه
 الله ومن يستغن يغنه الله ومن يتصبر يصبره الله ولن تقطوا اعطاء
 خيرا واوسع من الصبر وحديث عبد الله بن مسعود فيهما ايضا
 قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يوعك فوضعت يدي عليه
 فقلت يا رسول الله انك لتوعك وعكك شديد ا فقال اني اوعك كما
 يوعك رجلان منكم قال قلت ذلك بان لك اجرين قال اجل وما
 من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه الا حط الله عنه من سيئاته
 كما تحط الشجرة ورقها احدثي والسبعون الزهد وقصر الامر لقوله
 تعالى فهل ينظرون الا الساعة ان ياتهم بغتة فقد جاء اشراطها و
 لحديث انس بن مالك وسهل بن سعد في الصحيحين بعثت انا والساعة
 كهايتين واشتار بصبغيه السبابة والوسطى وحديث ابى سعيد في
 صحيح مسلم ان الدنيا حاوية خضرة وان الله مستخفكم فيها لينظر
 كيف تعملون فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فان اول فتنة بني اسرائيل

كانت في النساء وحديث ابن عباس في صحيح البخاري نعمتان مغبون
فيهما كثير من الناس الصحة والفراغ وانشد ابو عصية محمد بن احمد
السجستاني لنفسه في هذا المعنى

ابناء ناخير بني آدم	وما على احمد الا البلاغ
الناس مغبون في نعمتي	صحة ابدانهم والفراغ

الثاني ^{استمعون} الغيرة وترك المذاق لقوله ^{قوا} انفسكم واهليكم ناراً وتوها الناس والحجاة
وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن وكذا
ابن هريرة في صحيح البخاري ان الله عز وجل يغار وان المؤمن
يغار وغيره الله ان ياتي المؤمن ما حرم الله عز وجل عليه وحديث
ام سلمة في الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عندها وفي البيت
عنث قال المحدث لاخي ام سلمة عبد الله بن ابي امية ان فتح الله لكم
الطائف فاني ادلكم على بنت غيلان فانها تقبل باربع وتدبر بشمان
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل هؤلاء عليكم وروى عن ابي سعيد
الحذري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الغيرة من الايمان وان المذاق
من النفاق قال الحليمي هو ان يجتمع الرجل بين الرجال والنساء ثم
يخليهم بما ذى بعضهم بعضاً واخذ من المذى وقيل هو ارسال الرجال
مع النساء من قولهم مديت الفرس اذ ارسلتها ترعى الثالث ^{استمعون}
الاعراض عن اللغو لقوله تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم فاعلهم
خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون وقوله والذين لا يشهدون

عنه
الكتاب

الزور واذا امروا باللفور مروا كما وقوله اذا سمعوا اللغو اعرضوا
 عنه واللغو الباطل الذي لا يعنيه ولا يتصل بقصد صحيح ولا يكون
 لقائله فيه فائدة وربما كان وبالا عليه وفي حديث ابى سبله عن
 ابى هريرة وعلى بن الحسين عن ابيه عن علي رضي الله عنهما ان سول
 الله صلى الله عليه وسلم قال من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعينه قال ذوالنون
 من احب الله عاش ومن مال الى غيره طاش ولا يحق يندو ويروح
 في لاش والعاقل عن خواطر نفسه فتاش الرابع والسبعون الجوف
 والسحاء لقوله تعالى وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها
 السموات والارض اعدت للمتقين الذين ينفقون في السراء والضراء
 وغيرها من الايات ولقوله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا الذين
 ينجلون ويأمرون الناس بالبخل وقوله من بخل فانما يبخل على
 نفسه وقوله ومن يوق شحم نفسه فاولئك هم المفلحون وغيرها
 من الايات والحديث ابى هريرة في الصحيحين ما من يوم يصيبه الباء
 فيه الا ملكان يترلان فيقول احدهما اللهم اعط منفقاً خلفاً و
 يقول الاخر اللهم اعط ممسكاً تلفاً الخامس والسبعون رحمة الصغير
 وتوقير الكبير الحديث جري بن عبد الله في صحيحه مسلم من لا يرحم
 الناس لا يرحمه الله وحديث ابى هريرة في الصحيحين جعل الله
 الرحمة مائة جزء فاحبسك عند تسعة وتسعين وانزل في
 الارض جزء واحد فمن ذلك الجزء يترحم الخلق حتى ترفع القبر

خافها عن ولدها خشية ان تصيبه وحديث عبد الله بن عمرو
 في سنن ابى داود من لم ير حمدا صغيرا ولم يعرف حق كبيرنا فلير
 منا وروينا في الصحاح في حديث القسامة كبر كبرا والكبر الكبراي
 يتكلم اكبركم وفي حديث الامامة وليوكم اكبركم السادس في السبعون
 اصلاح ذات البين لقوله تعالى لا خير في كثير من نجواهم الا من امر
 بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس ومن يفعل ذلك ابتغاء
 مرضاة الله فسوف نؤتيه اجر عظيم وقوله انما المؤمنون اخوة
 فاصلحوا بين اخويكم اي بين كل اثنين منكم وحديث امر كل شوم
 بنت عتبة بن الى معيط رضي الله عنهما في الصحيحين ليس الكذاب
 الذي يصلح بين الناس فيقول خيرا وينفي خيرا قالت ولم اسمعه
 يرخص في شيء مما يقول الناس كذا بالاف في ثلث الحرب والاصلاح
 بين الناس وحديث الرجل امراته وحديث المرأة زوجها الشايع
 والسبعون ان يحب الرجل اخيه المسلم ما يحب لنفسه ويكره له
 ما يكره لنفسه ويدخل فيه اماطة الاذى عن الطريق المشار
 اليه في حديث ابى هريرة في الصحيحين الايمان بضع وستون
 او بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة
 الاذى عن الطريق والحياء شعبة من الايمان وحديث انس في صحيح
 البخاري لا يؤمن احدكم حتى يحب اخيه ما يحب لنفسه وحديث
 جرير بن عبد الله في الصحيحين بايعت رسول الله صلى الله عليه

والله وسلم على اقامه الصلوة وابتداء الزكوة والنصر لكل مسلم انتهى
ما في شعب الايمان للبيهقي رضي الله عنه وما في منتخبه لابن حفص
القرطبي رحمه الله تعالى وقد نريد عليهم بعض العبارات و
الايات والله المستعان واليه المرجع والمآب

فصل در بيان عموم نفس انسان

نفس سگونه است کي اماره قال تعالى حکاية عن يوسف عليه السلام
ان النفس الامارة بالسوء وقال واما من خاف مقام ربه ونهى
النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى ودين باب آيتاست که ولا
يکند بر شر و نفس وقت رغبت و مي در خير و آمده که البلاء و الهوى و الشهوة
معجونة بطينة بنی آدم و قال تعالى وجاهدوا في الله حق جهادة
مراد مجاهد نفس و منع او از اتباع هوى است و هو هم لو امة قال تعالى
ولا تقهر بالنفس اللوامة و اين نفسى است که ملاست میکند بر خير و شر
و صبر میکند بر سراء و ضراء و نادوم ميشود بر مافات و لا تم ميگرد و بر آن ميگويد
لوفعلت يا لمارفعل و هي من ست نفس فاجره مذمومة فليس نفس برة
ولا فاجرة الا تلوم و ان كانت عملت خيرا قالت هلا نردت عليه و ان
عملت سوء قالت ليتنى لما فعل و اين نفس لا تم باشد در آخرت
بر آنچه در دنيا کرده سو هم نفس مطمئنة است که خدا را رب خود يقين کرده و بر
وعدۀ الهی مطمئن گردیده و تصديق بقول خدا نموده و بر امر او سجانه صبر فرمود

و این همان نفس مؤمنه است که خدا روی او سفید فرماید و نامه او بدست راست او بدره پس مطلق گردد و این نفس راضی باشد بقضاء خدا و قدر او و بخیر و شر و نفع و ضرر او و همین نفس راضی سحانه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه فرماید یعنی خوشنودست از خدا و مرضی است از وی تعالی بعمل صالح و تصدیق بوحده الهی است

زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین	کین موت را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لک از ملائک رحمت خور و گلو	هر دم ندائی ارجعی از آسمان رسد

تجربست ترجمان قرآن عبداً بدین عباس رضی الله عنه را و فن کرد و برگشتند آواز می از غیب شنیدند که گوینده میگویی یا بیها النفس المطمئنه ارجعی الایة و این نفس سابقین باخیرات است و لوازمه نفس مقصدین است و آثاره نفس ظالمین و آثاره کی نفس از عیوب نفس است و آن عیبها بسیارند در شما چندی از آنها در اینجا مذکور میشود باقی را بران قیاس باید کرد و ابو عبد الرحمن سلمی قدس سره را بعضی از شاخ از عیوب نفس پرسیدند و می گفتی منی دین باب تالیف کرد و نوشت که بنحله آنها یکی تو هم صاحب نفس است بآنکه وی باب نجات است بنا بر قرع در قبول اذکار و اوراد و طاعات و دران برای او کشاده اند با آنکه چنین نیست بلکه وی بنا بر کثرت مخالفات در این نفس خود بند ساخته است قبیل کیف ینجوا العبد من عیوب النفس و هو الذی اطلق لها الشهوات اھ کیف ینجوا من اتباع الهوی و هو لا ینزجر عن المخالفات بعض اهل حکمت گفته اند لا تطهره ان تصبر و فیک عیب

ولا تطمع ان تنجو وعلیک ذنب و مداوات این حالت در قول سری سقطی
ست که آن سلوک سبیل هدی و کمال تقوی و طیب غذاست و دیگر از عیوب
نفس تفرج و استرواح ست نزد گریستن مداواتش طارفت اندوه و کد با بکا
ست تا فارغ نشود از برای آسایش و آن گریستن ست در خزن و نه گریستن از
خزن چه باکی از خزن سترواح از بکا ست و باکی را در خزن بکا خزن و کد می افزاید

این سطر موهبا که بدریا نوشته اند	مضمون گریه بیت که از ما نوشته اند
----------------------------------	-----------------------------------

و دیگر از عیوب نفس استکشاف ضرست از کسی که مالک آن نیست و رجا
نفع ست از کسی که قادر بر آن نیست و اهتمام کردن ست بر رزق خود با آنکه
رزق تشکّل اوست

بی گس هرگز نماند عنکبوت	رزق را روزی رسان پر سید
-------------------------	-------------------------

و مداواتش رجوع ست بسوی صحت ایمان کما اخبر الله تعالی فی
قول له وان یصلک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک
بخیر فلا سراد لفضلک وقال تعالی وما من دابة فی الارض الا علی
الله من رزقها اخف بن قیس را گفتند بچه چیر سید قوم شدی با آنکه اگر
ایشان در سن نیستی گفت لما قصص فیما کلقت ولما تکلف لما کفیت
وقال تعالی فاعبد الله و توکل علیہ و تصبیح اینیات در نظر کردن بسوی
ضعف و عجز خلق ست باید که بداند که هر که محتاج ست قدرت بر قضاء حاجت
غیر ندارد و هر که عاجز ست اصلاح اسباب دیگری نتواند فیسلّم من هذا
الحظّة و یرجع بالکلّیة الی سربّه سبحانه و دیگر از عیوب نفس تقصیر

و قدرت اوست در حقوق که بیشتر بدان تقدم شده است و اکثر العیب از آن
 کسی است که قدرت و تقصیر خود درین کار نمی بیند و عیب دار تر از وی کسی است
 که خود را با این همه قدرت و تقصیر متوکرمان میکند و اعتقاد معاقب بودن خود
 از طرف خدا نمیکند و این از قلت شکر اوست در وقت توفیق قیام باین حقوق
 پس چون شکر کم کرد از مقام توفیر بسوی مقام تقصیر رانده شد و چون اولی
 نقصان او را سرگرد قباح خود را مستحسن انگاشت کما قال تعالی افمن نرین
 له سوء عمله فراه حسنا و قال تعالی وهم یحسبون انهم یحسنون
 صنعا و قال تعالی و کذلک نرینا لکل امة عملهم و قال تعالی
 کل حزب بما لدیهم فرحون و قال تعالی سنستدرجههم من حیث
 لا یعلمون و خلاص ازین عیب دوام ابتغال بسوی ذوالجلال است بلا است
 باب وقرات کتاب او

صبحی بنال راه فلک بر نه بسته اند	هر خنجر دیر آمده در نه بسته اند
----------------------------------	---------------------------------

و حبست از عظم و شرب و لبس خود و تعظیم حرمت سلیمان و عاقل و تنزل از اولیا خدا بر و بسوی
 حالت اولی لعل الله من علیه بآن یفتخر علیه سبیل خدمت و طاعت
 دیگر از عیوب نفس اتیان است بوظائف و قیام است بطاعت خدا و نیافتن
 حلاوت و لذت آن بنا بر شوب طاعت بر یا و قلت اخلاص در آن باینکه سنتی
 از سنن و مداوایش مطابقه نفس است با خلاص و ملازمت سنت مطهره با نفس
 و تصحیح مبادی خیر از برای صحت منتی و غایات او دیگر از عیوب نفس حیا
 خیر است از برای نفس در حضور شاه خیر بدون تحقیق بسیر اهل مشهد بنا بر

شوم حضور خود بعض سلف را گفتند کیف رایت اهل الوقت گفت رایت
 قوما لولا انی كنت معهم لرجوت ان یغفر الله لهم غرض که ظن اهل تقصیر
 بانفس خود این چنین می باشد و مداوایش در نشتن این معنی است که هر چند او تمام
 گناهان او را امرزیده اما او را مرکب خطایا و مخالقات و دیده پس از وی سحانه شر
 باید کرد و بخود گمان بد باید کرد قال تعالی العیلم بان الله یری و یمیز
 عیوب نفس آنست که زنده نکند آنرا برای آخرت تا آنکه از دنیا بهیراند و
 می سازد آنرا تا آنکه از اعیان ماست گرداند یحیی بن معاذ رازی گفته من یقرب
 الی الله بتلف نفسه حفظ الله علیه نفسه

کشتگان منجبر تسلیم را	هر زمان از غیب جانی دیگر است
-----------------------	------------------------------

و این ایام و امانت با منظر میشود که از شهواتش بهیراند و بر کاره به خیر انداخته شهوات فرعون حقت
 بالماکره و حقت النار بالشهوات و فرمود الدنیا سجن المؤمن
 و جنة الکافر و مداوایش سحر و جوع و ظمأ و دیگر مخالقات نفس و طبع و منع
 او از شهوات است یحیی رازی گفته الجوع طهار یمقوی الله به ابدان
 الصدیقین و دیگر از عیوب نفس عدم الفت او بحق است ابد و طاعت خدا
 خلاف سجیه و طبع اوست و اکثر تولد این معنی از مطاوعت هوای اتباع شهوات
 میشود و تا آنرا بکار دعاهات و بزم نکند زنده جاوید نیگردد و او تعالی جسامه
 بنی اسرائیل را گفته فتوبوا الی بائسکم فاقتلوا انفسکم و مداوایش قطع
 علائق اوست بالکلیه و لهذا فیلیل علیه اسلام مامور شد بزنج و رد فلما اسلما
 و تله للجبین قیل له قد صدقت الرویا ثم فداه بذبح عظیم

جنید گفته حرم الله الجنة علی صاحب العلاقة و غایت دو خروج است
 ازین تعلق به همه بسوی رب و تبتل الیه بتبذیل یکی را از سلف پرسیدند
 بنده چون بسوی خدا برآید بر کدام اصل برآید گفت بر آنکه عود نکند بسوی آنچه
 از آن برآمده است و خود را از ملاحظه چیزی که از آن تبری بسوی خدا کرده است
 نگاهدارد گفتند این حکم خروج وی از وجود است حال خارج از عدم چگونه باشد
 گفت وجود الحلاوة فی المستالف عوض عن المواردة فی التالف
 دیگر از عیوب نفس سکون است بسوی خواطر رویه و استحکام بر آن برکوب
 شتوات و فعل مخالفات و مداوتش بر دین خواطر است در ابتدا تا مخالفات
 استوار نگردد و این دست میدهد بکردار و ملازمت خوف و علم بآنکه او تعالی
 عالم شریکست چنانکه عالم علانیه است پس از وی شرم گیر که از برای خلق موضع
 نظر آنها درست سازد و موضع نظر حق را صالح کند آنحضرت فرمود ان الله لا
 ينظر الى صوركم ولكن ينظر الى قلوبكم و ابراهیم خواص گفته اول ذنب
 خطره است اگر صاحبش بتدارک آن بکراهیت و اعراض از آن پردخت و زنی
 و سوسه شود پس اگر بمجاهد آترا تدارک کرد و زنی شهوات از آن باطلب هر وی
 بر خیزد و شغل و علم و بیان را بهوش آورد دیگر از عیوب نفس اشتغال است بعیوب
 ناس و غمی از عیوب نفس خویش در مثل است عیب مردم نمودن عیب خود نمودن
 نمودن است و مداوتش رویت عیب نفس خود و دانستن آن و شناختن مکر است
 خواهی که عیبهای تو روشن شود ترا | یکدم منافقان نشین در کین خویش
 و هم مداوتش صحبت صلحا و اهل حدیث و اتمار با و امر سنت است و اقل حاجه

این است که اگر بدادات عیوب نفس خود نپزدازد باری از عیوب ناس خاموش
گردد و مردم را در آن عیوب معذور دارد و آنرا بر آنها پیشتر باید آنکه خدا
عیوب او را اصلاح فرماید قال تعالی و اذا امروا باللغو مروا بکم اهل
الما

اگر من ناجوانم مردم بگردانم تو بر من چون جوانمزدان گذر کن

و آنحضرت فرمود صلعم من ستر عورتها احبها المسلم ستر الله علیه
عورتها و قال من تلبس عورتها افضیه المسلم تلبس الله عورتها
ثم یفضله و لونی جوف بیتة و در سند این حدیث نظر کردنی است
بزرگی گفته رایت اقواما کانت لهم عیوب تسکتوا عن عیوب الناس
فستر الله عیوبهم و زالت عنهم تلك العیوب و رایت اقواما
لم یکن لهم عیوب فاشتغلوا بعیوب الناس فصارت لهم و دیگر از
عیوب نفس غفلت و توانی و اصرار و تسلیف و تقریب اهل و تاجیل اجل است
و مد او آتش قول جعفر خالدهی است گفت جنید را پرسیدند که سبیل بسوی انقطاع
الی الله تعالی چیست گفت تنویر بهر اصرار و خوف فریل تسلیف و رجاء باعث
بر مساکل اجل و ذکر خدا در اوقات مختلفه و امانت نفس بقرب او از اجل و بعد
او از اجل گفتند بنده بچه صورت باین طرف رو آورد فرمود قلب مفرد و توحید مجرّد

حرص قانع نیست بیدل و زنه باب چهارم آنچه مادر کار داریم اکثری در کار نیست

و دیگر از عیوب نفس دیدن است بسوی او بنظر شفقت و مد او آتش رویت فضل
خداست بروی در همه حال تا رویت نفس از میان بنفید و اسطی گفته اقرب
شیء الی ممیت الله رؤیة النفس و افعالها و باجماله عجب و تکرر اعجاب

مرو نفس خود بد بانی است جز بتوفیق الهی از آن نتوان رست اکتساب این صفت
از آئینه میتوان کرد که همه را می بیند و خود را نمی بیند و دیگر از عیوب نفس شتغال
ست تبرزین ظاهر و تشخ بدون خشوع باطن و تعبد بغیر حضور و مداواتش حفظ ستر
از برای آرائش انوار باطن بافعال ظاهر و درین حالت فرین شود بغیر زینت
و مهیب گردد بغیر تیغ و عزیز شود بغیر عشیره آنحضرت فرمود صلعم من اصلح
سر بریده اصلح الله علانیت و دیگر از عیوب نفس طلب عوض است بر اعمال
و مداواتش رویت تقصیر خویش است در عمل و قلت اخلاص و دانشمند در کردار
کسی است که اعواض را خاستار نیست

توبه بنگی چو گدایان بشتر طرزد کن	که خواجہ خود دروش بنده پیروی نه
باید که بداند که آنچه تقدیر است از بر او دنیا و آخرت ناگزیر است آنچه بر اوست خلاص از دست بهیم	آنچه نصیب است بهیم می رسد
و دیگر از عیوب نفس فقدان لذت طاعات است و آن از تقسم قلب و تحویل سر	باشد و مداواتش اکل حلال و مداومت ذکر و خدمت صلحاء و دوزان انس و
تضرع بسوی خداست تا او سبحانه منت فرماید بر دل او بصحت بزوال ظلمات	استقام و باین منت لذت طاعت دریابد و دیگر از عیوب نفس کسل است و میراث
کسل شیع باشد چه دیکه نفس سیر شود تا ناگردد و چون توانا شود حظ خود	گیرد و چون حظ خود گرفت کسل بردل نشیند و دل بنا بر وصول بسجده استی گزیند
و مداواتش گر سنگی است چنانچه جو حظ معدوم شود و نزد عدم حظ ناتوان گردد و	و نزد ناتوانی دل بروی چهره آید و نزد غلبه دل بر طاعت بر خیزد و کسل از

بقیته و لهذا آنحضرت فرمود صلعم ما لا آدمی و عاء شراب من بطنه
 فان كان لا بد فثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس و بکیر از عیوب
 نفس ریاست و بکیر و اقتضاست بدان و مباحات اندران بر اینها جنبش و یاوا اثر
 رویت منت خدایت بر خود در آنکه او را آوند احکام خویش ساخته و رویت تقصیر
 خودست در شکر نعم او بر خویش از علم و حکمت و التزام تواضع و انکسار و شفقت
 بر خلق و نصیحت آنهاست در خبر است که هر که علم خواهد بنا بر نازش بر علما و عار است
 با سفهاریا صرف و جوه مردم بسوی خود وی جای خود از آتش بگیرد سلف گفته
 اند هر که در علم افزود و در خشیت نیفزود وی نیفزود از خدا مگر دوری قال
 تعالی انما یخشى الله من عباده العلماء و یکی را گفته که عالم کیست گفت
 هر که از خدای ترسد گویم در کتاب است ذلك لمن خشی ربه و این افاده
 کرد که بشت جای خاشیان است اللهم ارزقنا خشیتک و بکیر از عیوب نفس
 کثرت سخن است و تولدش از دو چیز باشد یکی طلب ریاست که مردم فصاحت
 و علم او بنیند و دم قوت علم با نچه از کلام بروی میرسد و در او آتش تحقق است
 بآنکه وی ماخوذست بر کلام و کلام مکتوبست بروی و از وی مسئول شود
 حق تعالی گفته و ان علیکم لحاظ فظین کما اما کاتبین یعلمون ما تفعلون
 و قال تعالی ما یلفظ من قول الا لایه رقیب عتید و قال صلعم
 هل یبک الناس علی مناخرهم الا حصائد السنتهم و قال صلعم
 البلاء موکل بالمنطق و قال کلام ابن آدم لا له الا امر بمعروف
 او نهی عن منکر و لهذا اقال سبحانه لا خیر فی کثیر من نجا هم لایة

و انضیحتما از کلام بخش و سباب و شتم و بندی که در نامه اعمال مرقوم شود و
پیش او سبحانه معروض گردد

هر چه بر آدمی رسد ز زبان | همه از آفت زبان باشد

و دیگر از عیوب نفس نیست که چنان آتش درج کند مرضی عنه را فوق حد چون گم گیرد دم کند و تجاوز
نماید از حد و مداواتش ریاضت نفس است بر صدق و حق و عدم تعدی در مح
مرضی عنه و دم مسخوط علیه و این در قلت مبالغت در او امر و نواهی بیشتر باشد
قال تعالی ولا تقف ما لیس لك به علم وقال النبی صلی الله علیه و آله احتوا فی وجوه
المداحین الذاب و دیگر از عیوب نفس آنست که افعال او سرخود است و وی
ساخته است به اختیار خدا از برای آن و مداواتش علم است بآنکه وی از اشیا
همین ظواهر را میداند و او سبحانه عارف بواطن و خفایا اوست و حسن اختیار
خدا از برای او بهتر از چیزی است که بنده آنرا از برای نفس خود اختیار کرده
نکر آنکه حالی منوط بکافی باشد پس بداند که مدبر او مدبر اوست و منوط مقتضی علم
مغیر قضا و قدر نیست ایقده بر داند و مستتر آنکه او دیگر از عیوب نفس کثرت
تمنی است و تمنی اعتراض است بر خدا در قضا و قدر او سبحانه و مداواتش آنست
که وی نمیداند که انجام کار این تمنی چیست بخیر می انجامد یا بسوی شر میکشد
و بجانب رضای بر دیا بطرف سخط می آرد و چون الهام عاقبت تمنی متیقن
گردد و بد تمنی او از نفس بقیاد و بسوی رضا تسلیم گردد ایقده مستتر بر و لذلک
قال النبی صلی الله علیه و آله اذ تمنی احدکم فلینظر ما یتمنی فانه لا یدری
ما یکتب له امنية وقال صلعم لا یتمنی احدکم الموت لضر

نزل به وليقل اللهم احيني ما كانت الحياة خيرا لي وتوفني اذا
كانت الوفاة خيرا لي

بازی خور روزگار بودم همه عمر	از سخت امیدوار بودم همه عمر
بی مایه بفکر سودماندم همه جسام	بی وعده در انتظار بودم همه عمر

دیگر از عیوب نفس محبت و حرص او در اسباب دنیا است و مداواتش
اشتغال بذکر دائم در همه اوقات است تا او را از شغل دنیا و اهل
آن شاغل سازد و از حرص چیزی که اهل دنیا در بند آنند آزاد گرداند

کد ششم از سر مطلب تمام شد مطلب	حجاب چهره مقصود بود و طلبها
--------------------------------	-----------------------------

و باید که بداند که این حالت متغیر شدنی است پس هر گاه آن ولی آنحضرت فرمود چون چنانچه از
تذکره ملا یحیی در دیگر از عیوب نفس اظهار طاعت نفس است و دوست
داشتن علم مردم باین طاعت و آنکه از وی این عبادت را به پیشین و زود ایشان
ستیزان باشد بدان و مداواتش آنست که بداند که خلق را بسوی نفع و ضرر
او دست رس نیست و نفس خود را با اخلاص در اعمال مطالبه کند و سخت
مطالبه کند تا این عیب از وی زایل گردد و قال تعالی و ما امر و الا
لیعبدوا الله فخلصین له الدین و قال فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا و لا یشرك به عبادة ربه احد و قال صلعم
حکایتی عن ربّه انه قال من عمل عملا شریک فیهِ غیری فانابنّی منه و الذی اشترک

کلید و روزخ است آن مناسرا	که در چشم مردم گزاری دراز
---------------------------	---------------------------

دیگر از عیوب نفس طبع است

به بندد شره دیده هوشمند	در آرد طمع مرغ و ماهی به بند
و مداوایش و استن این معنی است که طمع در آرنده اوست در دنیا و فراموش ساز اوست از برای حلاوت عبادت و لذت طاعت و مفره عبودیت و قدر ربوبیت و بنده را بنده میگرداند بعد از آنکه حق تعالی او را از عبودیت خلق و رقیب مردم آزاد آفریده است و آنحضرت صلعم از طمع تعوذ فرموده و او تعالی بسبب این طمع بر دل او طبع میکنند مهر میزند و باین معنی رغبت در دنیا و زاهد در آخرت میشود و باقی را در طمع برآوردید بعضی گفتند طمع فقر خاصه غنی طمع فقر نیست فقر غنی طمع قاشع گوید	
اطعم فی لیلی و تعلم انها	تقطع اعناق الرجال المطامع
و دیگری گفته	
اطعت مطامعی فاستجدتني	ولو انی قنعت لکننت حرا
ای قناعت تو نگرم گردان	که و رای تو هیچ نعمت نیست
دیگر از عیوب نفس حصص بر عمارت دنیا و کثر از ان مداوایش آنست که باند که دنیا دار نیست و آخرت دار قرار است و عاقل کسی است که کار از برای خانه قرار میکند نه از برای مراحل سفر چه مراحل منقطع میشود و مقام درستقر باقی است پس عمل از برای مآب باید کرد نه از برای خراب بیاب قال تعالی اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب ولهو و زینة و تفاخر الایة و قال و الاخرة خیر و البقی	
نزلنا هاهنا ثم ارجعنا	کذا الدنیا نزل و ارجعنا

یظن المرء فی الدنیا خلوقا	خلود المرء فی الدنیا محال
پرو عمر چراغی ست که در بزم وجود	نبسم قره بر هم زونی خاموش ست
<p>و دیگر از عیوب نفس استخوان چیزی ست که ترکیب آن میشود و استقبال چیزی ست که مخالف اوست و دوا و آتش آتھام نفس ست چه وی آمرست بجدی و حسن ظن ست بخلق بنا بر ابراهام عو آقب امور تکبیری گفته باید که بنده خود را از هر دو بزرگ و بزرگ کمتر گیرد زیرا که خرد را گناه اندک ست و این را بیشتر پس وی بهتر ست از وی و گناه خود را میداند و گناه برابر را نمیداند و معلوم مقدم ست بر معمول و هر که کلام ست طاعت او بسیار ست و طاعت این کس کمتر پس وی اعلی و اکمل بر باشد از وی و دیگر از عیوب نفس مهربانی بر نفس و قیام به تعهد اوست</p>	
نه از جور رقیب و نه از خوئی را شیرم	مراجمی ناز کی دارم از خود بیاری ترسم
<p>و دوا و آتش اعراض ست ازین شفقت و تفضل و قلت اشتغال بدان جد سلمی قدس سره گفته من کرمت علیه نفسه هان علیه دینه و دیگر از عیوب نفس انتقام ستانیدن ست از برای او و خصوصت نمودن از وی و غضب فرمودن از برای آن و دوا و آتش مبغوض دشمن نفس و محبت دین و غضب کردن بر از کافران</p>	
<p>سناهی ست از آنحضرت صلعم مروی ست که اند ما انتقلو لنفسه قط الا ان تنفثا هیکر الله و کان ینتقم لله</p>	
ابی حکم شرع آب خوردن خطاست	و اگر خون بقوی بریزی رواست
<p>و دیگر از عیوب نفس ست اشتغال بصلاح ظاهری برای دیدن کسان و غفلت از اصلاح باطن که نظر گاه خداست و دوا و آتش تقین ست بآنکه خلق اگر اصر او نتواند</p>	

کردگر همان قدر که حق تعالی در دلهای شان نباده و باطن او موضع دید و ادید
 او سبحانه است پس سزاوارتر باشد با صلاح نسبت بظاهر که جای نظر خلق است قال
 تعالی ان الله کان علیکم رقیباً و دیگر از عیوب نفس اهتمام اوست بر رزق
 با آنکه خدا صامن رزق از برای اوست و اهتمامش بفرافض خدا بروی قلیک
 بآنکه دیگری از وی بدان قیام تواند کرد و در او آتش علمست بآنکه خدا خالق اوست
 و از برای او کفایت رزق راضا من شده قال تعالی الله الذی خلقکم ثم
 سرز قلمکم پس چنانکه در خلق شک نتوان کرد همچنان در رزق شک نتوان بود و چنان
 هم گفته هیچ با داند نیست که شیطان مرانی گوید امر و زچیه خواهی خورد و چه پوشی
 و کجانی من او را میگویم مرگ خورم و کفن پوشم و در گور ساکن شوم و این بر د
 عیب اخیر پیشتر هم گذشته و لکن سلمی رح این بر دور همچنین ایراد نموده و دیگر از
 عیوب نفس کثرت ذنوب و محاکمات است تا آنکه دل را بپوشد و در او آتش کثرت
 استغفار و توبه در هر نفس و در او است حیام و تجمد در شب و حرمت اهل خیر و
 محالست صالحین و حضور مجالس ذکر رب العالمین است یکی شکایت تساوت قلب
 پیش جناب رسالت بر دفتر خود اذن من الذکر نزد یک یاد خدا شود

و روز بان و سوس جان است نام یا | یکدم نمی رود که مکرر نه می شود
 انحضرت فرمود صلعم انی لا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و قال
 ان العبد اذا ذنب ذنباً نکت فی قلبه نکتة سوداء فان تاب
 و استغفر ذهب فان اذنب ذنباً نکت فی قلبه نکتة اخری
 قال ان یصیر القلب بحیث لا یعرف معروفاً و لا ینکر منکراً ثم

قرء کلابل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون دیگر از عیوب نفس
 حب کلام بر مردم و خوص در دقایق معلوم ست از برای صید دلهای اغیبا
 و صرف وجوه ناس بسوی خود بحسن کلام و مداو آتش عمل ست بر علم و وعظ
 مردم بفعل خود نه بقول خویش در خبر ست از سید البشر صلعم که گفت
 مررت لیلة اسری بی بقوم تغرض شفا کهم بمقام ریض من
 نارفقت من هؤلاء یا جبریل فقال هؤلاء خطباء امتک یا مرون
 الناس بالبر و ینسون انفسهم دیگر از عیوب نفس سرور و فرح اوست
 و جستن راحت و این از تاج غفلت ست و مداو آتش تیقظ ست از برای
 انچه پیشاپیش اوست و علم بتقصیر خود در امر و ارتکاب نهی و با آنکه این خانه
 زندان ست و در زندان سرور و راحت نبود پس باید که عیش او در دنیا
 عیش سجونین باشد نه عیش ستره چین

غم و شادمانی به درویش نیست	که دنیا همین ساعتی پیش نیست
که ایانی از بادشاهی نفور	با سیدش اندر گدائی صبور

داو و طائی گفته ذکر یکی از دوخلود دلهای عارفان را بریده یکی بشره حافی را
 گفت چیست که ترا هموم می بینم گفت لانی مطلوب

غم دین خور که غم غم دین ست	همه غمها سر و تر از این ست
----------------------------	----------------------------

دیگر از عیوب نفس اتباعش از برای هوا و موافقتش با رضای خود
 ست و ارتکاب چیزهای که از ان نهیش کرده اند و مداو آتش همان ست
 که حق تعالی در قول خود گفته و نهی النفس عن الهوی و ان النفس

لا مارة بالسوء بزرگی گفته بحث الجبال بلاظافیراهون علی من
هنا خلفه الهوی اذا تمکن من النفس

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی	فصادف قلبا خالیا فتمکنا
-------------------------------	-------------------------

دیگر از عیوب نفس میل اوست بسوی مباشرت اقران و محبت اخوان

بهار عمر ملاقات دوستداران است	چه حظ برد و خضر از عمر جاودان تنها
-------------------------------	------------------------------------

و مداوایش علم است بآنکه صاحب او مفارق اوست و این مباشرت انقطاع
پذیرد چنانکه در خبر است که سیریل علیه السلام بناب نبوت راضی گشت عشق
ما شدت فانک میت و احبب ما شدت فانک مفارقة و اعمل ما
شدت فانک هجری به

همه دوستان تا بدر با من اند	چون رفتم این دوستان دشمن اند
توئی آنکه تا من نسیم با منی	وزین در بادم تھی داسنی

اللهم انت صاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل و الولد دیگر از عیوب
نفس عجب بطاعت خود و رویت استخوان اوست و مداوایش درستن این
معنی است که افعال و اخلاص نفس معلوم است و آن افعال خالی نیست از خلل
و در رویت استخوانش چیزی است از خلل دیگر از عیوب نفس انماک اوست در
اتباع شهوات و خطوات شیطان چه نزد کن ازان نفس از طاعات و موافقات
می میرد و مداوایش منع نفس است از ارادات او و بر دشمنی بر کاره و مخالفت
و می نمودن در مطلوبات او که این ممیت شهوات است از وی ابرو حفص را
گفته است جلای صلاح نفس بچه می کنی گفت بعضی الفتها فانها موضع کل آفة

و دیگر از عیوب نفس امن از مکر شیطان و تسویل و وسوس اوست و مداواتش
تصحیح عبودیت با شرائط عبودیت باشد و تضرع نمودن بسوی خدا بآنکه منت
فرماید باین نعمت بروی قال تعالی ان عبادی لیس لك علیه سلطان و دیگر
از عیوب نفس ترسم است برسم اهل اصلاح بشیر مطالبه قلب با خلاص در آن ترسم
و مداواتش ترک خشوع و ظاهر است مگر بقدر خشوع باطن که در دل و سر دیده میشود
آنحضرت فرمود صلعم الملتشی بما لم یعط کلابس ثوبی خرو و دیگر از
عیوب نفس قلت اعتبار اوست با آنچه از احوال الهی در ذوق و می دیده میشود
و مداواتش دوام خشیت است و علم بآنکه این احوال در حقیقت احوال نیست بلکه
از اعتبار باطل خشیت او را سوال کنند قال تعالی ان فی ذلک لعبرة لمن یشی

قد غرها احوال خالقها	لا تحسبن احوالها احوالها
بوقت صبح شود همچو روز محاب است	که با که باخته عشق در شب و همچو
ستعل لیلی ای دین تدانیت	و ای غریب فی التقاضی عزیزها

و دیگر از عیوب نفس محبت اوست از برای افتخار عیوب اخوان و اصحاب
و اقران و همپایان خود و مداواتش رجوع است دین باب بسوی نفس خود را
دوست دارد از برای مردم آنچه دوست میدارد و نفس خود را و ناپسند کند
از برای کسان آنچه نمی پسندد و از برای نفس خویش آنحضرت فرمود صلعم السلام
اللهم یرضی لایه ما یرضی لنفسه و دیگر از عیوب نفس ترک استرود
ست از نفس خود در افعال و اقوال خویش و راضی بودن از نفس با آنچه در آن
بوده است و مداواتش مرض است بر طلب زیادت در افعال و اقوال بحسن قضا

بسیف علی کرم الله وجهه گفته من لم یکن فی زیادة فهو فی نقصان
گویم در قرآن کریم است رب نزدنی علما و دیگر از عیوب نفس است تحقیق
مسلمین و ترفع و تکبر بر ایشان و مداواتش رجوع است بسوی تواضع و عتقا
حریت مسلمین قال تعالی لنبدیه صلعم فاعف عنهم و استغفر لهم
و شاکر هم فی الاخر و همین کبر است که ابلیس را انداخت در انچه انداخت
حیث قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقتہ من طین

تکبر غازیل را خوار کرد | بزندان لغت گرفتار کرد

آنحضرت صلعم نظر بسوی کعبه کرد و فرمود ما اعظمک و اعظم
حرماتک و المؤمن اعظم حرمة عند الله منك از تو یک چیز را
حرام کرد و از مؤمن سه چیز را دم و مال او و گمان بد کردن و دیگر از عیوب نفس
کسل و قعود است از امر و مداواتش علم است بآنکه وی مامور است از طرف حق
بدان پس باید که فرح این معنی حاصل او باشد بر نشاط در ادای امر این مجید
بعد علی گفته التهاون بالاولی الامر من قلة المعرفة بالاکبر و دیگر از عیوب نفس
ترسی است بر می صاحبین و عمل باعمال فاسقین و مداواتش ترک زینت
ظاهر است مگر بعد از اصلاح باطن و چون متزنی شد باین زی باید که موافق
ایشان گردد در همه اخلاق و افعال یا بعض آن زیرا که وارد شده کفی بالاجل
شیران یری الناس انما یخشی الله و قلبه فاجر و ابو عثمان گفته خشوع
الظاهر مع فجور القلب یورث الاصرار و از عیوب نفس است تزییع
اوقات باشتغال ببالایی از امور دنیا و خوش دران همراه اهل دنیا و مداوات

دانستن این معنی است که وقت او اعراضی است برومی پس آنرا با عذر
 اشیاء مشغول باید کرد و آن ذکر خدا و مداومت بر طاعت او و مطالبه
 اخلاص از نفس خود است در خبر است از سید البشر صلعم من حسن اسلام
 المرء ترک ما لا یغنیه حسین بن منصور گفته علیک نفسان لم
 تشغله اشغلتک و از عیوب نفس است غضب و مداواتش حمل نفس است
 بر رضا بقضای غضب جبره ایست از شیطان مروی نزد رسول خدا آمد
 صلعم و گفت او صنی نسو بود لا تغضب و غضب بنده را بسرحد هلاک
 میرساند اگر از طرف او بماند زجر و سعی همراه نبود و از عیوب نفس است کذب
 و مداواتش حمل نفس است بر صدق و ترک اشتغال برضا و سقوط خلق چه حامل
 او بر کذب بهین طلب رضا مردم و طلب جاه نزد ایشان و زین از برای
 ایشان است سید البشر میفرماید صدق نادمی است بسوی برادر نادمی است بسوی
 خدا و کذب نادمی است بسوی فجور و فجور نادمی است بسوی نار و از عیوب نفس است بخل
 و شح و این هر دو تقییم حجت دنیا است و مداواتش علم است با آنکه دنیا اندک
 و فانی است و حلال او را حساب و حرام او را عقاب و شبهه او را عتاب است در خبر
 است از سید کائنات صلعم حب الدنیا راس کل خطیئة و او تعالی خبر داد
 که دنیا متاع غرور است پس بخل و شح بدان یعنی چه بلکه جهد در بذل آن باید کرد
 و از آن همانقدر اساک و نگاه باید داشت که دفع وقت کند آنحضرت فرمود
 صلعم انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا و از عیوب نفس
 است بعدل و مداواتش تقرب اجل است بعض سلف گفته اند احب الله

ان لا یقمن علی حال فاحذرہ علی الاحوال کلہا و دیگر از عیوب نفس
 اغترار است بہدایح باطلہ و مداواتش آنست کہ سخن مردم اورا بازی نہد
 باوجود چیزی کہ از نفس خود از ایشان سوسنا را ایشان بروی خلاف چیزی است
 کہ او تعالی از وی می شناسد و آنچه خدا از وی شناخته است منجی او از تبعات
 مردم نیست و دیگر از عیوب نفس حرص است و مداواتش علم است بانکہ وی استیلا
 زائد از تقدیر اسد بحر ص خود نکند و بیش از قضاء او در رزق و عمل و سعادت
 و شقاوت نشاند و الله یقول ما یبدل القول لدی و دیگر از عیوب نفس
 حسد است و مداواتش علم است بانکہ حاسد عداوت خداست آنحضرت صلعم
 گفته است لا تتحاسدوا ولا تبغضوا و نتیجہ حسد قلت شفقت است بر سلمان
 و از عیوب نفس ست اصرار بر ذنب یا تمنی مغفرت و رجا رحمت و مداواتش
 علم است بانکہ او تعالی رحمت را از برای سلمین و مغفرت را از برای تاہبین
 واجب ساخته حدیث قال و استغفروا سر بکہم ثم تعالوا الیہ و از عیوب
 نفس است عدم اجابت لبوی طاعت طوعا و مداواتش ریاضت اوست
 بجمع و عطش و قطع و اسفار و حمل بر کاره یکی ابایزید گفت ما اشد
 ما لقیتم فی سبیل الله گفت لا یمكن وصفه گفت ما اھون ما لقیتم
 فی سبیل الله گفت لا یمكن وصفه گفت فما اشد ما لقیتم من نفسك
 فی سبیل الله گفت لا یمكن وصفه گفت فما اھون ما لقیتم منك
 نفسك گفت اما هذا فمدد عوتھا الی شی من الھامات فلم تجبني
 ففنتھا الماء منہ و از عیوب نفس است حرص بر جمع و منع و مداواتش

علمت با بنام عمر و قرب اجل خود پس بر قدر یقین از عمر جمع کند و بر قدر
حیات منع نماید و هر که بر نفسی از انفس خود اسیر و او را جمع ساختن دنیا
غور و منع آن از برای غیر با حصول فناء نفس خود جهل است و در خبر است از سر و
عالم صلعم انه قال ايكو مال وارثه احب اليه من ماله قالوا ليس منا
احد الا و ماله احب اليه من مال وارثه قال فعلا لك ما قد مت و
مال وارثك ما اخرت بزرگی گفته طمع نکند و منع نکند و جمع نکند و از عیوب
نفس است صحبت او با خجالتین و معرضین از حق و در او ایش رجوع است بسو
صحبت موافقین و تقبلین علی الله سید کائنات فرموده صلعم من تشبه

بقوم فهو منهم

گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان پیما	در بهار آفرینش رشته گلده ام
احب الصالحين و لست منهم	لعل الله يرزقني صلاحا
<p>و فرمود من کثر سواد قوم و محشر معهم بعض سلف گفته اند صحبت اشرار سورث سوزن است باخیار و بعض دیگر گفته اند ان القلوب اذا بعدت عن الله مقلت القائمين بحق الله و دیگر از عیوب نفس غفلت است و بد او آتش علم است بآنکه وی مغفول عنه نیست قال تعالی و ما ربك بغافل عما تعملون و بدانکه وی محاسب است بر خطره و همت و هر که باین معنی متحقق شد مراقب گردد بدو اوقات خود را و راسخی شد احوال خویش را و به این حیلت عیب غفلت از وی زایل شود و از عیوب نفس است ترک کسب تقوی از ان و اظهار خلوص که وی متوکل بر خدا نشده است بآنکه تشتراف از راق</p>	

میکنند و نزد عدم اتیان رزق ساخت میگرد و دوا و آتش التزام قول رسول
خداست صلعم ان اطیب ما یا کل العبد من کسب یدیه پس باید که حال
کسب و ظاهر باشد و توکل بر خدا در باطن تا همراه خلق در ظاهر مکتسب بود و
در باطن متوکل بر خدا باشد و از عیوب نفس است فرار از موجبات علم ظاهر بسوی
دعا و احوال و دوا و آتش ملازمت علم است چه حق تعالی فرموده فان تشاء عظم
فی شیء فردوه الی الله و الرسول و آنحضرت صلعم گفته طلب العلم فریضه
علی کل مسلم و دیگر از عیوب نفس است استعظام عطا و بذل و اتقان بدان
برآوردن دوا و آتش علم است بآنکه حاصل با ایشان از زاق ایشان است و رازق علی
در حقیقت خداست و وی در ایصال این حق بسوی مستحق واسطه پیش نیست

شکر بجا آر که همان تو	روزی خود میخور و از خوان تو
-----------------------	-----------------------------

و از عیوب نفس است اظهار فقر با وجود کفایت و دوا و آتش اظهار کفایت است با
قلت ذات ید علی گفته سمعت جدی یقول کان الناس ید خلون
فی التصوف اغنیاء فیفتقرون و یدظہرون للخلق الغناء گویم در کتاب
غزیز است یجب ہما لجاہل اغنیاء من التتعفف لایسا لون الناس
الحیافا و از عیوب نفس است دیدن فضل خود با قرآن و دوا و آتش علم است نفس خود
چون بچکی علم ترا زوی نفس نیست و با قرآن کار بحسن ظن نماید تا حاصل او بر حقیقا
نفس خودش باشد و اخوان و اقران را فاضل تر بنماید و این درست نیاید و سزا
نمیشند مگر و میکند تمام خلق را چشم زیادت نگردد و خود را بعین نقصان نظر کنند
ابو عبد الله سجد می گویند لک فضل ما لک ترفض لک فاذا را یتفض لک

فلا فضل لك واز عيوب نفس ست را گردن نفس بر استجلاب جالب فرح
 و مداواتش علم است بآنكه او تعالى فرحين را مبعوض میدارد و در صفت نبوی
 آمده كه دائمة الفسحة و اصل الاخران بود و فرمود ان الله يحب كل
 قلب حزین و وارو شده ان الله عند المنكسرة قلوبهم و مالک بن
 دينار گفته القلب اذا لم يكن فيه حزن خرب كما ان البيت اذا لم يكن
 فيها حزن يسه

اندر آياي يا برادر يا	محم چاشما و توبر در ما
بناز كيه يسلي به محمل نشيند	شمش در نماستانه دل نشيند
<p>و ديگر از عيوب نفس بودن اوست در محل شكوي وى گمان ميكنند كه در مقام صبرست و مداواتش رويت نعمتهاى بارى تعالىست بر خود در جميع احوال ابو عثمان گفته الشاق كله هو مع الله في مقام الشكوى هم يظن ان افهم معه في مقام الصبر گويم بچ كى را از سلف خلف نيز باشى كه شكاي از زمان و زمانيان نباشد الا من رحمه الله تعالى و عصمه و هذا في غاية الصعوبة و نهاية الاشكال فلك و دهر چه باشد كه از وى شكايت و شكايست كنند اين شكوي اگر نيك بشكاي راجع ميشود بسوى خالق ارض و سما و مقدر و قاضى فقر و غنا و از عيوب نفسست تناول خص تبار و بليات و مداواتش اجتناب شبهاتست آنحضرت فرمود صلعم الحلال بين و الحرام بين و بينهما امر به شبهات فمن اجتنبهن فهو اسلم لدينه و عرضة و ممن واقعهن و قهر في الحرام كالصراخ الى جانب الحمي</p>	

یوشک ان یخاط الحی الا وان لكل ملک حمی وان حمی الله محارمه
 گویم لفظ این حدیث و دیگر احادیث متقدمه در بیان عیوب نفس غالباً است
 بالمعنی است الا ما شاء الله واصل آنها در صحاح است و از عیوب نفس است
 عفو عشرت و زلت که از وی واقع شود و در او آتش تدارک عشرت است
 باستغفار و توبه با سرعت زمان تا متعذر هیچو عشرت نگردد و ابو عثمان گفته بلا
 حاکمه المریدین من اعضا انهم عن عشرة تقم و هفوة و ترک آتش
 در وقت سبب اعتیاد نفس است بدان و این اعتیاد مرید را از درجه اراده می اندازد
 و از عیوب نفس است اغترار بکرامات و مداواتش علم است بآنکه اکثر این کرامات
 استدراج و اغترارات است حق تعالی فرموده منستدرجهم من حیث
 لا یعلمون و بعض سلف گفته اند الطف ما یخادع به الا ولیاء الکرامات
 و العونات و از عیوب نفس است محبت او بجالست اغیار و میل بسوی آنها
 و اقبال برایشان و بزرگ داشتن آنها و مداواتش مجالست فقر است و علم
 بآنکه آنچه در دست این تو نگران است از ان بوی هیچ نمی رسد مگر همانقدر که
 تقدیر است پس طمع را از ایشان قطع کند و چون قطع کرد محبت ایشان وسیل
 بسوی ایشان از وی ساقط گردد و دریابد که او تعالی سید البشر است صلعم عتاب
 فرمود در باره مجالست اغیار و اعراض از فقراد و گفت اما من استغنی
 فانت له تصدی الایة و آنحضرت فرمود المحبی همیا کرم و الصحات
 مما تکرم و فقرار باگفت امرت ان اصبر و نفسی معکم و فرمود اللهم
 احببنی مسکیناً و احببنی مسکیناً و احببنی فی منزلة المساکین

وعلى كرم الله وجهه وغيره ارضى الله عنه امر فرمود عليك بحسب المساكين
والذين معهم قال ابو عبد الرحمن السلمي ذكرت في هذه الفصول
بعض معائب النفس ليستدل بها العاقل على ما ورائها ويخرج منها
من يؤيد لا الله بتوفيقه وتسديده مع اقرارى انه لا يمكن استيفاء
معاييبها وكيف يمكن ذلك والنفس مفتونة بجميع اوصافها و
لا تخلو عن عيب وكيف يمكن احصاء عيب من كله عيب وقد
وصفها الله بانها اما رة بالسوء الا انه ربما يصلح العبد من عيوبها
شيئا ببعض هذه المداوات فيسقط بذلك عنها عيبا من عيوبها
والله يوفقنا لمتابعة الرشد ويزيلنا عن موارد الغفلة والشهوات
ويجعلنا في كنفه وحيطه عصمته وحفظه ويرعايته فانه القادر
على ذلك والواهب لما انتهى كلامه رحمه واقول اللهم بصبرنا بعيوب
نفسنا ولا تكلنا الى نفسنا طرفة عين واصلم لنا شانا كله يا ارحم
الراحمين

فصل در طب روحانی

قال الله تعالى وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين
وقال هو للذين امنوا هدى وشفاء وقال شفاء لما في الصدور
وقال ويشف صدور قوم مؤمنين وعن عبد الملك بن عمر
مرسلا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في فاتحة الكتاب شفاء من كل

دأء رواة الدارهمى والبيهقى فى شعب الايمان وعن ابى هريرة
 قال قال رسول الله صلعم ليس شى اكرم على الله من الدعاء رواة
 الترمذى وابن ماجه وقال الترمذى هذا حديث غريب
 وعن سليمان الفارسى قال قال رسول الله صلعم لا يرد القضاء الا
 الدعاء وعن ابن عمر يرفعه ان الدعاء ينفع مما نزل ومما لم ينزل
 فعليك عباد الله فى الدعاء رواة الترمذى واستغربه واحمد عن
 معاذ بن جبل وعن ابن مسعود يرفعه عليكم بالشفائين العلى
 والقران رواة ابن ماجه والبيهقى فى الشعب وقال الصحيح انه
 موقوف عليه وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم
 ان الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع آخرين رواة مسلم
 مراد باين كتاب قرآن كريم ست ودر حديث ابى سعيد بن العلى مرفوعا
 در باره سوره فاتحه آمده هى السبع الثمانى والقران العظيم الذى
 او تيته رواة البخارى ودر فضائل سور حديثها آمده كه در شكوة وخير آن
 تذكورت وهم دليل ست برطب روحانى باز آله ادواء واستقام باطنى و در
 حديث انس بن مالك آمده اذن رسول الله صلعم لاهل بيت من الانصار
 ان يرقوا من الحكة والاذن واين در بخارى ست ودرين باب در صحيح
 احاديث مرفوعه آمده ودر آن امرست باستر قاراز عين ونخست ست در قيه
 از هر جمه وآن همه اخبار دليل اند بر جواز رقى وحصول نفع بدان و حديث
 مرفوع در باب دخول سبعين الف درخت بلا حساب بلفظ هم الذين

لا یسترقون من وادى البخارى محمول است بر مقام تفویض و توکل و
 می تواند شد که رقیه معلوم المبنی والمعنی که بری از فحای و اشراک و بدع
 باشد بکند و در اید نفع توکل بر او سبحانه نماید چنانکه در تدای متوکل است
 بروی تعالی پس منافاتی میان این اخبار نبود و علی اسی حال درین باب بحث
 از شارب علیه الصلوٰه والسلام و ثبوت آن از کتاب غریز و سنت مظهر هر
 است و آیات شفا مجرب است در ازاله امراض بلکه دعا را اثر بیشتر از دوا و
 رقیه از آیت وحدیت و دیگر کلمات طیبه داخل است در دعا پس درین فصل
 چند از رقی که بر سند صحیح متصل از شایخ گرام ثابت شده و نفع آن تجربه
 رسیده حواله خامه میشود زیرا که در حدیث جابر مرفوع آمده من استطاع منکم
 ان ینفع اخاه فلینفعه و وادى مسلم و وادى حدیث و باره رقیه از
 عقر ب بوده است و در حدیث عوف بن مالک اشجعی است که آنحضرت فرمود
 لا یاس بالرقی ما لم یکن فیہ شریک و این نیز نزد مسلم است و در حدیث ام
 سلمه است مرفوعاً لا یسترقون فان بها المنطقه متفق علیه و هم در حدیث
 متفق علیه است مرفوعاً از عائشه صدیقہ رضی الله عنها قالت امر اللهی صلح
 ان یسترقی من العین گویم سنه الوقت حکیم است مرحومه شیخ احمد معری
 بشاه ولی الله محدث دہلوی رحمه الله در کتاب قول جمیل و برادر عالی قدر وی
 شاه اہل اند در چار باب فصلی در اعمال و فضائل نوشته اند و اشیا نافعه
 اندران ذکر نموده چون ما را اجازت آن اعمال و رقی واد و فضائل از
 شیخ محمد یعقوب مهاجر مکی متوفی در سنه ۱۰۸۰ هجری حاصل است در نیجابتی از آن

که بس انفع و محتاج الیه است ذکر کنیم باز یادت یسیر بر آن که دریافت آن
 ناگزیر است تا اگر دیگران بدان نیاورند باری فرزندان بدان متعمل گردند
 و در عسر و یسر استعمال آنرا فراموش نسازند و بالله التوفیق ^ت قال رضی الله عنه
 فی القول الجصیل او صانی سیدی الوالد قدس سره بمواظبة یا معنی
 کل یوم مائة و الف مرة و سورة المزمل اربعین مرة فان لم
 استطع فاحدی و عشرة مرة و قال هذان حجران للغناء القلب
 و الظاهری کلیمهما یعنی خواندن یا معنی یازده صد بار و سورة مزمل چهل
 بار هر روز تو نگر می بخش جان و تن است و چرا چنین نباشد که اول از اسرار
 حسنی است و احصاء آن در آنده محصی بهشت است کما رواه الشیخان عن
 ابی هريرة مرفوعا و هو حدیث متفق علیه و آخر تلاوت سورة قرآن
 است ^ت قال و او صانی بمواظبة الصلوة علی النبی صلعم کل یوم و قال
 بها وجدنا ما وجدنا یعنی هر چه یافتیم از حاجات دنیا و دین بطفیل درو
 یافتیم و این مطابق است بحديث ابی بن کعب مرفوعا قال اذا یکفی همایک
 و یکفک لک ذنبک رواه الترمذی و از حسن تصرف شیخ است در این باب
 عدم ذکر تعداد صیغه صلوة تا چند آنکه بیشتر خوانند بهتر باشد در حدیث ابی هريرة
 است نزد مسلم قال قال رسول الله صلعم من صلی علی واحدة صلی الله
 علیه عشرا و چون بر یکبار خواندن ده بار خدا رحمت کند قیاس باید کرد
 که در زیادت تصلیه و تکرار آن چاکا که نیست

ورد زبان و مونس جان است نام یار	یکدم نمی رود که مکرر نه می شود
---------------------------------	--------------------------------

قال وسمعتة يقول من قرء سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه
 فاقة گویم در حدیث ابن سعود است که گفت آنحضرت صلعم من قرء سورة
 الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا وكان ابن مسعود يامر
 بناته يقرآن بها في كل ليلة رواه البيهقي في شعب الإيمان قال
 وسمعتة يقول من قرء عند نومه ان الذين امنوا وعملوا الصالحات الى
 آخر سورة الكهف وسال الله ان يوقفه في اى ساعة اراد ايقظه الله
 فيها گویم در حاشیه گفته این عمل را دارمى در سینه خود آورده است پس من اتي حدیث
 شریف باشد و تمام آیه که میفرستد كانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدين
 فيها لا يبغون عنها حولا قل لو كان البحر مدا الكلمات لربى لنفد البحر
 قبل ان تنفد كلمات ربى ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر مثلكم
 يوحى الى انما الهكم الله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا
 صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قال وسمعتة يقول هذا الدعاء
 امان من كل آفة يقرء صباحا ومساء بسم الله اللهم انت ربى لا اله الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم ما شاء الله كان وما لم يشا لم يكن اشهد ان الله
 على كل شى قدير وان الله قد احاط بكل شى علما واحصى كل شى عددا
 اللهم انى اعوذ بك من شرك نفسى ومن شرك دابة انت اخذت بناصيتها
 ان ربى على صراط مستقيم وانت على كل شى حفيظ ان وليي الله
 الذى نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين فان تولوا فقل حسبى الله

لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم گویم ترکیب بعض
 این دعا از کلام خدا و سنت مصطفی است صلعم و از کلام غیر این هر دو در آن
 چیزی نیست و هر چند دعا با دعیه ماثوره اعلی و اولی و فضل و اکمل است اما شایع
 علیه الصلوة والسلام رخصت فرموده است است را بخواند این پنج بار دعا پسند و چنانکه
 در حدیث ابن مسعود در باره تشدد آمده ثم یتخیر من الدعاء اعجبه الیه
 فیدعوه متفق علیه قال و سمعته یقول من خاف ذا سلطان
 فلیقل کهیض کفیت حمسق حمیت و لیقبض کل اصبع من الید
 الیمنی عند کل حرف من اللفظ الاول و من الیسری عند کل حرف من
 الثانی ثم لیفتحهما جمیعاً فی وجهه من یخاف منه و این عمل خود است
 از کتاب غریز و در سب و کشادوست مضائقه نیست زیرا که عقد نازل و تحول
 رواد و رستقا از سنت ثابت است و از داخل است و قلب حال و الله اعلم
 قال و سمعته یقول اذا اعترضت لك حاجة فاقراء یا بدیع العجايب
 بالخییر یا بدیع الفا و ما تری مرة اثنا عشر یوما فان الله یقضی حاجتك
 و هذه عن ائمة اجماعی سیدی الوالد بها فی جملة ما اجاز لی گویم
 برای قضاء و طر و رکعت نماز نفل و دعا بعد از آن نیز آمده و الحکمل کاف
 شاف انشاء الله تعالی قال و لقضاء الحاجات المصحة بیکر اربع
 رکعات یقرء فی الاولى بعد الفاتحة لا اله الا انت سبحانک انک انت
 من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الضر و کذلک تنجی المؤمنین
 مائة مرة و فی الثانية رب انی مسنی الضر انت ارحم الراحمین مائة مرة

وفي الثالثة وافوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد مائة مرة
 وفي الرابعة حسبنا الله ونعم الوكيل مائة مرة ثم يسلمو ويقول
 رب انى مغلوب فانتصر مائة مرة امام جعفر صادق عليه السلام فرموده
 اين هر چهار آيه اسم اعظم است كه هر چه خواهد به وسيله اش پيا بر عجب دارم از سيمه
 دكانه بدين آيات و پذيرانشود قال وللمسكور والمريض الذى اعياى
 الاطباء مرضه يكتب فى اناء صينى ابيض يا حى حى لا سحى فى ديمومة
 ملكه وبقائه يا حى فيحوى بالماء ويشرب الى اربعين يوما قال
 رايت سيدى الوالد يزيد عليه الفاتحة گويم در فاتحه شافى هر دست
 چنانكه از حديث گذشت قال واذا ادرت ان ترى فى منامك ما فيه
 مخبر مما ات فيه من الضيق فوضها والبس ثيابا طاهرة ونمستقبل
 القبلة على يمينك واقراء الشمس سبع مرات والليل سبع مرات وقل هو الله
 احد سبع مرات وفي رواية بدل قل هو الله سورة التين سبع مرات ثم قل اللهم
 ارنى فى منامى كذا وكذا واجعل لى من امرى فرجا وخرجا وارنى فى منامى كذا
 به على اجابة دعوتى فان رايت ما يسرك والا فافعل مثل ذلك فى الليلة الثانية فان
 رايت والا ففى الثالثة الى السابعة لا يبدوها الا مرثاء الله تعالى به بها جماعة من اصحابنا
 وباجلها اين دو عمل است كه تجربه رسیده هر كه بدان عمل كند نفع و بركتش شال و وصل
 وى گردد و اما فضائل پس در چهار باب گفته بهيج على در اسلام بعد از تصحيح ايمان
 ضرورت و لازم از نماز است كه در حق آن حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى
 وقوموا لله قانتين آمده يعنى محافظت كنيد بر نمازها و بر نماز عصر و بايستيد

در نماز برای خدا شروع کننده و امرا هلك بالصلاة واصطبر علیها
واقم الصلاة طرفی النهار و من لفا من الیل ان الحسنات یدهن السیئات
ذلك ذکرى للذاکرین و دیگر نصوص قطعیة نیز واقع است و آنحضرت صلعم
فرمود فرق در میان مسلمین و کفار نماز است هر که ترک کند نماز را داخل شود در
حکم کافر و فرمود هر که محافظت کند بر نماز باشد روز قیامت او را نور و نجات
و دلیل بر ایمان و هر که نکند نباشد او را نور و نجات و نه دلیل و باشد وی
همراه فرعون و شداد و قارون و ابی بن خلف و فرمود هر بنده مسلم که نماز
گذارد دور شوند از وی جمیع گنامان وی مانند برگ درختی که درختان می ریزد
و فرمود نماز پنجگانه مثل نهی است که جاری باشد بر دروازه یکی از شما غسل کند
در آن هر روز پنج بار باقی نماند بر جسد وی هیچ کثافت و چرک همچنین از نماز پنجگانه
دور میشوند جمیع گنامان او و فرمود هرگز ترک نکن فرض را اگر چهار باره باره کرد
شوی و سوخته گردی و هر که ترک کرد هر آینه برمی آید از ذمه عفویر و در کار تعالی
و فرمود نماز پنجگانه دور میکند گنامان را که در میان واقع شده باشد پس لازم
نبرد هر مسلمان که محافظت تمام نماید بر صلوات خمسة تا باشد که از عذاب الیم دخول
جهنم خلاص شود و بدرجات عالیات بهشت مشرف گردد

روز محشر که جان	گذرد از بود	اولین پیش نماز بود
-----------------	-------------	--------------------

و دیگر روزه داشتن ماه رمضان فرض عین است بر هر مسلمان که کریمه کتب
علیکم الصیام كما کتب علی الذین من قبلکم فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه و من کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ایام آخرنازلت

در شان آن و آنحضرت فرمود هر که روزه ماه رمضان از برای خداوار بخشیده شود
 همه گناهای پیشین وی و هر که قیام رمضان کند آمرزیده شود تمام ذنوب سابق او
 و روزه سپرو سپاه است از آتش و دوزخ و در بهشت دروازه ایست ریان نام که جز
 روزه داران دیگری داخل آن نشود و هر چنده را ده چند تا هفتصد چند است که صوم
 که او تعالی فرموده اند لی وانا اجزی به و در هر شب رمضان خدا را آزادگان
 اند از آتش و دوزخ و در آن شبی است بهتر از هزار شب محروم از خیر آن شب محروم
 است از همه خیر و هر که قیام کرد در شب قدر از راه ایمان و احتساب بخشیده شود گناهای
 برین دیده شب زنده دار و شصتم

لکن سه

چشم بیدار تو به پر دل بیدارین
 همه دل مرده اگر رات کو جا گریه کنیا
 و دیگر زکوة دادن از مال فرض است بر هر آدمی او سبحانه می فرماید و لا یحببن
 الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیر الیه بل هو شر لهم
 سبطون ما بخلوا به یوم القیامة و فرمود و الذین یکثروا الذهب
 و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فلیشرهم و لیداب الیم یوم محمی
 علیها فی نار جهنم فتکوی بها جواهرهم و جنوبهم و ظهورهم و هذا
 ما کنزتم لانیفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون و کنز همان مال است که
 از وی زکوة نبر اند و در مال جز زکوة نیز حق است و صدقه دادن و فح میکند
 غضب خدا را در حدیث است انفق ابن ادم انفق عليك متفق علیه
 من حدیث ابی هریرة مرفوعاً

زکوٰۃ مال بدرکن کہ فضلہ زرا	چو یاغبان ببردیشتر و بد انگور
-----------------------------	-------------------------------

و فرمود لا تلام علی کفاف و ابدا بعین تعول و این نزد مسلم است از ابی امامه
مرفوعا یعنی در امساک کفاف ملامت نیست و این مختلف باشد باختلاف احوال
و اشخاص و ازمان و بدایت بعیال و ایل خود می باید کرد که اول خویش بقدر در
و یکم حج خانه کعبه فرض است بر هر مسلمان در تمام عمر خود یکبار بشرط استطاعت که
عبارت است از زاده و راحله حق تعالی فرموده و الله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا و آنحضرت فرمود صلعم هر کس حج گزارد و فسق و فجور نکند
باز گردان حج خود پاک و پاکیزه مثل روزیکه زاده او را دارد و فرمود حج مبرور
را جزائست مگر خست و عمره در رمضان برابر حج است و حج مبرور آنست که در آن
آئینش اثم و مسمه و ریانبود و رفت و فسق نباشد

حال کعبه مگر عذر در هر وان خواهد که جان خسته دلاست سخت در میانیش
و هر که بر مینه منور را گذرد وی را دستخیز است که مسجد شریف نبوی در آید و بر مرقده
منور سلام و صلوة عرض فرماید بآبی هو و اشی رسول الله صلی الله علیه و سلم
ز بعد کعبه نظیری زیارت ما کن که دلبر کین است در مدینه ما

و دیگر هیچ عملی در اسلام بهتر و فاضلتر از ذکر حق سبحانه و یاد کردن او تعالی نیست فا ذکر و نی اذکر که و اشکر و الی و لا تکفرون یا ایها الذین امنوا اذکر و الله ذکر اکثیرا و مسموٰه بکثره و احب الی قرآن مجید و قرآن مجید مملو و شخونست از فضائل ذکر و مناقب فکر و احادیث وارده درین باب بیشتر از آنست که در احاطه ضبط و شمار درآید انحضرت فرمود صلواتم بوقت کرد

۴
مکتبہ اسلامیہ
کراچی

و بیشتر وی نمودند در راه آخرت گانیکه بسیار یاد میکنند او تعالی را و فرمود
 بهترین اعمال نزدیک خدا بلند کننده ترین درجات شما و آسان ترین جمله طاعات
 یاد کردن او سبحانه و تعالی است و فرمود اگر همیشه باشید شما ذکر حضرت حق صلی
 کنند باشد ملائکه و فرمود بهترین اعمال آنست که بمیر و آدمی و زبان وی تر و تازه
 باشد بذكر خدا و فرمود نیست هیچ چیز نجات دهنده تر زیاده اند ذکر خدا حتی که چرا
 در راه خدا نیز بپای آن نمی رسد و فرمود چون گذر کنید بر ایض خبت بجز بگفتند
 ریاض خبت چه باشد فرمود حلقه های ذکر و در حدیث قدسی است انا لله عیبه
 اذ اذ کرمی و تحرکت بی شفتاه رواه البخاری عن ابی هریره و دیگر
 هر چند یاد کردن خدا بر وضع و هر طور که باشد نیکتر و بهتر است از جمله طاعات
 و عبادات خواه بدل باشد خواه بزبان خواه بجوارح باشد خواه بجان اما نخیر
 اولیاء الله و مشیوایان طریقت و معتدایان حقیقت وضع کرده اند و تشرار دار
 بهترین اوضاع و فاضلترین اطوار است بنا بر آنکه مطابق ظاهر شریعت و باطن
 سنت آمده و بعد از گفته اند کمال آدمیت و شرف انسانیت موقوف بر سه چیز
 اول تزکیه ظاهر دوم تصفیه باطن سیموم تخلیه قلب گویم اول اسلام است و ثانی ایمان
 و ثالث احسان که حدیث جبریل علیه السلام مثل است بران اما تزکیه ظاهر پس
 عبارت است از آن که ظاهر خود را بجمیع احکام ظاهر شریعت متصف سازند
 و یک سر مواز دائره شریعت که بنابر اساس طریقت بروت بر نیانند چه فعل مامورات
 و چه ترک منهیات و درین باب کتب فقه سنت و دواوین حدیث کافی و دوافی و
 شافی است و تصفیه باطن عبارت از آنست که از باطن خود جمیع اوصاف زولیه

۱۲ صاف نورون
 تصفیه
 و ترقی مقامات ۱۱
 ست از قلم منزل
 سالکان به خدا
 راهی که مخصوص
 کردن ۱۳
 است ترک دنیا
 پس کنش ذکر
 خلق متعالی
 ۱۴
 و ترقی مقامات ۱۱
 تصفیه
 صاف نورون
 ۱۲

اسم ذات را که عبارت از کلمه الله است باید ورشد با دل خود بگوید و ضرب سازد که
اثر گری آن در دل پیدا گردد و در هر بار و هر مرتبه تصور کند که هیچکس غیر الله
مقصود و محبوب و مطلوب و معبود نیست تا آنکه دل خود را از محبت ماسوی الله
خالی بنید و وجودات عالم و عالمیان را سدوم داند و ذکر و تذکیر یکی گردد و ذکر
هستی خود را فانی در هستی ماکور پذیرد و چون چنان کرد باید که علی الدوام در فضیلت
این نسبت علیا بکوشد و جدا یبماند و بقول لا اله الا الله اشارت است
بر آن و قل الله ثم ذرهم فی خوضهم بلعین کنایت است از آن
قال تعالی و اذکر ربک فی نفسک تصور عا و خفیه و دون الجهر
من القول بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین یعنی خدا را همیشه در دل
خود یاد کن و صبح و شام بذكر او سبحانه پرداز و از غافلان نشو و حال
آنکه او تعالی با جمیع بندگان خود نزدیک تر از رگ گردن است کما قال تعالی
نحن اقرب الیه من جبل الوریذ حجاب دوری محض از غفلت است هرگاه
این غفلت بر طرف نشود خلاصه عبادت که ما خلقت الجن و الانس لایعبدن
در شان اوست حاصل آید چه سلوک که در وسیع آدمی است تا اینجا است بعد از آن
فضل الهی بحسب استعداد و ارادت از فی فائض میگردد و السعی منی و الا انشاء
من الله و در مبادی سلوک اسم ذات را تا دوازده هزار بار و نفی و اثبات را یک
هزار و یکبار همیشه مواظبت داشتن شمر آثار عجیب است و متعنا کج غریب و الله
علم بالصواب و یکسر هر کلمه و هر دعا که مشتمل بر ذکر الله باشد همه موجب اجرو
باعث ثواب میگردد اما انساب و اولی آنست که از افکار و ادعیه آنچه در کتاب

ملک
یعنی دل
را که عبارت
از نصفه
صنوبر است
ز بایستان
چوب با نازده
و در انگشتر
که از آن
در آن
خدا می شود
ع در آن
که از آن
از آن

و گفت رسول الله صلعم فضیلت آن مخصوص است اختیار باید کرد چنانچه لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که در شان هر واحد ازین کلمات فضل و ثواب با حدیث صحیح ثابت شده که در غیر آن نیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بگوید لا اله الا الله و یسیر بر همین اعتقاد و عمل کرد در بهشت هر چند گناہان کبار را رانش زد وی و زنا که عظیم ذنوب است مرتکب باشد و فرمود بهترین ذکر لا اله الا الله است و فرمود گواهی دادن ب لا اله الا الله کلیب در های بهشت است و فرمود او تعالی موسی بر خطاب کرد که ای موسی اگر بهشت آسمان و بهشت زمین را در یک پله نهند و کلمه لا اله الا الله را در یک پله دیگر بر آینه آن پله که در آن کلمه لا اله الا الله است گران آید و فرمود خدا عزاب نمیکند از بندگان خود مگر گردن کش سخت را که انکار کند از گفتن کلمه لا اله الا الله و فرمود که سبحان الله پس میکنند نیمه تر از او را و الحمد لله پر میسازد تمام آن را و لا اله الا الله میسازد نزدیک خدا بغیر حجاب و فرمود هر که بگوید هر صبح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر دوازده گناہان او مثل درختی که میسازند بر گهای آن و فرمود دو کلمه سبک و آسان تر از بر زبان و سنگین و گران تر از در میزان و مقبول و محبوب تر از نزد رحمن و آن سبحان الله و بحمد الله سبحان الله العلی العظیم است و فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیر عرش است از خزانه بهشت و نیز فرمود که واروست از نود و نه مرض که آسان ترین آن غم باشد استی و این احادیث در کتاب سنن و جز آن موجود است و درباره گفتن لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له له الملائک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر در حدیث متفق علیه از ابو هریره

بزرگ ۱۲ سنه
صفا ۱۲ سنه
نعلاب ۱۲ سنه
از کتله و قوچ و بچه
چشمه غنیمت از این
خان بزرگ ۱۲ سنه
یک چرخه ۱۲ سنه
بزرگ ۱۲ سنه

مرفوعا چنین آمده که هر که آنرا در یک روز صد بار گوید او را بر عتق دو گردن باشد
 و صد نیکی از برای او نویسد و صد بدی از وی دور گردد و شود و آنروز در حرز
 و حفظ باشد از شیطان تا شام و احدی فضل تر از وی نیابد مگر کسی که بشیر از وی
 گفته باشد و دیگر فرمود خدا را نود و نه نام است هر که همیشه خواند و در دیگران را
 داخل شود در بهشت و این متفق علیه است از حدیث ابی هریره و ترمذی در سنن
 و بهیقی در دعوات آنهمه را ذکر کرده اند و هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن
 الرحیم الخ و ختم این اسماء بر ستم صورت مطابق روایت مذکور اگر چه در ثبوت
 رفع آن سخن است قال تعالی قل ادعوا الله وادعوا الرحمن ایاماً تدعوا فله
 الاسماء الحسنی و تمام کلام درین مقام صاحب جواز و صلوات سر انجام داده
 فرجعه در چهار باب گفته جمیع اهل تکبیر و اهل دعوت اتفاق دارند بر آنکه هر اسمی را که
 ازین اسماء بسیار ذکر کند آثارش در قاری یا در کسی که بنیت آن بخواند ظهور میکند
 مثلاً اگر بنیت هم غرت و جاه اسم ملک و عزیز و مغر و شکبر و رافع و علی و عظیم و
 کبیر و متعالی و آنچه درین معنی است بسیار ذکر کند صاحب غرت و شوکت گردد و اگر
 خافض و نذل و قهار و قابض و اشغال آنرا بنیت قهر اعدا بخواند اعدایش مقهور
 و خوار گردند و اگر بنیت فراخی رزق و کشایش روزی اسم واسع و باسط و
 غنی و معنی و رازق و واپ و اشغال آن بسیار خواند در مال و رزق وی وسعت
 زائد روی نماید و بر همین قاعده هر مطلب خود اسمیکه موافق آن باشد بسیار بخواند
 موجب حصول آن مقصود است و بعضی کسان از برای هر اسمی عددی بحساب آید
 و شتر الطی و ساهاتی مقرر کرده اند و باعث سرعت مطلوب میشوند بهر حال عمد

درین باب کثرت آن اسم است بنیت حصول مقصود و اسد اعلم گویم آنچه اهل تسبیح
 و اهل دعوت اسماء را با اسماء و صفات میکنند یعنی واثری از آن در سنت صحیح
 یافته نمیشود و چیزی را از آن مکتب و داعی ابیدعتهها میکشد پس اصح احوال در باره
 اسماء حسنی همانست که خواسته قلب باشد یا تبارک و تود و مراد بقوله تعالی
 فادعوه بها نه این دعوت مصطلح است بلکه خواندن او تعالی باین نامهای نیک
 فقط و چون غالب این اسماء در قرآن کریم و حدیث نبوی موجود است در ذیل فیه
 و مطاوی الفاظ و عبارات پس تالی کتاب و شتغل بسنت بی نیاز است از اجزای
 مجموعی که اصل از شریع ندارد و دیگر تلاوت فرقان عظیم و قرآن کریم است
 و قرأت آن افضل ترین عبادات است آنحضرت فرمود صلعم هر که یک حرف
 از قرآن بخواند ثواب آن یک حسنه بیاید و ثواب آن حسنه راده چند کنند میگویم
 که الم یک حرف است بلکه الف یک حرف است و لام یک حرف است و میم یک حرف است و
 این را ترمذی و دارمی از ابن مسعود روایت کرده اند و ترمذی گفته این حدیث
 صحیح است گویم و در وی اطلاق حرف است بر کلام خدا و فرمود بخوانید قرآن را
 که روز قیامت شفاعت خواهد کرد اصحاب و قاریان خود را و فرمود روز قیامت
 خواننده قرآن را بگویند که قرآن تبتیل بخوان و در درجات بهشت ترقی کن کن
 تو آنجاست که تمام کنی قرأت را و فرمود خواندن قرآن شریف بهتر است از تکبیر و
 تسبیح و صوم و صدقه و فرمود میگوید رب تعالی هر که قرآن از یاد و سوال من
 شغول دارد او را بهتر از سالکان بدیم و فضل کلام خدا بر سایر کلام همچو فضل
 خداست بر خلق او و این نزد ترمذی و دارمی و بهیقی و شعب الایمان از ابی سعید

شکوة و غیره مذکور است و دیگر هر چند هر آیت قرآن مجید کافی و وافی است بر
 هر مطلبی که خواند که در شاننش خذ من القرآن ما شئت لما شئت واقع است
 اما تمام خواندن قرآن در هفت روز برین ترتیب اسرع در اجابت است و روز جمعه
 از فاتحه تا آخر مانده و روز شنبه از انعام تا آخر توبه و روز یکشنبه از یونس تا آخر مریم
 و روز دوشنبه از طه تا آخر قصص و روز سه شنبه از عنکبوت تا آخر صافات و روز
 چهارشنبه از زمر تا آخر رحمن و روز پنجشنبه از واقعه تا آخر قرآن چون ختم کند
 سجده نماید و از حضرت حق تعالی مطلب خود خواهد و از سوره آیات هر چه در معنی
 موافق مطلب خود بیاورد و از مشایخ نیز عمل آن ثبوت یا نیت بود اختیار آن اولی
 انست است چنانچه ختم سوره فاتحه و سوره نیس و سوره اخلاص که از برای هر مطلب
 کافی است و آنچه در باب حصول مطلب خواه جلالی باشد خواه جمالی در حکم کبریت امر
 است و اهم عظم شمرده اند آیه که میگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 است آنحضرت فرمود صلعم که این دعائی ذوالنون علیه السلام است که در شکم ماهی که
 در دعائی کند باین آیه هیچکس از مسلمانان در هر امری که باشد مگر که قبول میشود دعای
 وی و احق که این دعوتی است بغایت مجرب تاثیر و نهایت سریع الاثر در هر باب و
 هر امر که خواهد بدین آیه دعا کند و مشایخ بر سرعت تاثیر و عدم تخلف آن اجماع و اتفاق
 دارند و طریقی آن با انواع متعدده ذکر کرده اند آسان ترین انواع آنست که تا دوازده
 روز نیت حصول مقصود دوازده هزار بار بخواند و اگر نتواند یک هزار و دویست
 بار بخواند اول و آخر چند بار در روز لازم گیرد طریقی دیگر آنست که یک لک و بیست و پنج
 هزار بار بخواند بهر حال در قوت و تاثیر آن شک و ریب نیست و هیچ عمل که ثبوت

هر چه در روز شنبه
 در هر یک از این روزها
 پنج بار بخواند
 در هر یک از این روزها
 یک لک و بیست و پنج
 هزار بار بخواند

آن هم بقرآن و هم بحديث و هم باقوال شايخ باشد غير از اين پافته نميشود که
 در شان آن فاستجبنا له ونجينا له من العسر و کذلک نجی المؤمنین
 منصوص گشته است و چون ذوالنون آنرا کيبار يابيه بار بطريق استغفار گفته باشد
 هر که تکرار آن صد بار يا یک لک بار کند ظاهر است که چه قدر در انجیل مرام کار و اثر
 خواهد نمود و بآيه التوفيق و تطهير است ختم صحيح بخاري نزدا قات و حواش و آن
 نیز علماء حديث و شايخ خطري اتفاق کرده اند و در حفظ از حرق و غرق و دفع ديگري بيا
 و جلب منافع تریاق مجرب يافته چنانکه در مواد العوائد و هيات السائل ذکر کرده ایم
 و دیگر استغفار کردن و آمرزش خوشتن از حق سبحانه و تعالی بهترين اعمال است
 و قرآن مجید و فرقان حمید مثل و استغفر و الله و استغفر لغيره زياده از حد
 و عدو او دشده آنحضرت فرمود صلعم خوشی و خوبی کسی است که يافته شود در نامه
 اعمال او استغفار بسيار و استغفار کننده از گناه خود پاک ميشود و رويی که گویا
 پنج نکرده است و فرمود تو به کنيد و استغفار ناييد هر آئينه من تو به بيگم و هر روز
 صد مرتبه و فرمود هر گاه بنده اقرار ميکند گناه خود و رجوع مينمايد باو تعالی به
 آمرزش و نوب خویش می بخشايد و سبحانه بروی و فرمود هر که مداومت کند
 بر استغفار حق تعالی هر تنگی دين و دنيا را بروی آسان گرداند و روزی رساند
 بغير گمان و فرمود سيد الاستغفار را هر که هر روز بگويد و بميرد بشتی گردد و هر که در
 شب بگويد و بميرد بشتی گردد و اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
 وانا عبدک وانا على عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر
 ما صنعت ابوء بک بنعمتک علی و ابوء بذنبي فاغفر لی فانه لا يغفر الذنوب

فصل در بیان
 دعای اول
 ثبات دل و دلدادگی
 در این دعا
 باجابت تیرینیم
 دیگر این دعا را از آن
 را

الآنت واین نزد بخاری است از حدیث شداد بن اوس مرفوعاً و فرمود هر که در مجلس بنشیند و او بسیار از وی سر زد شود پس بگوید در آخر مجلس خویش شجاعت اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب اليك بنشیند شوند گنا مان او که در آن مجلس واقع شده باشد پس لازم است بر هر مسلمان که بنشیند استغفار بخرد و لازم گیرد که آنحضرت صلعم با وجودیکه بنشینده شده بود و جمیع گناهان او هر روز زیاده بر مقدار بار استغفار میکرد و رواه البخاری عن ابی هریره رضی الله عنه و یگیرد و در فرستادن است بر رسول خدا صلعم و آن از بزرگترین طاعات است قال تعالی صلوا علیه و سلموا تسلیماً و آنحضرت فرمود هر که یکبار بر من درود فرستد رحمت فرستد بروی خدای تعالی ده بار و نلبند شود او را ده درجه و دوز که در از نامه اعمال او ده بدی و نزد یکترین مردم از من روز قیامت کسی خواهد بود که درود بر من بسیار فرستاده باشد و احق شفاعت وی صلعم کسی است که درود بسیار فرستاده است بروی اوستی این مقام را در موارد العوائد باید دید و دلیل آن از دلیل الطالب بایدست و حسن صیغ صلوٰه صیغه است که در تشهد نماز خوانده میشود و هر چند هر صیغه و هر کلمه درود و انی و کافی و شافی است اما آنچه ماثور است اعلی و افضل است از غیر آن و لا بدست از آنکه شتمل باشد بر ذکر آل تا اتمثال امر بر وجه تمام و کمال دست بهم دهد فضیلت قاعده کلیه در باب طاعات و عبادات آنست که هر عملی و فعلی که در آن یکی از این صفات باشد موجب ثواب باعث اجر میگردد و سبب باشد مر ذکر الله تعالی را و دوستی و تعظیم و انقیاد احکام او و سجانه را و مذکر بود باحوال عاقبت و امور آخرت و باعث بود بر نفع خلق الله و نفع اید

در روایتی این
کلمات سه بار
آمده و در بعضی
روایات این کلمات
بهم افزوده است
سوره و تالیفات
فاخر علی بن ابی طالب
الغریب الزاری
۱۲

از ایشان و دور کننده باشند از اوصاف رذیله مثل بغض و حسد و کبر و ریاضت و
 حب دنیا و غفلت از عقبی و غیبت و کذب و نیمه و فحش و لغو و نزدیکی گرداننده
 بود بصفت جمیله چنانچه صبر و توکل و رضا و تسلیم و ذکر و فکر و قناعت و انشغال
 پس هر فعلی و عملی که در آن یکی ازین امور یافته شود موجب اجر آخرت میگردد اما
 بشرطیکه بوجهی از جوه منع شرعی در آن وارد نشده باشد و مقرون بود به نیت
 صحیح که هیچ عمل بدون نیت قلب مقبول نمیشود که حدیث آنها الاحمال بالذیات
 نص قطعی استقی مانی الباب الثالث من کتاب اربعة ابواب و اسرار علم بالصواب

فصل

در طب جسمانی

اصل دین باب حدیث ابی هریره است رضی الله عنه مرفوعاً ما انزل الله
 هاء الا انزل له شفاء و الا البخاری و صحابی حدیث باری الله فیهم
 ولهم و علیهم از برای این مقصد کتاب الطب را در دو اوین سنت مطهره عقد
 کرده اند و در آن مذکور اوئیه نبوت از برای او و از جسد ذکر نموده مثل آنکه
 شفا در شربت عمل و شرطه تخم و حبه سودا و عود هندی و قسط بخری ست این
 همه در احادیث مرفوعه در صحیح بخاری ست و بخاری کتاب امراضی جدا گانه بسته و
 در آن دلالت ست بر جواز معالجه امراض با دویه نافع از خشناش و عقاقیر و غیر آن
 هر چه را در ازاله مرض دخل ست مگر دوا سی حرام و غیبت که از آن نهی آمده و تمام
 تنقیح این مبحث در دلیل الطالب مذکور ست و چون معالجه مرض از قول و فعل

نیت
 کمال
 آن
 دین
 دل
 زبان
 ظهور
 عاقل
 دین
 و در

مدحاً بلیغاً صفته

اوراق الورد اصل السوسن مقشر غبار کرده تنبل الطیب طباشیر سفید

درم

درم

درم

درم

مصلطی یک درم گلکند آفتابی ۳۰ درم -

تذوق الادویه صمدیه و تخم حجریم یصیح الوزن و تخرج بالنجبین اشرب من ستة
ما شبات الی اثنتی عشر فی کل صباح بالیماء المناسبة و لو اضعیف الی هذه الادویه
السنا و المکی در جهان کان اقوی تلکینا -

جوارش

ینسب الی الحکیم محمد شریف خان مقوی سعدة و قلب و دماغ و مشی و مانع
صعود انجروه و راجع مواد از سر و کبج عوارض لاحقة سفید صفته
آله مرئی بلیه مرئی بکلات و آب بچو شانند تا مہر آشود و از پارچه گرانید
کهر باشی شمعیک توله زهر مره خطائی دو توله مر و اریدنا سفید یک توله طباشیر
سفید دو توله صندل سفید دو توله کشیر خشک دو توله تخم خرفه مقشر دو توله
ابریشم مقرض نه ماشه گل گاوزبان دو توله و آله هیل یک توله دارچینی کوفته
بنجینه یک توله عنبر اشب چهار ماشه ورق نقره شش ماشه ورق طلا سه ماشه
نبات سفید یک وزن ادویه غسل مصفی یک وزن ادویه شیر خشک یک وزن
ادویه اضافہ نموده بدستور جوارش سازند -

جوارش فودنج

جید للهضم مقول الاعضاء الرئيسية مورث للاشتهاء ینسب الی علویجان سفید

آب انار شیرین گلاب آب انار ترش آب لیموی کاغذی شربت سیب شربت به
 مار — مار — مار — مار — مار — مار — مار — مار — مار — مار —
 نبات دستور معلوم داشته قاقله کبار دایلمینی طباشیر زرد در تخم کشنی خشک
 ۲۱ دانه پنجه ۴ ماشه ۴ ماشه ۵ ماشه ۳ ماشه ۴ ماشه
 بادرنجبویه سافج زعفران اگر غرقی پوست ترنج و ج ترکی مصطکی
 اتود ۵ ماشه ۳ ماشه ۹ ماشه ۲ ماشه ۲ ماشه ۳ ماشه
 پوست بیرون پسته مروارید سنگ شیم یا قوت بست کهر باغبر ورق طلا
 ۵ ماشه ۲ ماشه ۲ ماشه ۲ ماشه ۲ ماشه ۱۰ ماشه ۱۰ ماشه
 ورق نقره ۳ ماشه کوفته و غیره ناعم بنجیه مخلوط نمایند

نسخه بھوک بڑی

جید للضم صفت

نمک سیاه برگون ساچی کمار نمک سینده به عاقر قرحا کاج لون
 ۷ نانک = = =
 جو کمار لید مریج سیاه چترک پیل سهاگه بریان سونجه ستوا نمک طعما
 = = ۵ نانک = =

شیره لیمون یک ونیم انار شیره لیمون را در ظرف مسی که تازه قلعی کرده باشند
 بجوشانند با تش نرم تا که غلیظ گردد و بعد از آن او دیر را کوفته و بنجیه بدان اینجمله اواخر صند

نسخه چورن

که معمول حکیم محمد منعم خان بود و در هر هفته یک روز یک کف دست تمام مردم خانه را

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

میخورانید صفت

پوست بلبله زرد پوست بلبله پوست آمله بلبله زنگی بادیان نمک لاهی

۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۳ لوله

نمک سانبهر نمک گجراتی نمک کوکبی سنای کی

۳ لوله ۳ لوله ۳ لوله ۵ لوله

ادویه کوفته بنجیمه سفوف سازند و اگر مزاج خواهمش ترشی نماید در آب لیون
قرص بنزند و الا در سرکه انگوری و اگر آن هم بهم نرسد کهارنخود همین حکم دارد
و خوراک از شش باشد تا یک نیم توله موافق مزاج -

نسخه چورن

که با صفت

سوند با سونبهر سانبهر لانا	کوکبی لون جو کهار لانا
سونه الاچی پای بزرنگ	هتر بهیرا آنوله سنگ
پیل مرچ اجمود ملاو	بیر بر ابر گولی کساو
گولی باند هو لیون سات	کمانا کماو دن اور رات

اگر این ادویه یک یک دام باشد ورق نقره یک باشد داخل نمایند و
اگر ادویه زیاده باشند موافق آن ورق نقره افزود کنند و ورق نقره
بالای گولی با چسپیدن رونقی دیگر ننداید -

معجون

یسمی بالاعجاز الیسمی بقوی الاعضاء الرئیة ویزید فی الشبق و یست

خارخسک شجر الغول کہ کھتی اوراق انحاء اصل السوس

اول ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ ۲۰۰۰

پستان بذراخیارین تخم خربزه تخم هندبا نبات

١٠ عدد ١ لوله ٤ سازه ٥ سازه ٨ سازه

دو پیر را در نیم آثار آب جوش داده صاف نموده شکر آیسخته بنوشند -

ضاد

يقوى وينزى في الجسم

مونیج عاقر حاتلجی گلی عروسک حب القطن المقشر خراطین علق چربی کلینہ جلیل

۵ ماسم ۵ ماسم لوله ۶ ماسم توله لوله اعد ۲ لوله ۴ لوله

يدق ويسحق ويخلط بلبن المعز حتى يصير مثل العجين ويكمد عند الحاجة

نم ریضه ما یکم به و یخسف بوسرق التانیول ویشد بخیط شد اخفیفا

ويجلى بعد ساعة ويغسل بالماء الحار او بطيخ ذرا الكرفس ثم يمسح بالخل

طلحہ جبر

لأننا نطيق اننا من اجود النسخ في هذا الباب صفته

گندک آنوله سار دارچینی بسپاسه جوزبوا قرفل دارفلفل

مار ۲ لولہ ۲ لولہ ۳ لولہ ۴ لولہ ۵ لولہ

عاقراً پست بنخ کنیر سفید انگورہ اعلیٰ چھنگ

۲۰۱۹ ۹ ۲۰۱۹ ۲۰۱۹

اول وند رابع القشريك شيانه روز هرات آب آرد و برنج سفيد كرده گاه هار د

ع
جواب
ع
سبحان

بعده در آب لبن خامض یک شبانه روز بعبده در آب سرگین گاؤ کز لک بعبده
او و ریح دند جرش نموده در شراب دو آتسه قندی تر کرده یک شب نگه دارند
پس برآورده در سایه خشک نموده دهن اکل چهار و ام اندازند و اگر بجای آن روغن سوس
باشد نعم البديل است بعده در شیشه آتشی انداخته بچکانند و بر قدر برآید و ظرف
چینی یا شیشه نگه دارند فان کان آحادی يجب ان یوضعه تحت السماء اربعین
یوما و لیلة ثم یطلى بمقدار یسیر جدا اما دون الکمره و یخصف بوقی
التابول و یشد بخیط شد اخفیف فان احمر العضو یطلى ثلثة ايام و
یتراک یوما و هكذا و تلزم الحمية من الماء البارد و الحماة —

حب مسک

خونچان لوله جوز بوا لوله ایون مصری توله شگرف لوله کوفه بصل
حب بندر و یلم حب واحد قبل ان یقصد بثلاث و نصف ساعة و لا یاکل
الغذاء و الماء اکل الحب بعد اكله و ان غلبه شهوة البطن فی شرب اللبن
و من الفواکه التین و البطیخ و الانبجونی و ان اکل قلیلا من الموزة یا
بها و لا یدخل الشنجوف من هو حار و المزاج —

علاج الضعف

من برودة الآلات قال الشارح الجدید معجون هندی معجون فی تخنیز
تسخین الآلات و تحصیل التوقان صفته
خصیة الثعلب تسعم و اچینی خستم قزفل ثلثة م زرنباد م زنجبیل
اربعه م و ارزفل ثلثة م تال کمانه درجان لسان العصافیر اربعة م

الطری ویجفف فی الظل فتأخذ منه ثلاثة هر ویخلط مع دواء
الزنجبین وشئی من السكر الطبرزد واما من مزاجه بارده فلیسقی
مع قلیل من الزنجبیل -

دواء المسک

ینسب الی الحکیم محمد علی خان الاورنقا بادی یقوی الاعضاء الرئيسة والعضلة
مرواریدنا سقته مرجان کربا درونج عقری ابرشیم مقرض زربا
۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم
بهمنین قرنفل اشنة سنبل الطیب بلبله سافج هندی دارچینی
۴ درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم
زعفران مصطکی طباشیر سفید صندلین عنبر اشب مشک
نیم درم نیم درم نیم درم ۱ درم ۱ درم نیم درم
عسل سه خید ادویه پستور معلوم معجون سازند -

سفوفست

بلین الطبیعة بلا مضرة ینسب الی الحکیم محمد رضا الاورنقا بادی صفته
سناکی اناروانه ترش بلبله زرد آمله مقشر زیره سفید پودینه خشک
۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله
نمک سیاه نمک لاهوری کوفته بنجته سفوف سازند
۴ لوله ۴ لوله
الشربة ثلاثة ما شجیات الی اثنتی عشر ما شجیات -

سنگوف الاسمال

ينفع من جميع انواعه وهو مما جرب مراراً فوجد له منفعة عظيمة لئلا

بالا ۵ ماشه بیل خام خشک کرده کزبره سقلو پست ششاش افیون سیاه ۵ ماشه

کمون ابيض مقولو رازياخ مقولو بليلسياه پرخون زرد و بيان کرده مژور پچلی

آلمه برشته بروغن زرد خسته انبه کراچال تال مکمانه سعد کونی
 ۹ ماسه - ۵ ماسه ۵ ماسه ۵ ماسه ۵ ماسه ۵ ماسه

چوت از ار ترش گل سرخ ماز و قتلو پز قتلو قتلو بزر الشاه سقم قتلو
۳ ماسه ۵ ماسه ۳ ماسه ۵ ماسه ۵ ماسه

اتین کی صفحہ عربی لسان العما فیہ حلو گل دہاوری

سواى بزرگ قوتوا وزیر شاه سفرم اذویه گرفته بخته هر دو تخم غیب بد قوت
فد کوریدان آینه خفته سفوف سازند قدر شربت یک توله به آب سرد

2

ناظر لضعف المعدة يقتضيه البطن ليضعه

نار و انده بریان بخت بلوط پوست ساق زیره گمانی بریان حبلا س
۵ ماشه ۰۲ ماشه ۰۳ ماشه ۰۲ ماشه ۰۲ ماشه
شیر خشک بریان آرد کنار زرشک منقی اگر غرق بمصطکی
۰۲ ماشه ۰۲ ماشه ۰۲ ماشه نیمه ماشه نیمه ماشه

۱۲۵

تخم حماض پوست بیرون پسته آمله — کوفته بخیته سفوف سازند
۰۲ ماسه ۰۲ ماسه ۰۲ ماسه و هفت ماشه بخورند —

مطبوع

لضيق النفس جيد منسوب الى الحكيم محمد منقر خان قيل انه انما استعمل
لا يعود المرض سنة كاملة

غلاب پستان موز منقی انجیر زرد خشک اصل السوس
۵ دانه ۹ دانه اوله ۴ دانه اقله

نیمکوفته شعر الفول تخم خطمی کوفته زرد فای خشک بهدانه
۹ ماسه ۱ اوله ۵ ماسه ۳ ماشه

در نیم آنا آب شب تر نموده صبح جوش دهند چون ده دام آب بماند مالیده
صاف نموده نیم گرم بنوشند غذا کچهر می کم روغن و اگر تپ باشد بی روغن —

سنون

نافع بنسبالی مغزالدین خان قيل انه ينفع من جميع الامراض الاسنانية
چوب پتنگ کباب چینی بای بزرگ زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز

اوله اوله اوله اوله اوله اوله

هیرکس عاقر قرحا پوست هلیله زرد پوست بلبله نمک لاهوری

اوله اوله اوله اوله اوله اوله

آمله نیله توتو اول نیله توتو در ظرف آهنی شل که چپه و

اوله اوله سکر ای خوبی بسوزند تا که دود بر آید از او قوی

شود بعده جمیع اجزا را کوفته و بختیه بانلیله آتوت آینه سنون سازند-

سنون

نافر للثقة الدامیه و بشند لاسنان و یفقر من حرارة القمر-

گلزار گل سرخ مازو پشگری بریان اصل السوسن کباب چینی

۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه

الایچی دانه گیر و عاقر قرحا پوست بلبله زرد پوست سماق

۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه

سپاری چپالیه صندل سفید کوفته بختیه سنون ساخته

۲ ماسه ۲ ماسه استعمال نمایند-

عرق الکاذی

یصلح فساد الدم جدا و یفقر الاورام و البثور و بالجمله هونافع

للامراض التي سببها تغير الدم الى حالة غير طبعیه ینسب الی

الحکیم مسیح الدوله کلا و رنقا با دی صفته

ورق خوشه کاذی گاؤزبان شاهتره گل نیلوفر تخم کاسنی براده صندل

۲۵ عدد ۱۲ لوله کینیم پاؤ پاؤ مار پاؤ مار ۹ لوله

او دیر شوش آنا را آب ترکند و از قرع انبیک دو سیر عرق بگیرند و هر روز پنج لوله

باد و ناشه زهر مژه استعمال نمایند-

عرق

که تقوی و نفع است و سید غلام علی آزا و رحمه الله تعالی استعمال میکرد

عرق
عرق

گوشت مرغ جوان عود غرقى والآن خورد سنبل الطيب گاوزبان

۱۲ عدد مار = مار = مار = مار = مار = مار

عرق
عرق

بادرنجبویه بادیان آب انار شیرین آمله مرئی بلبله مرئی بلبله سیاه

۱ مار = مار = مار = مار = مار = مار

عرق
عرق

درنج عرقى فرنجشک مندی خشک کشنیز خشک بهمن سرخ بهمن سفید

۳ مار = مار ۲ لوله ۲ مار ۳ لوله ۲ لوله ۲ لوله

افقیهون بسفاج ابرقیم مقرض زونای خشک اسطوخودوس مصطکی

۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

دارچینی برگ سنای مکی زنجبیل زعفران قندیل

۲ لوله ۱ مار ۲ لوله ۲ مار ۴ مار

گوشت مرغ را اولاً در یک و نیم آثار روغن گاو تقطیر سازند بعد از آن گوشت

تقطیر و بادیان را در بار القراح که سبب آثار باشد ریخته پانزده آثار عرق

کشند پس ادویه را که نیکو بکرده باشند در آن ریزند و باز عرق بقدر ده آثار کشند

دو ادر

يمنع البخار من الصعق الى المعدة ويقوى القلب ويصلح الاغلاط

المتقاعدة الى الدماغ وينفع ضعف العينين يستعمل صفة

پوست بلبله کابی مغر قندیل مغر کشنیز خشک گاوزبان گیاهی اصل السوسن

۶ مار = مار ۶ مار ۶ مار ۶ مار ۶ مار ۶ مار

قشر الارج برزرا هندیا آبلج صندل سفید عود غرقى طباشیر نقری

۶ مار = مار ۶ مار ۶ مار ۶ مار ۶ مار ۶ مار

لك مغسول فرواريد ناسفته باديان تخم بادورنجبويه
 ٢ ماسه ٢ ماسه ٣ ماسه ٣ ماسه
 مصطكى رومى زرورد ورونج عسفرى ابرشيم مقرر
 ٢ ماسه ٢ ماسه ٣ ماسه ٣ ماسه
 قدساوى ادويه شربت ارشماشه تاك توله -

قرص نافع

للحمى الدائمة الخفية المادية وهو جيد ينسب الى الحكيم صيحه الدولة
 الاوراق ابادى صفته
 اوراق الورود رب السوس سنبل الطيب طباشير عصارة النافث
 ٦ دم ٣ دم ٢ دم ٢ ماسه ٣ ماسه
 يقرص بالماء الذى طبخ فيه الزبيب المنزوع الجحور وزن خمس
 ما شجيات فانه يلين الطبع ويقطع المسادة -

نسخة الحبر

قيل هي جيدة في هذا الباب
 لوبان ابيض يقال لها في الهندية كوريا توتياى هندى زيتق
 اجزاء سواء تخط وتسحق حتى يتلاشى الزيتق وهذه الحباله تحت
 بعد سحق يومين ثم تمرز الادوية في عطر الصندل الخالص تمرز مرارا

نسخة للحبر مجربة

جيدة لليابس والرطب منه

بایچی فلفل اسود کبریت اصفر توتیای هندی سندر

۲ لوله ۴ ماسه ۴ ماسه ۴ ماسه ۴ ماسه

زرد البقر سبعة فلوس یغسل الزبد ویالغ فيه وتدق الادویة
وتخاط معہ وتمرخ به الاعضاء وینجلس فی الشمس -

حب یخرج البلیغم اللزج

قال الشارح الجدید للاسباب والعلامات وهو الحکیم عابد السهرندی
انه یخرج البلیغم قطعة قطعة الاهیلم الاصفر عروق الصفیر
سلم الطعام مکد اجزاء سواء تدق وتنقع فی ماء الخنظل ثلثة ايام
ویمیل حباً کالمبق الصمغائی ویسقی حباً الی سبعة حبات -

حب

نافع لاکثر امراض العین کالرمد وضعف البصر والغشاء الرقیق
وابتداء النزول قیل قد جرب فی هذه الامراض - **نسخته**
مرج سیاه پانصد عدد گل کج صحرانی سفید پانصد عدد غنچه بهمنستانی
پانصد عدد افیون مساوی الوزن مرج شب یانی ایضا مساوی الوزن
مرج حصص^{۳۵} ایضا مساوی الوزن مرج مغز نیمولی ایضا مساوی
الوزن مرج برگ نیم دوشست همه ادویه در آب لیمون سحق بلوغ نمایند
وادی دوروزست بعد سحق هرگاه غلیظ شود خوب بندند بقدر حمص و در آب
سائیده در چشم کشند یک جب ده دوازده مرتبه را کافی ست -

طریق ساختن سُرمانت خانی

که از مداومت آن تاریکی چشم برود و وحدت بصر پیدا آید و برای دیگر امراض چشم
مفید خریطه پاره گنده دوتی ساخته سرمه را در میان آن انداخته سر خریطه را
دوخته بند نمایند و تا چهل روز در طعامهای مختلف به پزند شکاف قبی که قلیه نیست
شود خریطه سرمه را در میان آن بنیدازند بعد از آن که قلیه تمام نخفته شود و از و گدا
فرود آرد خریطه را بر آرد و همچنین در دال و در دیگر طعامها مگر در دال آرد و ماهی
نباید انداخت اما در پلا و خریطه را در تریگزارند و بعد نخفته شدن بر می آرد و چون
سرمه مذکور چهل روز نخفته شود سرمه را در آب بادیان صلایه کنند و اگر بادیان سبز
و تازه بهم رسد بسیار خوب برگامای او را گرفته سائیده آب آنرا بگیرند و در شیشه
نگاهدارند و ضابطه آنست که برای یک سیر سرمه نیم سیر آب بادیان می باید و اگر
نیم آثار سرمه باشد آب بادیان پا و آثار می باید و علی هذا القیاس مطلق سائیدن
اینست که سرمه در کحل خوب نرم نرم بسایند و آب بادیان را در میان آن تبدیل
انداخته باشند تا تمام آب بادیان در سرمه خشک شود بعد یک آثار سرمه را بیک آثار
گلاب همین طریق بسایند و اگر نیم آثار سرمه باشد نیم آثار گلاب باید انداخت و علی
هذا القیاس و باید که سرمه را در جایی بسایند که گرد و غبار آنجا نباشد و در یک آثار
سرمه داشته مروارید خورد باید انداخت باین طور که اول مروارید خورد حیل را در
کحل بار یک بسایند بعدش در سرمه انداخته خوب سائیده باشند که با سرمه کیست
شود و باید که مروارید غیر مستعمل باشند و الا آنرا بنوعی پاک کنند که اثر روغن در آنها

ناند و در یک آثار سرمه دو ماشه شک باریک سائیده بنیند از نذو چنان بسایند
 که یک لخت شود و اگر نیم آثار سرمه باشد یک ماشه شک باید انداخت و علی هذا القیاس
 و در یک آثار سرمه شش ماشه ماییران انداخته نیک بسایند و اگر نیم آثار سرمه باشد
 سه ماشه ماییران باید انداخت و قس علی هذا و باید که شک خالص و ماییران صلی
 باشد این ست ترکیب سرمه بعد بلیا شدن یک هفته در سرمه وان باید گذشت و
 استعمال این سرمه در وقت خواب بغایت نافع است سه میل در چشم است و سه در
 چشم چپ بکشند و بخسبند

نسخه

سرمه طوطیای هارونی هر یک چهار توله سنگ بصری زرد پشت کف دریا
 شش ماشه ماییران قرنفل مرج سفید هر یک دو ماشه هر دو را علمی و کوفته
 بنحیه وزن نموده با هم آمیخته تا دو هفته در شیر و باویان که جو شانه بر آرد چنانکه در یک
 آثار آب نیم آثار بماند در کحل سنگ سماق یا سنگ دیگر سحق نمایند چون خشک شود
 شیر مذکور بقدر حاجت می ریخته باشند و بشب بیل جست یا طلا در چشم کشند
 تاریکی و سرخی و خارش چشم و غشاوه بر دو بهمه امراض چشم نافع است -

نسخه دیگر

معنی از عینک این ست خاک سرخ دیگران عدد ای یک ماشه فلفل گرد دوم
 برگ دخت نیم دو عدد این همه را از دسته جست بر چم کنه پا پوش سخی بلیغ نموده
 بکار برند

من جامع المسوود للقاضی عبد اللہ الاحمد انگری

کحل

يقلم البياض ويذهب بالظفرة والسبل وله فوائد اخرى في امراض
العين قطعة الاناء الصيني جزء الشب اليماني نصف جزء الشفوف
القلبي جزء يسخن سحقا بليغا وليستعمل

مرهم اعجاز

که جهت زخم بندوق ومانند آن وجبت ناسور و هرگونه جراحت عسیر البراق و قروح
خبیثه و سوداویه که هیچ دوا شفایافته باشند سود دارد و معمول حکیم ارزانی بود
و حق اینست که این مرهم عدیل ندارد و با وجود وی بر هر یک دیگر حاجت نیست
کات سرخ پا پڑیا رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله
شب یانی توتیای هندی هر یک یک توله و سه ماشه نخست آب و روغن را
یکجا کرده در ظرف کانسکه معمول هندست بدست کف مال کنند تا شل دوش شود
بعده اجزاء دیگر که هر یک را جدا گرفته با یک پخته موازنه نموده باشند در آن آمیزند
و کیاس دیگر بلکه دوپاس کبف دست همی مانند تاجله کیاس شود و بقوام مرهم آید
پس در ظرف چینی یا نقره نگهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و بهتر آنست که وقت
شب نمک در خرقة پیچیده و گرم کرده حوالی قرصه و جراحت تکیه میکرده باشند که معین
عمل اوست و قد یعرض انشقاق فی القبل من شدة الطلق و عسر الولادة
او الاقتصاض وهذا المرهم ينفعه و فخر ساق البقر الشمع الابيض شحم
کلیة المعز شک جراحت یغزج بعضها ببعض بالطریق المعروف
حتی یصیر مرهما

جودة لدفع الاسهال

عود غرقى سنبل الطيب سعد كوفى حب الآس قرنفل مشک

۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۱ ماشه

عفص نج قشاح الاذخر زعفران بزر الحامض شب يمانى ثمره الطرافا

۵ ماشه ۵ ماشه ۱ ماشه ۲ ماشه ۵ ماشه ۲ ماشه

نشر الرمان الحامض صمغتر گل سرخ نشاسته فلفل سیاه

۳ ماشه ۱۲ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۱ ماشه

قد جرب هذه النسخة فوجدت الصمدية فى بابها بحيث تسد ابواب

الاحتياض الى غيرها مقل ازرق جزر شیر گولر اربعة اجزاء

يستحق سحقاً ناعماً فاذا غلظ وصار له قوام يحجب بقدر الحمص

قيل انه نافع لتخليط المنى وتقوية الباه وله فوائد تشاهد بعد الاستعمال

طريق ساختن آچار سیف خانى

انبه پر مغز خام که خسته او از نرمی بختی گرا میدن گیر و هنوز سخت نشده باشد

و آنرا در غلاف جالی کاغذی گویند بپارند و پوست او را بکارند و در کنند نوعی که

اثر سبزی نماند و سطح او را هموار کنند که بشکل بعضی بنظر آید بعدش آنرا دو پیاره سازند

و انبه پنجاه عدد و نمک سانجهر یک آنرا کوفته در سبوی پاکیزه کرده سه روز در آفتاب

نگاه دارند و هر روز چند مرتبه بپارند و انبه و نمک را زیر و بالا کنند و بعد سه

روز انبه را بر آورده بپارچه سفید صاف از نمک پاک کنند و آنرا در روغن سر شرف

۹
نارنجی
خام
۵
شیر گولر
۵
سج
۵
پنبه
۵
سی

اندازند و شونیز و سیر در داخل نمایند و بخورند -

نسخه معجون عصمت

صفت غسل آب انار شیرین ۲۵ رطل از رطل نود و شتال آب انار ترش
۱۰ رطل آب سیب شیرین ۱۰ رطل آب سیب نیم خام ۱۰ رطل آب انگور صافی
۴ رطل نبات ۴ رطل این همه آبها در ظرف سنگین نهاده بر آتش نرم گزاریند
تا بقوام غسل آید بعد از آن بگیرند گل سرخ خشک ۱ رطل گل بنفشه ربع رطل
در آب باران ۱۰ رطل نجیسانند و آب ریحان تازه نیم رطل و آب نعنای تازه نیم
رطل و آب مرزنگوش تازه ربع رطل و آب گاوزبان تازه یک رطل همه کجا
کرده نجیسانند و بر آن اضافه نمایند آله منقی دو وقیه و قرفل سوده یک وقیه
و بعد یک شبانه روز بماند و صاف نمایند و از غسل مدبرند کوره بالاسه رطل داخل
کنند تا چون غسل بچوش آید پس شک او فرمایند درم عنبر اشب دو درم اضافه
نمایند و فرو دارند و این دوا را اول است -

و دوم بگیرند لیلیه کابلی مقشر یک رطل آب خیارشبر ربع رطل بنج سوسن
دو وقیه دانه مورد دو وقیه نیکوب نجیسانند در آب شیرین ده رطل کیشانه
روزی پس بر آتش نرم گزاریند تا نصف بماند بعد از آن مالیده صاف نمایند و دو
رطل از غسل مدبر اضافه کرده بچوشانند تا بقوام آید پس مصطکی یک وقیه و طباشیر
یک وقیه کوفته داخل نمایند و بقوام معجون سازند -

سوم بگیرند آله منقی یک نیم رطل لیلیه سیاه نیم رطل دارچینی - خولجان
جوز بوا این ادویه را کوفته در ده رطل آب انگور کیشانه روز نجیسانند و آبش

نرم بجوشانند تا نصف برود پس مالیده صاف کرده سه رطل غسل مدبر
اضافه کنند.

چهارم بگیرد آب فوئج تازه یعنی پودینه و آب زرشک دو رطل آب زرشک
جوشانده نصفی کرده دو رطل آب کرفس نیم رطل آب هندوانه یک رطل بنشیند
در و آنستین رومی نیم رطل زوفای رطب ربع رطل کیشانه روز پس بآله
وصاف کند و غسل مدبر دو رطل تاسه رطل اضافه نموده آتش نرم بجوشانند تا به
قوام آید.

پنجم بگیرد اسطوخودوس تازه نیم رطل زرشک نیم رطل قطح اذخر
سه وقیه کوفته در ده رطل آب شیرین بنشیند و اضافه کنند بآن انیسون سه وقیه
و کیشانه روز بگزارد پس بجوشانند تا منعقد شود.

ششم بگیرد لعاب بز قطونا نیم رطل لعاب بیدانه شل او و کثیر یک وقیه
وصنع عربی سه وقیه این صمغ را در گلاب حل کند و سه رطل از غسل مدبر اضافه
کند و بر آتش نرم بقوام آرد.

هفتم بگیرد سنبل هندی یک وقیه و اسپینی قره کبابه از هر یک سه وقیه
زراوند طویل زراوند حرج از هر یک یک وقیه صندل سفید و زرد و
سرخ از هر یک یک وقیه و نیم در آب شیرین پنج رطل بنشیند تا قوت آید و به
بیرون آید پس خوب بآله و صاف کند و از غسل مدبر سه رطل اضافه کند و
آتش نرم منعقد سازد.

هشتم بگیرد یونجه چینی سه وقیه درونج متقرب یک وقیه لک متقرب یک وقیه

صندل سرخ و سفید از هر یک یک وقیه کوفته در ده رطل آب بنجیاسند
تا وقتی که قوت ادویه بیرون آید پس با لادن سبخت و صاف نماید و از بل
در بر سه رطل اضافه نماید و آبش نرم منقذ سازد.

بدانکه چون ساخته شد این هشت دوا با غسل بدر جمع کند و اضافه کند بوزن
همه قمر بندی و پاک سازد از پوست و دانه و بگوید تا چون آب شود پس در یک
بزرگ همدرا یکجا کند و شش رطل گلاب در آن ریزد و بزرق آتش کند تا چون بنجیم
شود پس دروغن بلسان یک وقیه عنبر اشب پنج شقال شک از فر هشت
شقال حتی یا قوت ربانی و یا قوت کبود و یا قوت زرد از هر یک شش شقال
مروارید غیر مشقوب صلا بیه کرده نیم وقیه ورق طلا محلول یا مسحوق هشت شقال
داخل کند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی کند بعد از آن که بنجیم کرد و باشد به عود
بندی ده شقال پس یک شب در ستاره نگاه دارد و شبی که ماه خالی باشد از
نخست و خالی از سیر نباشد و تحت الشعاع و در عقرب نباشد و اگر در شرف بود
بسیار خوب است پس بالای طعام مکشی شقال و بناشاد و شقال میخورد و باشد
و ترکیبی دیگر است که آنرا چون ساخته باین هشت دوا داخل کند بسیار بهتر است
بستاند از هر حیوانی پنج شقال جد و از خطائی هفت شقال غسل بخشی
چهار شقال ابریشم قرص شش شقال زعفران چهار وقیه لاجورد مغسول
چهار شقال سنگ یشب صلا بیه نموده پنج شقال و نقره و ورق طلا و مغز
پسته شش وقیه هشت وقیه قرص افعی شش شقال و منشط اکبر پنجاه شقال
داخل نمایند پس این ادویه را کوفته و بنجیه غسل بدر بنج رطل به قوام عملی

آورده بطریق معمول همچون سازند و در وقت آسمان هشت دوا این
هم اصنافه کنند.

فصل

شعرا عجم را اشعار رائقه و ابیات فائقه است در رضا بقضا و عدم شکوه و شکایت
از خدا و دیگر صفات علیا و سمات حسنی چندی از ان حکم ان من الشجر حکمة
و ان من البیان لبحر و اینجا انشا کنیم و باین نغمه دلربا و ساز جان نواز
شکستگی دلهای پریشان را بویابی حکمت درست نماییم و در پایان این فصل حکایت
حال ماضیه و شکایت حال حاضر بگزاریم و غم و غصه اندرون را باین حمیه بیرون
نماییم و گوئیم مرزا محمد علی صاحب بیفراید

شکوه رزق کم، همچو تنگ حوصلگان اگر وطن بمقام رضا توانی کرد شکایت ستم پرخ ناجوا فردی ست حکایتی که ز گردون کند بی هزاران سرازد ریچه گوهر بر آوری فردا روزی اگر نمیرسد تنگدل باش بر آستانه تسلیم سربینه حافظ چون تپیدستی ز حد گذشت سامان در فطرت کامل نکند حادثه نقصان صفای دل طلبی چشم از جهان بر بند	در گلو گیر و چون شودت دانه شمر غبار حادثه را طوطیا توانی کرد که گوشتال پدر خیر خواهی پسر ست شکایتی ست که تیر کج از کمان دار اگر چو رشته بسازستی پیچ و تاب اینجا روشکر کن بباد کزین هم تیر بود که گرسنیزه کنی روزگار بستیروز گوهر غلطان صدف را و شکر دان بند یا قوت چو سائیده شود قوت روح که رخنه است کز اینجا غبار می آید
---	--

حاضر

ملاحظه

مخلص کاشی

ملا بیگ

سلیم

با سفاکان طریقۀ تسلیم حکمت است
 نقد چون رخنه در کار تو کشاید در دیو
 ز چرخ شکوه کند هر کجا تنگ ظرفیت
 شاخی که چار فصل پر از میوه و گل است
 جز صبر نیست صیقل و لهای بقیار
 تا رزق خود رسد بدبانت چو آسیا
 فریب نعمت الوان محذور فراغت کن
 چون لعل هر که خون جگر خور و صبر کرد
 نعمت خوان قناعت دیده را لذت پیر
 چو بته شکر قناعت لب سوال مرا
 از اضطراب کار رهیا نمی شود
 راستی را نتوان داد بکیف ز دست
 که دام جامه به از پرده پوشی خلوت است
 رسوا شود کسی که سخن چین بود غنی
 بسین حقیر کسی را که شمع در شب تار
 افتاده را بچشم حقارت بسین که خاک
 جاب از سر بلندی پائمال موج میگردد
 آینه خورشید صفا بی به این نیست
 سنگ بچشم کلم بعبس نیزان غریب من

پیش آیدت اگر در پستی خمیده رو
زنگ آسیاد گوشم این آواز می آید
جباب میشکند کاسه بر سر دریا
دست ز کار رفته اهل تو کلست
چون ایستاد آب بآئینه میرسد
دائم خموش دار زبان سوال را
چو ماه نو بدو انگشت نان قناعت کن
زیب کلاه گوشه اقبال می شود
سیر چینی نقل با دام ست همان مرا
زبان بود بدین لقمه حلال مرا
سیل از دویدن ست که در می نشود
شاهرزور کمان ست خشم بازو را
پوش چشم خود از عیب خلق و عریان با
هر جا که خامه ایست ز بانش بریدیست
باز عصای بلندست گر چه کوتاهست
چون سر کشد غبار دل آسمان شود
غبار از خاکساری سر با وج آسمان از
عیب همه کس پوش قبا می بدارین نیست
یوسف غلام کس نخبر بدین نمیشود

پیرم مصوم
غنی
دینی
صابر
کاشی
غنی
نونک
سم غنی
ناصر علی
مادومنی
علی رضا
فضل
صابر
غنی
سلطان
قاسم
نیکو
نیکو
نیکو

عبادت بیجهان به ز خاکساری نیست
زیباست خوی آتش اولاد بولمبیا
فروتنیست دلیل رسیدگان کمال
خاکساری پیشه کردن هیچ میدانی که هست
هرجا تواضعست دلیل نجابتست
از تواضع میتوان کردن سخن عالمی
نکته بسیار دقیقست سخن پیر نازک
سرمه از فیض سفر مایه بنیش گردید
عزت گزین که آب باین سهل قیمتی
مرو بخانه ارباب بے مروت دهر
کلید گلشن فردوس آن کسان دارند
رخصت سیر جهان میخواستیم از عقل گفت
در کیش تاجرد غنا تمام نیست
با صاف دل مجادله با خویش دشمنیست
قانع بود از آفت گیتی دل روشن
طبعی بهم رسان که بازی بعلامی
صورت نیست سینه ماکینه از کسی
خضم بدگوهر اگر حرف ملائم گوید
گذشتن از سر گنج و گهر سخاوت نیست

به از وضوی عزیزان بودیم ما
تو این بو ترابی باید که خاک باشی
که چون سوار بمنزل رسد پیاده شود
شت خاشاک بچشم دشمنان انگذدن
تیغ اصیل را بجنیدن توان ساخت
خاتم دست سلیمانی همین شست و دست
دامن عجز بدست آر که ملزم نشوی
صیقل تیرگی بخت جلای وطنست
در دامن صدف چو کشت ریاگر شود
که کنج عافیتی در سرای خوشی نیست
که در بروی خود از کائنات می بندد
اهل عزت را سفر از یاد مردم فتنست
در قید نام ماند اگر از نشان گذشت
هر کس شد بر آئینه خنجر بخود کشد
از برق زبانی بنود خرمین به را
یا همی که از سر عالم توان گذشت
آئینه هر چه دید فراموش میکنند
استخوانیست که در لقمه نهان میگردد
گری می از سر آوازه گرم برخیزند

منی

»

حاجی

»

حاجی

»

حاجی

»

»

»

»

»

»

»

»

»

»

»

»

از دم مهری اگر برب سائل زده
 بچوب از آستان خویش میراند دولت
 تو همچو باد بهاری گره کشای باش
 دست گرم براه عدم پیشیانه ایست
 و گرنه رشته سزاوار قرب گوهریت
 در کار خیر همت مدانه صرف کن
 که فقر دارد و از فرد فقر نمیدست
 همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
 علاقه تو بدستار بیشتر ز سرست
 که پیش خلق درازست دست حاجت با
 دامت همین موج غسل پای گل را
 دشنام میدهند لبائل غنیمت است
 جز حالت تب نان بفقیران ندهند
 تا گرم نگردند کس نان ندهند
 ز حرص شهر بشهر اینقدر نمیکردید
 دل و گران سبک بته چاه میرود
 کین آب رفته باز نیاید بجوی خویش
 صدای ریختن آبروست آوازش
 پایه ایوان عزت را کم از سیلاب نیست

در قیامت سپر آتش دوزخ گردد
 بزرگانی که مانع میشوند از حاجت را
 چون غنچه گرچه فروتنی است کار جهان
 امروز بخشش از پی فردا بهانه ایست
 حمایت ضعیف مانع پریشانی است
 دست دعا بود سپر نادرک قضا
 همین بس است ز فقر خدا برای بخیل
 حرص را نگیرد نعمت و دوعالم سیر
 تر از جان غم مال ای عزیز بیشتر است
 از آن ز دامن مقصود کوتاه افتاده
 پابند هوس حاجت زنجیر ندارد
 با خستی که لازم از باب دولت است
 دنیا داران صدای احسان ندهند
 این طائفه خستنی همچو تنور
 هلال اگر بلب نان خوشترین میبخت
 قارون ز بار حرص بروی زمین ماند
 در حفظ آبرو ز گهر باش سخت تر
 بلی که ز فرقه خوارتن بود سازش
 آبروی قطره آبست چون از چهره خست

صلوات
 صفا
 بیشتر
 دیگی
 صابر
 صابر
 صابر
 نام علی
 و اعظم
 از نادانی
 قتل
 دیگی
 صابر
 صابر
 و حید

اگر بیرون کنی از سهوای مال مردم را
 همت هست رساخت اگر که تاهست
 از حجاب آموز هست را که با صد احتیاج
 در زیر بار منت بال همسار و
 لب را بخواستن نکشایم به نزد کس
 تا میتوان ز آبله دست رزق خور
 شاه را به بود از طاعت صد ساله عمر
 شکست شیشه دل را گوی صدائی نیست
 در تنم قوت نمی خواهد سرشت بد نهاد
 پریدانه ز خرمن آب سیاق افتاد
 مقصود صحبت ست ز گل ورنه بوی گل
 ستاب روی ز هم صحبتان که تنائی
 نیست آسیری به از هم صحبت کامل عیاء
 ز رفیق اهل غفلت عاقبت از کار بیاند
 به سجود و روی ز هم چنان نشاطی طعم داری
 مکن بادوستان از آشنائی فحشاء افزون
 باعث آزار باشد صحبت منعم ملی
 بود محبت نادان بلا که یوسف را
 اهل را صحبت نا اهل زیانها دارد

خط پیشانی از بهرت دعا در سر باشد
 پشت پایم رسد از دست بد نیاز رسد
 خالی از دریا بدون آرد و سبوی لیش را
 مسند نشین سایه دیوار خویش باش
 ترسم که موج ریختن آبرو شود
 بهر چه خوشه چین تر یا شود کسی
 قدر کیساعت عمری که درود داد کند
 که این صد اقیامت بلند خواهد شد
 پشه هم در حد ذات خود کم از فرود نیست
 نه همزمان موافق جدا نباید شد
 انصاف که بود ز صبا میتوان شنید
 لطیفه است که از بهر خود گزیده خدا
 گفته ام حرفی که میباید به آب زرق وشت
 چون یک پا خفت پائی دیگر از زقار میاید
 چون بی بی جدا از یکدیگر لهای خندان را
 در آید چون درون دیده قرغان را بگریزد
 رشته از وصل که در هیچ و تاب افتاده
 طرب سراسر ز لیا تمام زندان است
 آب در کوزه نا پخته گل آلود شود

تشیع

حاجه
 و گویی

حافظ

حاجه

و گویی

حاجه

راغب

تجرب

نسی

تجرب

تجرب

تجرب

با مخالف شتران یکباش تنجوب نیست
صاحب با نخلت سائل بر منیم در کرد
کسب کمال اهل جهان کسب زر بود
عرض مطلب نرمی گفتار نشا میکند
بر سر اسب که بی برگی هجوم آورده است
کی بسک شکستم از با خویش زرمیدم
قرض از مرتبه مردی انداخت مرا
گویند به آدمی هوس می باید
اینها همه در زمان سابق بودند
خواهی که دل دلبر تو گرم شود
زاری کن و زور کن زربهرت
گر اینها می غفلت لازم افتاد و دست
دیوه تنگ کند فخر بدیناخی سیس
غنائی طبع بود کیمیای روحانی
چند پرسی مردم دنیا که این بهتر اند
هر کسی حاجت خود را بدر عرض نمود
جز خراش جگر و چهره خونین صاحب
تواضع نکند اهل دول قامت خم
نسبت دنیا بزدان بن هین کز قید

السی
علازل
یکم
بیک

رباعی

رباعی

صلاب

این غلط مجموعه را شیرازه بستانج نیست
بی زری کرد بمن انچه بقارون کرد
علامه آن بود که زرش بیشتر بود
حرف ناموزون مارا کرد موزون احتیاج
در گره مانندی واقف فغان داریم ما
کوه می بودم اگر زرد در کمر سیداشتم
بسکه این راه گران بود سبک ساخت مرا
یا اصل نجابت از پدر می باید
بالفضل درین زمانه زرمی باید
وز پرده برون آید و بشیرم شود
زربهر فولاد نهی نرم شود
که در جوش بهاران خوابش بشوید
خس و خاشاک شهر را رگ گردن باشد
چو مال نیست میسر بدیل تو نگراش
جملگی با هم برابر همچو دندان خراشد
دست در یوزه ما بردار استغنا زد
دیگر از نام چه دوست عقیق بینی
نیست در آب گهر قاعده پل بستن
هر که شد از اوسیل باز گردیدن شد

دنیا با اهل خویش ترحم نمیکند
 ززمیندوز که چون خانه پراز شد شود
 چون صبح زندگانی روشن دلان دشت
 دولت دنیا گوار نیست بر روشن دلان
 نتوان بقیل و قال زار باب حال شد
 دنیا بزرگ باشد در دیده غلط بین
 کاروان عمر دارد بسکه در رفتن شتاب
 عزت شاه و گدازیر زمین یکسان است
 این جهان گذران جایی فراغت نبود
 کف دریا نشود پنبه داغ ماهی
 خوش باش که عالم گذران خواهد بود
 این کاسه سر را که تو بینی امروز
 از تن چو رود روان پاک من و تو
 انگاه برای خشت گور دیگران
 گره باد من گر چه بر مراد وزد
 چو بشنوی سخن اهل دل گو که خطاست
 بهوش باش که هنگام باد استغنا
 پاک بین از نظر است بمقصود رسید
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست

آتش امان بنیدد آتش پرست را
 آن زمان وقت جلای وطن زنبورست
 امانی که باعث احیای عالمی است
 تلج زرتا هست بر شمع را گریان بود
 منعم نمیشود کسی از گفتگوی گنج
 اندک بحیثم احوال بسیار می نماید
 همچو ریگ شیشه ساعت دهنزل میرود
 میکند خاک برای همه کس جا خالی
 خواب در خانه زمین کس نتواند کردن
 به که مفلس نکند تکیه برار باب کرم
 روح از پی تن نمره زمان خواهد بود
 زیر قدم کوزه گران خواهد بود
 خشتی دو نند در مخاک من و تو
 در کالبدی کشند خاک من و تو
 که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت
 سخن شناس نه دلبه اخطا اینجا است
 هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند
 احوال از چشم دو بین در طمع خام قند
 روپس نکرده هر که ازین خاکدان گذشت

نفسی

رباعی

رباعی

حافظ

چهارم

جهان گشتم و آفاق سرسبز دیدم
 برین رواق زبرجد بنامه خورشید
 که امی بدولت ده روزه گشته مغرور
 شتی که تاج مرصع صباح بر سر داشت
 ز حادثات جهانم همین پسند آمد
 دارند بسبکه خلق بصاحب زراعتقاد
 حدیث اهل دل مشهور عالم میشود بیدار
 مردی که نشد حریص حرص و شهوت
 در اهل دل و اهل دول گر نگری
 اهل دنیا توانند بعضی پر دخت
 طامس حمام ست این دنیا می دون
 ابراز دهقان که تراله میرود از او
 خلد از صوفی و حور عین از زاهد
 کس را پس پرده قضا راه نشد
 هر کس بطریق عقل چیزی گفتند
 چشم پوشیده توان کرد سفر
 غنچه تا و اشود از هم پاشد
 گر و رود تو لا اله الا الله دست
 صراف زر قلب کجا بتانند

رباعی

رباعی

رباعی

رباعی

نه مردم اگر از مردی اثر دیدیم
 نگاشته سخن خوش بآب زر دیدیم
 مباش غره که از تو بزرگ تر دیدیم
 نماز شام و راخت زیر سر دیدیم
 که خوب وزشت و بد و نیک گزیدیم
 هر کس که مالک دودم شد ابو دست
 ز دریا چون برون آید گر نهان نیما
 هرگز ضررش نرسد از دولت
 فرقی نبود بغیر حرف علت
 غیر مردار شکاری نبود که گس را
 هر زمان در دست ناپاکی دگر
 دشت از جنون که لاله میرودید از او
 ما و دلکی که ناله میرودید از او
 و ز سر قدر هیچکس آگاه نمیشد
 معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد
 چه قدر راه فنا هموار است
 فرصت عیش همین مقدار است
 بی باطن پاک کی بجنبه راه است
 هر چند برو سکه نام شاه است

هر روز که میرسد شبی دنبالش
 مرگ است که میرسد به تسلیم وجود
 دنیا مطلوب طالب دین نه شود
 بار دل عارف نشود جلوه دهر
 ناز قصر فرمودند در غربت تر یعنی
 مردان خدا میل به هستی نکنند
 آنجا که مجردان حق می نوشند
 ز دل محبت دنیا قدم برون ننهاد
 آیه بطلان به شان ز پرستان آمده است
 ای مسلمانان خذر از صحبت ارباب جاه
 ازین نود و نمان چشم گرم هر کس که میدارد
 آخر مال کار تر قتی تنزل است
 پر تو عمر چراغی است که در بزم وجود
 تسکین دل از صحبت روشندان طلب
 غافل مشوز گل که فروفتگان خاک
 آتش که خویش را هلاک می گفت
 برگزیده سبای او نمانست
 ز رسته نفس پاره پاره معلومست
 دریا شتم جباب دیدم خود در راه

چون نیک گیتی تقصص احوالش
 عمر است که می رود با استقبالش
 شیدای آن شیفته و این نه شود
 آئینه ز عکس کوه سنگین نشود
 براه دوست می باید یکی کرد و یکی نبرد
 خود بینی و خوشی پستی نکنند
 خندان تهی کنند دوستی نکنند
 فغان که دوستی مانع بدمشمن شد
 اطلاق صاحب طلا صدق نه باطلاست
 جز شکست کعبه دل ناید از انهار پیل
 بدان ماند که جوید کور آب از سای چاهی
 جز کاستن بطالع ماه تمام نیست
 به نسیم شره بر هم زدن خاموش است
 آئینه بیقراری سیلاب می برد
 این نامه را بخوان دل آسوده نه
 و از کبر و سنی سخن به ابرو سگفت
 امروز نشسته بود کو کو میگفت
 که دل هستی ناپا ندارد نتوان بست
 صحرای شتم خراب دیدم خود را

در خواب بشدم کمال غفلت دیدم
 ای ذره یکی قصده گردون کن
 ای دانه که خوشه میتوانی گردید
 از سایه دیو باد خور دن تا چند
 سخن اقرب بگوشش من میگویی
 آدم را ز خنده گل این سخن بگوش
 چون قبله نما خضره اهل جان باش
 شناسوری ست که بتندنگ برایش
 گوهر نمایی جوهر ذاتی خویش باش
 طبع دون از ره تقلید بیکان رسد
 مرد اگر لاف از آب و جدمیزد بی مشرب
 عیب زندان مکن ای ابد پاکیزه شربت
 خواهی زبان تیغ شود مدح خوان تو
 آدمی زاد اگر بی ادب ست آدم میت
 ز نمار ز تزه و تیغ نه گردی شادان
 زن صاحب فرزند چو شد علت تست
 بد گفتن من شد هنر حاسد و منکر
 عمر که خوش گذرود زندگی خضر کم است
 می پذیرند بدان را بطفیل نیکان

بسی

بسی

بسی

بیدار شدم بخواب دیدم خود را
 وی قطره یکی میل لب حیون کن
 در خاک چه مانده سری بیرون کن
 غیر از یک ذات ذکر کردن تا چند
 موجود بمانی رگ گردن تا چند
 و اشک دل کسی که سر کسیر باز کرد
 سرگشته خود راه نمایی دگر آن باش
 حجر دی که گرفتار که خدائی شد
 خاکش بسر که زنده بنام پدر بود
 پا اگر خواب کند چشم نخواهند اورا
 ز آنکه اسجد در حقیقت به طفل کتب است
 تو چه دانی قلم صنع نبات چه نوشت
 شاد می بقبل دشمن بی دست و پا کن
 فرق در جنس نبی آدم و حیوان ادب است
 باشد غریبی مایه راحت به جهان
 دشوار بود علاج ام الصببان
 صد شکر که حمیم هنری هنران شد
 در بنا خوش گذرد نیم نفس بیارت
 رشته را پس ندید هر که گهر میگيرد

مرد آراوده بکیتی نکست دلیل دو چیز
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدیند
آدمی زاده نادان بچه ماند دانی
ظهور خشم بزرگان تهی ز رحمت نیست
اسباب جهان در نظر م عرضه نمودند
تا صدف مهر خوشی ز نذر لب خوشی
خوشیم پر پرواز جوهر هوش است
توان خاموشی از بحر کام دل بردن
نقد جان را لب خاموش نگهبان باشد
دلی که خاموشی روشن شود مردن نیست
بغیر شد خاموشی که دام شیرینی است
در جوانی بطرب کوش که این موی سیاه
میشود ز ندگی از قاست خم پاپرباب
نضاب پرده پیری نمی شود صواب
چو ماه نو قد خم گشته بر سپرد وجود
طمع مدار ز دندان ثبات در پیری
مرگ گوارا شود موی چو گرد و سفید
پیری ست نه کافری نمان توان کرد
در ظلمت شب هرا نچه کردی کردی

تا همه عمر وجودش سلامت باشد
وام نشاند اگر وعده قیامت باشد
نسخته سقبر خوش خط و بسیار غلط
غبار چهره گردون دلیل باران است
چیزیکه در آمد نظر قطع زبان بود
آب در حوصله اش گوهر غلطان نشود
چرخ انجمن دل زبان خاموش است
دراز میشود این رشته آن گره خوردن
رخته مملکت دل لب خندان باشد
خوشی آتش سنگ است افسردن نیست
که از حلاوت آن لب بکشد که چسبید
شب تارست با فسانه بسر باید برد
تیر را شهر پرواز کمان میگردد
بکمر و حیل خزان را باز توان کرد
اشاره ایست که آماده باش رفتن را
که این ستاره درین صبحگاه میریزد
لذت دیگر بود خواب دم صبح را
چون پیر شدی کار جوان توان کرد
در روشنی روز همان توان کرد

بر دل پیران قیامت میکنند عهد و پیمان
 نیست دندان آنچه میریزد که در پیمان
 دشمن زندگیست موی سفید
 چشمم کم بین در نامه اعمال باز آید
 واعظانه ترا پایگفتار بلندست
 این کعبه غلغله که گرفتست شیخ شکر
 ای گدای خانقاه بردر که پیر نغان
 چون در دستان باده پرستی کردند
 ز نقد برون ز خویش مستی کردند
 زاهد فی خشک هست اندر تب و تاب
 او سبزه شمار گشت و من باده گسار
 ناصح بملامت چهری ما گردی
 دستار بسترخی و عاشق بشوی
 در عالم عاشقی حساب دگرست
 در مذهب مانمار باشد نه رای
 جیبی ز شوق پاره نکرد زاهدان
 هیچ کار زاهد محبته شده نیست
 غم خور می خور که پیش ریزش بر گم
 شیخ در عزت و نظر بر خلق

بیا

بیا

بیا

بیا

طاق نسیان جوانی کن قدم گشته را
 عقده از رشته طول امل و اسیم
 روی دشمن سیاه باید کرد
 که مبار و ازین ابر سیه باران رحمتها
 آواز تو از گنبد دستار بلندست
 در چشم اهل دید کمینگاه شهرتست
 میدهند آبی و دلها را تو نگر میکنند
 بر ساغر باده تیز دستی کردند
 از لای شراب نفی هستی کردند
 من سرخوش و تر دماغ از باده ناب
 او عالم خاک جست و من عالم آب
 آن به که ازین راه غلط و اگر دی
 گرد سر مجسمه ز یخ اگر دی
 رسم دگرست و احتساب دگرست
 پیغمبر عشق را کتاب دگرست
 بر دست شان ز سبزه سلاسل نهاده اند
 این ریاضتها که می بینی بر اجنبست
 نامه عصیان نقش بر آبی پیش نیست
 لنگ گردید لیک کور نه شد

نباید از دوعای زاهدان خشک شدن
 و آنه بسیار در کارست بهر صید خلق
 بهیضم تر بقیامت نخرند اسی زاهد
 خبر ز زنده دلی نیست اهل مدرسه را
 بگر می خشک زاهدان مرو از راه
 زاهد داشت تاب جمال پری رخان
 ناله پرورده چو تاب تم عشق نداشت
 زاهد بهوای خلد سرگردان ست
 گویند که در دوغم نباشد به بهشت
 نه تنهایی پرستان انداز ابد دل آرزو
 بدام زاهدان اقدام از بهوار ظاهری
 نینداند اهل غفلت انجام شراب آخر
 فساد روی زمین از شراب می زاید
 بنویدری مرده از دست خود دامن شهاب را
 بندگی کار جوانی ست به پیری مگذر
 در شبستان فنا صبح امید می شود
 هر قطره شبنم همچین دانه ذکر می ست
 سرمایه زندگی عبادت باشد
 آواز مؤذن چو شنیدی بشتاب

که از شمشیر چو بی هیچ بوی ن می آید
 حق بدست زاهدست از بجه راصد دانه
 هیچ سودی زنده نشانه و مسواک ترا
 که دل بسان گیس در کتاب می میرد
 که بجه در کف ای قوم حب کا فورست
 کبخی گرفت و ترس خدا را بهانه خست
 یار را نام جفا پیشه و بد کیش نهاد
 دوزخ محک تجربه مروان ست
 معلوم شد که جای بیدردان ست
 دل تسبیح هم از دست شان سوراخ ست
 نداشتیم بنایم تیغ این قوم از عصا باشد
 باتش میروند این ابلهان از راه آخر
 که لایم دیو که در شیشه نیست صبارا
 که از خاک سیه گل های رنگین میشود پیل
 در شب تار بره رو که بیاسالی صبح
 هر نفس که ز زندگانی حرف تنفاز شد
 هر غنچه درین باغ سرزانی فکر است
 خوش آنکه دلت مایل طاعت باشد
 کاین بانگ صلاهی خوان احت باشد

عجب

عجب

ای آمده گر یان تو و خندان همس
 امروز چنان باش که فردا چو روی
 غافل از ذکر مشو گر نبود سبوحه بدست
 از دست خویش دامن شب اچو سیدی
 مکش سر از خط فرمان که گردون بلندتر
 تو مست خواب و قد حافی دل شب
 نخواهی شد و گر محتاج دانگییری مردم
 شب زنده دار باش که زین باغ و لعل
 بهار عزت موی سفید سپهران
 باین تر دامن در حشر که از خاک بخیزم
 طاعت کند شرک ندامت گناه را
 دل درستی اگر هست آفرینش را
 میتوانی دوزخ خود را بهشتی ساختن
 افتند در بهشت بدوزخ اگر روند
 در گناه اشک ندامت ز جگر برخیزد
 از جرم ما پیرس چه مقدار و خید بود
 بر هر چه جز خدای دل خویش بسته
 گنه به ارث رسیده است از پدر مارا
 صد فکر اثر ز طاعتسم بردارد

حجی

چینی

صالح

بای

وز آمدن تو گشت شادان همه کس
 خندان تو برون روی و گریان کس
 رشته بند بر انگشت مکرر بستند
 شوکت لباس کعبه دل امن شبست
 نذار در فرصت خاکیدن سر از سجود اینجا
 تمام چشم که دستی شود بلند اینجا
 اگر یکبار در دامن شب مردانه آویزی
 آن غنچه فیض بر ده که پیش از سحر شکفت
 ز جای خویش بتعظیم صبحدم برخیز
 خطرات آتش دوزخ ز دامن ترم دارد
 بارش سفید میکند ابر سیاه را
 همان دل است که از خجالت گناه گشت
 کوشری نقدی ز چشم اشکبارت آده
 جمعی که شرمساری تقصیر برده اند
 این سجای است که از دامن تربخیزد
 ماکوه قاف را بتسد از و گدائیم
 آئینه دام کرده غباری گرفت
 خط از روز ازل رزق آدمی است
 صد سهو سر از عبادت تم بردارد

با این وسواس نیت نیست دست
 ندامت گنهم دوست را رحیم کند
 سوی مسجد هلفس بدم راه هنوز
 باد این تر شدم به بخش
 سهو و خطای بنده چو گیرند در شمار
 ایام شباب و وقت عشرت بگذشت
 از رفتن هر چه رفت غم نیست مرا
 توبه بار انفس باز پسین دست روت
 افسوس که گشت عمر بیوده تلف
 رنجید خدا و خلق را ضعیف نه شده
 خم شد قد و تو بسجده خم نشدی
 رفتی از کار در پی کاری باش
 بیکند بفتق و معصیت یار شدم
 در حالت نزع توبه آمد یادم
 سر پیش نکندن زگنه داد بخاتم
 رحمت آنجا که کند وسعت خود را ظاهر
 ز بحر معصیت ابر بغضت خیزد
 بر در که دوست هر گناهی بخشند
 عفو گنهم بنا تو انی گردید

غسال مگر جنابم بردارد
 شکست توبه ام آواز الکریم کند
 گر چه از بار گنه ساخت چو محراب مرا
 گفتند در آفتاب بشین
 معنی عفو و رحمت آمرزگار حقیقت
 دوران طرب زمان راحت بگذشت
 افسوس ز عمری که بلفظت بگذشت
 بیخبر دیر رسیدی در محفل بستند
 دنیا بعثت گذشت و دین رفت زلف
 ضائع کردیم پاره آب و علف
 از هم پاشیدی و فراهم نشدی
 ریشیت جو و گندم شد و آدم نشدی
 در کعبه ترانه سنج زمار شدم
 چون قافله کوچ کرد و بیدار شدم
 صد طاعت ناکرده بیک سجده ادا شد
 هر که تقصیر نکرده ست گناه کار ترست
 که زیر سایه شدم گناه خشتیم
 صد ساله گنه بمسد آهی بخشند
 زینب است که کوه را بجای بخشند

عجی

عجی

عجی

عجی

عجی

گر چه موی به تن سیاه ماند
 که ترا طاق گناه ماند
 گر پیش گناه ز من ابتدا کند
 من در خطا بزرگم و او در عطا بزرگ
 چون در آمرزش که کار است تقصیر کند
 یارب چه شود اگر مرا گیر می دست
 اندر که مت انچه مرا باید هست
 چون بپریم بهین آب بشوئید مرا
 خواهد گذشت رحمت او از گناه ما
 معشوق که شمه که نیکوست کند
 هر کس چیزی که لائق اوست کند
 دوزخ چه کرده است که شائسته است
 عصیان چه غباری است که از پاشیند
 عنبر در یابی رحمت خال عصیان بن بست
 تا خرمی باغ جهان خواهد بود
 شکر که م ترا زبان خواهد بود
 خوش باش که لطف او مقدم گردد
 تا فاصله شود غضب کم گردد

یکسر مودلت تنفس نه شد
 ای حسن تو به آنکس کردی
 از کرده کس نخل نشود روز بازخواست
 دارد بزرگی بجهان هر کسی آمین
 در گنه که جانب من بود تقصیری نیست
 در پای گنه شد دل سکنیم پست
 اندر علم انچه ترا شاید نیست
 عرق شرم گنه داشته ام خند سبو
 تا ب اگر چه مانگد شتیم از گناه
 عاشق همه دم فکر غم دوست کند
 ما جرم و گنه کنیم و او لطف و کرم
 آنجا که بد کند سزاوارد دوزخ اند
 آنجا که کند ابر کرم قامت خود در است
 با سیه رویی نیم نوید از حسن قبول
 تا فرجه سبز آسمان خواهد بود
 هر تخم که ریشه برودن خواهد داد
 روزی که قد اهل گنه خشم گردد
 دانی که چرا جسرا بفر و افتاد

رباعیات اردو

چند

پیدا کرے ہر چند تقدس بندہ
 جنت میں ہی کل شربت کب ہو نجات
 اسی درد یہ چھیننا جو آکر دیکھا
 مانند شرہ اوٹھ گئی صفت کی صفت
 اسی درد بہت کیا پر کیا ہے
 بنیائی نہ تھی تو دیکھتے تھے سب کچھ
 جب سے توحید کا سبق پڑتا ہوں
 اس علم کی انتہا سمجھنا آگے
 اسی درد سہوں سے بر ملا کتا ہوں
 ملا کو ہی اس میں نہیں چھپے انکار
 دریا پہ عبث جا ہی ہے ساتی سے کھو
 آنکھیں تیری یون نشے سے جاتی ہیں ہی
 کچھ آپ ہی گرا کے آپ ہی کچھ چلتا ہے
 اسی درد ہمیشہ یہ دل دیوانہ
 کب جس میں ہو دنیا کی طلب بڑھ سکے
 تسکین شود حق سے ہوتی ہے نصیب
 معدوم کے دل پہ کیوں گرائی کیجئے
 غم کو بقت نہ شادمانی کو ثبات

مشکل ہے کہ حرص سے ہو دل برکنہ
 دوزخ کا بشت میں ہی ہو گا دہندہ
 کچھ تو ہی بتا کہ دل لگا کر دیکھا
 مٹنے تو جد ہر نگہ اوٹھا کر دیکھا
 دیکھا تو عجب جہان کا کیا کھا مٹنے
 جب آنکھ کھلی تو کچھ نہ کیا مٹنے
 ہر حرف میں کتنی ہی ورق پڑتا ہوں
 اسی درد ابھی نام حق پڑتا ہوں
 توحید نہ میں چھپا چھپا کتا ہوں
 بندہ بندہ خدا خدا کتا ہوں
 لے آئینہ دیکھ ظالم اس عالم کو
 جو ن کشتی چڑ باؤ پر کھی جاتی ہو
 کتا ہے کچھ آپ آپ ہی کچھ سنتا ہے
 کیا کیا کچھ او دھیر تاپے اور تپا ہے
 جس نل میں ہوں بھری وہ کب بڑھ سکے
 اوٹھ جائے نظر سے خلق تب بڑھ سکے
 موجود پہ کیوں نہ شادمانی کیجئے
 بس طرح بسر ہو زندگانی کیجئے

۱۵۴

۱۵۴

۱۵۴

اخلاص دل سے رکھنا تسخیر ہے تو یہ
 سب کام اپنے کرنے تقدیر کے حوالے
 دامن عزت کا اب لیا ہے بیٹے
 تہا چشمہ آب زندگانی نزدیک
 اب وقت عزیز کو تو یوں کو و گے
 کیا خواب گران پر پیل روز و شب
 کچھ خواب ہی ہے میری صحبت ناری
 کیا آنکھوں کو کو لہا ہے ذرا گوش کو کھول
 ہر صبح غمون میں شام کی ہے ہمنے
 یہ مہلت کم کہ جسکو کہتے ہیں غم سر
 ہم میرے لئے ہیں وہ اتنا خوب
 ہم ممکن اوستہ و خوب کا رتبہ
 اندیشہ مرگ سے ہے سینہ سپار لیش
 ہاتھوں سے جواہر ہو سکے کر سیچھے
 زانو پہ قدم شدہ سر کو لایا +
 آنکھوں کی اجمارت میں تفاوت آیا
 مسجد میں تو شیخ کو خروشان دیکھا
 اک گوشہ حافیت جہان میں ہمنے
 یاروں کو کہ دو تین ہیں اب تو ہم

خاک اپنے کو سمجھنا اکسیر ہے تو یہ ہے
 نزدیک عارفوں کے تدبیر ہے تو یہ ہے
 دل مرگ سے آشنا کیا ہے بیٹے
 پر خاک سے اوسکو ہر دیا ہے بیٹے
 پر سوچ کے غفلت کے سین روو گے
 جاگو تک میر پر بہت سوو گے
 اوٹھ جاؤ گے یہ بیٹی ہوئی اکباری
 افسانہ ہے پل مارتے مجلس ساری
 خوانہ کشتی مدام کی ہے ہمنے
 مدام کے غرض مدام کی ہے ہمنے
 ستر وک جہان ہم ہیں وہ سب کا محبوب
 ہے کچھ ہی نسبت کا با ہم اسلوب
 ٹکڑے ہے جگر حبیبے لباس درویش
 پھر کل تو ہمیں ہے اک قیامت ویش
 جامی دندان کو ہمنے خالی پایا
 پیری نے عجب سما، سین دکھلایا
 میخانہ میں جوش بادہ نشان دیکھا
 دیکھا تو محلہ خوشان دیکھا
 جس روز کہ ہم جاؤ گے اس عالم سے

اوس روز کھیلے گی صاف سب پریت
 اک جلوہ تما جس محل میں قندیلوں کا
 کل رقص کنان تے جن منڈیر دن پو
 غنیت نہ کہی حاضر و غائب کرنا
 ہے سنگ محک کو روسیا ہی حاصل
 سمجھے رہے آپ کو بشر یا برکاب
 دو گھوڑوں کی چوکی ہے پی عمر و ن
 خم آگیا قد میں ابروؤں کی صورت
 غم کھایا جوانی کا یہ مینے دن رات
 دنیا کو سمجھ نہ کاروان یوسف
 انبای جهان سے خوب گہ ہون میں
 کچھ فکر مال کار بہیات نہیں
 کیا صبح و سار زیت کٹی جاتی ہے
 افسوس پیام مرگ لائی پسیری
 کیا یہ عصا قد خمیدہ کیا
 آسباب تجمل کی جو طیار سی ہے
 غافل یہ بوجہ اپنے سر پر نہ اوٹھا
 انسان میں عقل نوریز دانی ہے
 افزائش عقل میں عرق ریزی کر

اس بزم کی رونق تھی ہمارے دم سے
 اوسکی چھت میں ہے گہرا بیلون کا
 ہے آج وہاں پر آشیان چیلون کا
 ہے جرم بیان حال قابسہ کرنا
 ہرگز نہ کسی کا عیب ظاہر کرنا
 طلی منزل ہستی ہوئی جاتی ہے شباب
 ابلق ہے شیب اور ادھم ہے شباب
 سب لٹ گئے عضو گیسوؤں کی صورت
 سب گر گئے دانت آنسوؤں کی صورت
 اسی دوست یہ ہے دشمن جان یوسف
 بہائی سب ہیں برادران یوسف
 اندیشہ مابقی و مافات نہیں
 مقرر حیات ہیں یہ دزات نہیں
 دکھلاتی ہے شان جاں نزاری پیری
 ہے تیر و کمان بدست آئی پیری
 کیا فائدہ ناصق کی گرا نیاری ہے
 جانا تجھے دور ہے سفر باری ہے
 یہ نور نہیں تو پھر شیمانی ہے
 خوشبو جو نہو گلاب میں پانی ہے

<p>ہر ایک کی ایک طرح کئے ہے اوقات شیخی و کرامت ہے بن آئے کی بات مجھ فاحشہ پر تو نہ یہ جی جامہ توڑ اب رات نہیں صبح ہوئی ہے بس چوڑ آوارہ ازین کو چہ بان کو کب تک بالفرض ہوا یوں ہی تو پھر تو کب تک</p>	<p>تہے زیر فلک جتنی کہ یہ موجودت اسی شیخ کیا خوب یہ پہننے تحت سقیق دنیا ہمیں کہتی ہے کہ دل مجھ سے موڑ ڈاڑھی کی سیما ہی یہ سفیدی ڈوڑھی سودا اپنی دنیا تو ہر سو کب تک حاصل ہی اس سے ہے کہ دنیا ہو</p>
<p>دنیا کی طلب میں دین کو کر بیٹھے ہو کر گمراہ کرنا ہی نتھا جو کام سو کر بیٹھے اسی عقل تباہ ہے عارضی خانہ جسم خاک کی سودا بی شبہ و شک سو مالک ہی اس کے آپ ہو کر بیٹھے سب جان اسد</p>	<p>حضرت سانبی کمان سے لائے نواب جب آپکے دروازے سے محروم پھرے رحمن و رحیم تجھ سے ہے کون سوا کیونکر نہ خوشبش کہ ازل سے یارب کہتے ہیں جسے لعل مذاہب خالص ہم تو نہ پئین کے جز شراب کو شر ہوتی وفا و ادا قصانے چاہا ہے ترک علاج ان تہوں کا نمون</p>
<p>ڈھونڈ ہے ہی تو حشر تک نہائے نواب فرمائیے کس کے در پہ جائے نواب آمرزش کل ہے تیری ادنیٰ سی ادا عاشق ہے گناہ پر مرے رحم سرا گر غور کرو تو ہے وہ آب خالص نواب وہ بیشک ہے شراب خالص کعبہ کا سفر بخت رسانے چاہا دیکھو چاہیں گے گر خندانے چاہا</p>	<p>نواب نواب</p>

کہ دین میں تھا لقب یگانہ اپنا تھے بت سے خفا
 گا ہی صمنون میں ہم نے جانا اپنا اندری خطا
 سب دیر و سرم کی خاک چھانی ہوں کیا خاک کہیں
 دیکھا تو کہیں نہیں ٹھکانا اپنا جی بیٹھ گیا

ہے عہد شباب زندگانی کا فرا	پیری میں کہاں وہ نوجوانی کا فرا
اب یہ بھی کوئی دن میں فسانہ ہوگا	باتوں میں جو باقی ہے کہانی کا فرا

مؤمن دل سا مکان چربا دیکھا مانند حباب
 ان سنگد لون کو دے کے کیا خاک لیا جزم و عذاب
 یعنی وہ مکان کہ تھا خدا کا سکون کر نذر تہان
 برباد کیا اوستے یہ کیا کام کیا اسی خانہ خراب

تھے شرم گنہ سے جان کیسی بیتیاب	یہ ذکر جان ہوا ہوا جی بیتیاب
یارب کہ مؤثر ہو یہ کہنا میرا	یارب ہے ترا بندہ عاصی بیتیاب
آسی خواجہ خواجگان دم شرم و عتاب	کیا تاب کہ دے سکے کوئی تجھ کو جواب
گر جرم کا میرے وزن کرنا ٹھہرا	انصاف سے کر اپنے کرم کا بھی حساب
یہ کچھ رہ سنت نہ طریق تو حید	پھر کیا ہے ضرور ب کی کیسیان فہید
ہم سمجھے ہیں معنی حقیقی یعنی	حیوان ہیں حقیقت میں یہ اہل تقلید
کیا ڈر ہے اگر نیند نہ آئے لیچند	بیخوابی ہر روز سے میں ہوں خرسند
معلوم ہوا ابھی خدا کو میرے	منظور نہیں کہ میری آنکھیں ہوں بند
مؤمن ہے اگرچہ سب اوسے کا یہ ملو	توحید و جود ہی کا کرنا مذکور

یعنی کہ بنا کے ہیں خدا نے بندے
 ہے بکہ محبت رسول مختار
 آتا ہے قیاس میں حق اہل حدیث
 تو کمن شوق گناہ گاری کب تک
 مان اپنی خدا کو باز آہر خدا
 ار باب حدیث کا میں فرمان برہوں
 مقبول روایت ائمہ نہ قیاس
 جنت میں ہے روز حشر جانا مومن
 ہر رات نہ مل روی صغیر سے آخر
 مومن یہ اثر سیاہ مستی کا نہ ہو
 توحید وجودی میں جو ہے کیفیت
 کب تک ربط تیان دلجو کی نہاہ
 آتا ہے یہ چین چوڑ سب کچھ مومن
 مومن خلقت لباس پر مرتی ہے
 عمارت ہے فی عصا نہ جتہ حضرت
 مومن لازم ہے وضع مرغوب بنے
 کیا خرقہ و عمامہ ہے امداد
 منظر سے بری ہے کبر پائی اوسکی
 وہ بندہ نفس جو انا اللہ کے

سالم

بندے کو خدا بنائے کس کا مقدور
 مذہب کو میں سوچتا ہوں لکن ہر
 ہر چند قیاس سے نہیں ہے سرکار
 اسی تیرہ درون سیاہ کاری کتبک
 اسی دشمن دین بتوں سے یاری کتبک
 تقلید کے منکرون کا سر دفتر ہوں
 یعنی کہ فقط مطیع پیغمبر ہوں
 نادان نہ بن کہ تو ہے دانا مومن
 اک دن ہے خدا کو موتہ دکھانا مومن
 اندیشہ کہی بلند و پستی کا نہ ہو
 ڈرتا ہوں کہ حیلہ خود پرستی کا نہ ہو
 کب تک فکر حصول شمت و جاہ
 اک کونے میں بیٹھے کیجیے اللہ اللہ
 سر پائون پہ دامن کی طرح دہرتی ہے
 پیرون کی یہی وضع ہو کرتی ہے
 جو رنگ ہو آدمی خوش اسلوب بنے
 جب شکل بگڑ گئی تو تم خوب بنے
 آئینہ گداز خود منائی اوسکی
 زمیندہ اوسکی کو ہے خدائی اوسکی

میں خاک ہوں خاکسار ہوں تیرا ہوں
 زاہد مجھے کیوں کرے ماست یارب
 شب عیش سے کاٹ کر سحر کی توبہ
 توبہ کا کھلا ہے در تو جاتی ہوگی
 فانی ہے جہان تو جستجو پھر کیوں ہے
 دنیا کو کہا ہے پنجسہ روزہ سالک
 رونے سے غم دین میں مزا ملتا ہے
 وہاں آنکہ کھلی جمال یوسف دیکھا
 بریگانہ دیکھا ہر اک یگانہ دیکھا
 جسکو دیکھا عرض عرض کا اپنی
 کیا جانے کوئی زاہد ونکی کہا تو نکو
 دن کیوں نہ بڑھے رات نہ کیونکر کم ہو
 جب تک تیرے گھر میں احمقوں کے پیسے
 سفلس جو ہوئے تو پھر کسی نے اسی ذوق
 اسی ذوق کر لگا کوئی دنیا کیا ترک
 ممکن نہیں ترک ہو کسی سے دنیا
 اسی ذوق کہی نہ خوش اوقات ہوا
 تھا جبکہ جوان تھا جوان بد مست
 ان آنکھوں سے روی لالہ گون بھی کیا

رحمت کا اسید وار ہوں تیرا ہوں
 مانا کہ گناہگار ہوں تیرا ہوں
 دن کی گنہوں سے شام کر لی توبہ
 دن رات میں دوسرے تباہی توبہ
 پھر نایہ خراب کو بکو پھر کیوں ہے
 اسی خانہ خراب آرزو پھر کیوں ہے
 یعقوب سے کچھ رتبہ سوا ملتا ہے
 یان بند ہوں آنکھیں تو خدا ملتا ہے
 اپنے مطلب کا سب زمانہ دیکھا
 دنیا کا عجیب کا رخسانہ دیکھا
 تمیز ذرا چاہیے ان باتوں کو
 روزوں کے عوض کہتے ہیں راتوں کو
 سب کہتے تھے اونکو آپ ایسے ایسے
 پوچھا نہ کہ تھے کون وہ ایسے تھے
 دنیا ہے بری بلا اسے کیسا ترک
 جب تک نکرے آپ اسے دنیا ترک
 اک دم نہ ترا صرف عبادات ہوا
 جب پیر ہوا پس سر خرابات ہوا
 اور آنکو پیراز سر شنگ خون بھی کیا

کیا کیا دیکھا نہ رنگ ہمنے اسی ذوق
دنیا کے اہم ذوق اوٹسا جائیں گے
جب آئے تھے روتے ہوئے آپ آئے تھے
ہر چند ہوں پیر اور سر پر ہے اجل
ہے رشتہ عمر مختصہ سدا لکن
ہو سنج میرے دل کو ویا ہو آرام
فاقون سے تباہ میری حالت ہے مگر
غفلت میں گذر گئی جوانی افسوس
وہ دلوے اب خزان پیری میں کہاں
گلزار جہان کا کیا تماشا دیکھوں
نسل گل رعنا میں نظریں شب و روز
وہ لطف چمن وہ سیر گلزار کہاں
پیری نے تمام کہو دیا حسن شباب
جو کو گ گذر گئے اونہیں یاد کریں
ہر دم ہے ہجوم یاس حسرت صغدر
جو مرتبہ درد و الم جساتے ہیں
بیدر کو درد کی کہاں ہے لذت
دنیا فانی ہے زندگانی فانی
صغدر کبھی قال بھی جو ہمنے دیکھی

ن

نواب صفدر علی خان

یوں ہی دیکھا جہان کو وون بھی کیا
ہم کیا کہیں کیا آئے تھے کیا جائیں گے
اب جائیں گے اور وں کو رولا جائیں گے
تس پر نہیں پیٹ کے سوا فکر عمل
شیطان کی آنت ہے میرا طول امل
جز ذکر خدا نہیں ہے جھکو کچھ کام
آستین پڑھتی ہیں قل ہوا بدام
کچھ قدر شباب کی نجانی افسوس
افسوس ہار زندگانی افسوس
اشک شبنم کہ گل کا ہنسنا دیکھوں
دور و زکی ہے ہار کیا کیا دیکھوں
وہ نغمہ وہ می وہ بزم وہ یار کہاں
وہ ناز کہاں وہ ناز بردار کہاں
یا الفت خوبان پریزا و کرین
فرصت اتنی کہاں کہ دل شاد کریں
دنیا کی بقا کو کالعدم جاتے ہیں
جو ذائقہ اس میں ہے وہ ہم جاتے ہیں
یہ ساز طرب یہ کامرانی فانی
نکلا کلمہ یہی کہ فانی فانی

اما حکایت حال غار و شکایت وقت خاص

پس اقبالش اینقدر رسد باشد که زمان طفلی در نیم و نهیدی و فاته مستی گذشت
و عمر شباب در تب و تاب انواع غموم و هموم بسر آمد اکنون که عهد پیری است
هر چند در ظاهر عمر بنابر نعمت میگذرد اما تبعات این حالت باطن را خیلی
پر ملالت دارد

طفلی که زمان بازی می آر است دهن افشاند
آنگاه جوانی که دامنش پید است گل کرد و نماند
اکنون پیری نفس شماری دارد بیدل چه علاج
زین نسخه هم آخر ورق چند بجاست باید گرداند

و اما تفصیلش پس فرصت دراز میخواهد قدر کفایت ازان همین قدر می توان
بود که هستی ناپایدار مادرین حد سیر و هم که به روش پیران آلام فتن است و هم
آغوش طوفان غربت بای اسلام تقدیر کردند یا لبتنی گشت شجره قاصد
و نوزدهم جادوی الاولی ^{۱۳۸} روان پاک را با تن خاک پیوند مستحضر بخشید
و بی مانگی و غربت و بی تعلقی خاطر و آزادگی طبع و تبحر دول و فقر و آب و گل و
دشت از زخرفت این سبزی سر و برداشتگی خاطر از دنیا و اینها و محبت فتاو
ذوق بقا همراه داود اندام محمد الله علی کل حال پدر عالی اگر که خاکش سبز باد
در ^{۱۳۵} بهر چهل و سه سالگی بر حمت حق پیوست نخبه اهل بیت بود و میرا از
کیت و ذیت رضی الله عنه وارضاه و جعل الجنة منزله و منزله و مشواه جز

مادر و یک برادر و سته خواهر در خانه قریبی دیگر نبود اسم الفت تو اسم بجاذبه
 محبت مادی قیام بجهانت فرمود و آنچه بایست و توانست در آموختن علم
 و دانش کشتش و کوشش نمود و بر نماز و روزه تنبیه و اقامت کرد چند پاره آ
 سی پاره قرآن مجید و فرقان حمید و اندکی از پارسی نامها یاد گرفت و در کسب
 علوم آئینیه از صرف و نحو و جزآن بحوالی وطن همچو فرخ آباد و کانپور سالی چند
 سرگردان ماند آراء متندان پدید تکفل بایشان بودند شوق حضور در مجالس
 و عطر و محافل درس و حضور مساجد در سر بود چاره ندشت جز دیدن اهل علم
 و صلاح و شنیدن کلام مردم و نشنیدن صاحب فلاح در فرخ آباد مولوی دانی
 بدایونی را دید و در کانپور شیخ سلامت اسکشفی و مولوی سخاوت علی جوینوری
 و مولوی خرم علی بلهوری و شیخ عبدالحکیم لکنوی و دیگر اهل فقه و فلسفه را از
 وارد و صادر همچو زین العابدین الہ آبادی و فخر الدین واعظ در اوقات مختلف
 دریافت و تہدار علم و فضل هر یکی را بجای خود در خاطر آرزو مند شنید و در قنوج
 مولوی محمد علی واعظ برادر مولوی حیدر علی مرحوم نزیل بلده گونک و مولوی
 فضل الرحمن صوفی ساکن ملاوه و مولوی بشیر الدین قنوجی را دریافت و ہم مولوی
 ولایت علی و مولوی عنایت علی و سیدی علی و فیاض علی عظیم آبادی و دیگر فقہاء
 ایشان را در نیاجر جناب سفر غرور دید و مواعظ و اندرز ایشان شنید مولوی
 عنایت علی ترغیب قرات بلوغ المرام داد و اندک الحمد لد تعالی کہ بعد از عمری دراز
 توفیق شش سکا انتہام نام رفیق شد و علاوہ آن دواوین بسیار در اصول
 و فروع سنت مطہرہ و قافو قافلوہ ظهور گرفت کہ سامی آنها در تراجم محرر سطور در

کتاب مولفه اش مذکورست و پس از آنکه یکم ذی حجه ۱۰۶۹ هجری از کانپور سفر
 دہلی گزید زانوی ادب بخدمت مفتی محمد صدر الدین خان صدر الصدور دہلی
 تہ نمود و در اینجا جمعی را از اہل کمال در فنون مختلفہ ملاقی گردید از ملوک بہادر شاہ
 قلعہ نشین دہلی و اولاد و احفاد و اورا و از امراد نواب امین الدین خان و برادرش
 ضیاء الدین خان و نواب مصطفی خان رئیس جہانگیر آباد و از شعرا غالب و ذوق
 و صہبائی را و از وعاظ و فقہار مولوی نواز شعلی مہاجر و مولوی عبدالحق مولوی
 محبوب علی و مولوی مخصوص الد و کریم الد و خواجہ ضیاء الدین و مولوی قطب الدین
 و سید ندیر حسین و حاجی محمد محدث و شیخ فیض الحسن بہار پوری و ملا نواب
 تزیل حال مکہ مکرمہ و ارشاد حسین رامپوری و مولوی فضل حق خیر آبادی مولوی
 فضل رسول بدایونی و مولوی سنار الدین و مولوی شیخ محمد تھانوی را و از شایخ
 و فقہار شاہ احمد سعید و شاہ عبدالغنی و از اطباء حکیم احسن الد خان و حکیم مام الد
 خان را دریافت و صحبتہا روداد و گفتگو ہاشنید و استعداد ہر واحد را در امتیاز
 سنت و اثبات بدعت ادراک کرد و در حضور مجالس و ساجد لطفہا اندوخت
 و لطیفہا آموخت اکنون یاد آن صبح و سانشتر در بچ و فوسن بخاطر شکستہ
 میگذازد و خیال آن جلسات شیرین و حکایات نکین جہرت بر جہرت می افزاید

سقی اللہ وقتا کنت اخا ابو جہکم	و ثنوا لہوی فی روضۃ الانس ضحاک
اقمنا زمانا والبعون قریرة	واصحت یوما والبعون سواکب

در حین نزول این بلد مہول علاوہ شغل درس و قرات توفیق زیارت قبور
 مبارکہ حضرات شایخ علیہم الرحمۃ نیز دریافت ہر مرقہ شریف خواجہ قطب الدین

بختیار کاکلی و شیخ نظام الدین اولیاء و شیخ نصیب الدین چراغ دہلی و شیخ
عبدالحق محدث دہلوی و میرزا منظر خان نانا و شاه ولی احمد محدث دہلوی
و اولاد امجاد ایشان و دیگر بزرگان طریقت و شریعت حاضر شد و در اوقات
فرست مکرر باین سعادت شرف اندوز گردید و قباب تربت نامی ہمایون
پادشاہ و گنبد منصور علیخان و دیگر ملوک و امرا را بچشم عبرت نگریست گاہ گاہ
بسیر و گلشت اجمار و انار و حدائق و از مارآندیار پرداخت و تختی و الفتحہ
ہمزبانی یاران رنگین طبع و دوستان آشفقہ خاطر و آشنایان بافرہ ادراک کرد
و لطف زندگانی و حلاوت ایمانی برداشت نہ فکری از نان و جامہ بخاطر
آمدنی نہ یاد یار و دیار راہ اندیشہ زدی عمر بچہ شباب بود و صحبت صحبت جہا
و شغل شغل درس کتاب

عیش وصال و ذوق کنار آرزوی گیتی | ہائیم و خرف بوسی آن آستان بلب

قراغ از تحصیل علوم عقیدہ و تقلید و کتاب فنون ادبیہ و درسیہ بہین بود و
برگشتن بوطن بہین قراق مادر مہربان غفر اسد ادا دل از غربت برگزیدگی بارگی
دہلی و یاران دہلی را اخیر یاد گفتہ ہشتم رمضان شمسہ ہجری رومی بسوی خانہ
آوردیم پیچ پیرس کہ جدائی آن دیار چہ کرد و تنہائی این دیرانہ بر سر چہ آورد

مگر ناگفتہ احوال دلم فہم کسی ورنہ | بگفتن ہر چہ آید بہت حال دیگران

از آنجا کہ میشت این دابستان و عزیزان مقصود بر گوشش من افتادہ بود
و دجہی از برای کفاف در دست موجود نہ دل بر سفر بست و عزیمت بہو پال کرد
نیاری کہ درین سرمایگی جو افریدی نماید نہ غمگساری کہ درین فستادگی

دستگیری فرماید در باب هر که را بجز و چشم کشودن و دیده و اگر دن بی پیری
 ربوبیت کند و در خانه از نام در هم و دنیا ریشتری میسر نبود و احدی از اقارب
 همدرد دل نباشد و راهی بسوی کسب قوت لایموت نکشاید و بهتری که آله زرق
 و زندگانی تواند بود حاصل نبود و بار جمله خورد و بزرگ خانه و ماند و بود خوش
 و بیگانه بر سرش افتد حالت دل آن بیچاره پراکنده خاطر چه خواهد بود

نه قاصدی نه صباکی نه مرغ نامه بری | کسی ز بسکیسی مانی بر خمیری

کیفما اتفاق بعد از بست پنج روز بهو پال منزل شد رخت سفر در خانه که ایه
 فرود آوردم کسی نبود که مراد حضور رئیس مرحومه نواب سکندر بیگم تقریب کند
 یا به نایبان ریاست شناساگرداند آیر حایت در می و قلمی و قدمی اندیش
 چار ناجاز خامه بدست گرفت و در فی خند از حال در دمنده خود بخبر دست
 مدارا ملهم محمد جلال الدین خان بهادر نائب اول ریاست سرود

کس نیست که خارم زد دلش بر آرد | این خار مگر آتش از خویش بر آرد

ایشان با مقتضای کرم جلی و دست خلق و محبت اهل علم و دین نوازش فرمود
 و در حضور منقور حکایت حالم رسانیدند مخیم دولت و احتشام در آن هنگام
 باغ فرحت افزا بود آهنا مجامع طلب شدیم وقت شب بود و محفل از اهل دربار
 و اغیار تهری همین چند نفر خاص الخاص شرف اندوز حضور بودند بهر خوردم از بهر سخن
 رفت و از سلیقه هر کار و بار پر سخوی بیان آمد چون و قوف بر احوال ذاتی و
 اضافی دست بهم داد فرمود این غریب بخوشی من می آرد دولی علاج نیست که
 دیگری پیش از وی برضا و قرار داد صدر نامزد شده است غافل از آنکه نیز ننگ

تقدیر بعد از دوازده سال همین تدبیر سرانجام دهد صبح آنشب که روز آدینه
 بود باز فرمان حضوری امضا یافت چاشت هنگام حاضر شدیم نواز شها فرمود
 واقعات آنکه رود لجو بیامود و از غره رمضان ^{۱۲۸۳} هجری در ملازمان آستانه
 خاص خویش جاداد و بخدستی که نوعی از قرب و حضور داشت بنواخت چندی برین
 حال بسر آمدیم فراغ وظایف خود بجای آوردیم و هم در مسجد ابراهیم خان مردم
 را وعظ و اندرز میفرمودم بآری بخود گفتم فراق وطن و دیار و این سیر و پیه
 ماهوار و بستگان که چشم در راه و گوش بر آواز اند چه خوردن چکنیم دل بر ترک
 خدمت بستیم و فی السحاء سر ز قلم و ماقبل عدون بر زبان راندم ناکه رسا بود
 که پسران نزدیکی خدمت میرفتی ریاست فارغ شد با هواری پنجاه و پویم ^{۱۲۸۳} انجا
 نشاندند و بجلت قیام مقام این خدمت نواختند تا تجربه کاری همراه بود خلعت
 نذر دزدی شد و چیری در دست مانند سالی دیگر برین حالت روز شب آوردیم
 ناگهان باقصای طبیعت طالب علمی و شوق مباشته بگفته این و آن باشیخ
 علی عباس چیر یا کوئی در سلسله قلیان کشتی سخن در میان آمد و سی متاعل
 با بابت بود و سخن ناقل کراهت بیفایده آن یار عزیز طرف شدم و
 محسن قدیم را که باعث این ملازمت بود بر سر اسارت آوردیم صحبت با هم
 گیرانینقا و ثوبت این ناخوشی بغزل من کشید بیکار شدیم شانزدهم ^{۱۲۸۳} محرم
 از بهوپال بغرم وطن هوشنگ آباد برآمدیم و بیمار افتادم بعد از هجرت
 باز از راه بهوپال برگردای سنارل ساگر گشتم چاکری همراه و پاره سرمایه
 بر یا بوی کرایه آن ناهوار از انار راه بگرخت تنها ماندم و در حجره مسجد آنجا

پاشکستم مصاعب حضر و مصائب این سفر شرح نتوان کرد باری خدا را
شکرست که ازین عزل و فصل وجد و نهل نه در دل برنجی بود و نه بخاطر گزند

هرگز بسیه خانه لیلی ننگند سیل در سایه دیوار خود آنکس که غمخوار است

پنجم ربیع الاول ۱۲۳۳ وصول کانپور دست بهم داد رسیدن همان بود و بزرگترین
جنود ناب هوادار دولت برطانیه همان جنگاوه عجبی و فتنه غریبی و معرکه سترگی
و مقاتله بزرگی بر روی کار آمد و آفتاب طلبان از هر سو رخ موش در رنگ جبراد
منتشر و فتنه جوانان در غارتگری اهل جلده خود غیر مقصود انچه شد و گردید
انچه گردید و آنچه شد همه بجا شد و هر چه گردید جمله ناسر اگر دید اقامت خیران
خود را بوطن رسانیدم و بگوشت عافیت کشیدم

غالب بریدم از همه خواهم که زمین پس آگنجی گزینیم و بپرستم خدای را

نیز نگ تقدیر را دیدن است که با آنکه مردم این بلده می سر بخلاف نبرد استند
و حرفی از بناوت بر زبان نراندند با یک پیکار مختصری که فوج کپنی را با سپاه
سه بندی فرخ آباد که در گوشه این شهر از طرف رئیس نامو را آنجا قیام داشت
پیش آمد آنگونه در بوج غربا و شهر جمه تباراج لشکر سکه و پنجایان رفت خانه مارا
نیز درین شور و غوغا غارت نمودند و از جمله مارا سبکدوش فرستادند

چه خوش بروی دل تنگ مادری و اگر خدا دراز کند غم زخم کاری ما

روز دیگر نوامی قتل عام شهر شترت پذیرفت یاران پدر مارا با درو خواهر
بقصبه بگراهم پنج گروهی قنوج آنسوی دریای گنگ بودند چند ماه درین جا
بجمله میدان پوره اتفاق اقامت افتاد جز یک جائه سیاه رنگ برتن و نان خشک

شب هنگام دروین گیر تیج نبود اللهم اجرنی فی مصیبتی هذه واخلقنی
 خیرا منها درین فرصت از غره رجب ۱۲۴۲ چند پاره از کلام اسد از بر یاد
 گرفته شد چون خود بوطن گشت دوم ذیقعد ۱۲۴۳ بنا بر ناداری و بسکاهی
 برزرا پور شدم و همان جناب اکبر علی خان سوداگر گشتم سابقه معرفت باید ر
 سیرانی با کرد و اتفاقا تمام نمود درین میان نامه رئیس موصوفه و طلب رسید
 در عین بارش براه جیلپور قصد بهوپال کردم مصائب این رحلت بیچ پیرس
 روزی در رودی میان صحرائیکه گریه با سپ تاب فرو رفت نزدیک بود که
 دریا بر دشوم رحمت الهی دست گرفت و از آن ورطه هلاک بساحل نجات رسانید
 سنگی کلان میان رود حائل سیل جبار گردید شب در کریمه تنگ از آن یکی از
 صحرائشینان نشسته باده داشتد بارش فرصت نفس راست کردن نمیداد
 غرضکه هر چه بود مبلول گردید

از برشکال هند کسی افزاغ نیست	یک خانه نیست که نخل این فصل داغ نیست
ترشد هر آنچه بود از اسباب و جامه ها	چیزی که خشک ماند بغیر از داغ نیست

آخر ماه صفر سه صدر و رود بهوپال اتفاق افتاد رسیدن همان بود و
 نظام حکم بدر رفتن همان خود بی طلب ازین طرف خوانند و خود در سلام و کلام
 مضائقه نمودند

جزین قدر نتوان گفت در حال تو عیب	که خال هر و فانیست روی زیبارا
----------------------------------	-------------------------------

چار و ناچار بغض ای حکم حاکم مرگ مفاجات بادل شکسته و خاطر خسته و بال و پر
 گسته در بقیه همان بارش محمل سفر بجانب جیلپور بستم و الحمد لله علی کل حال

وفی کل حال گویان برآمدم در ضمن طی مراحل گذر بر سربلندۀ لئونک صورت
 بست سافرانۀ درخانۀ سید حمید الدین مرحوم فرود گشتم سید اسمعیل خوش
 سید احمد قدس سره نیز بانی فرمود و بکاشانۀ خود برد و دو ماه چند روز لفقوی
 سید القوم خادّم هم ضیافت نمود وزیر الدوله باد که خدایش بسیار
 خواهی خواهی باعث شد بر اقامت و پنجاه رویه ماهوار معین فرمود هشت ماه
 در آن الکۀ بسر آمد سید زکریا فرزند مولوی حیدر علی مرحوم دلجوئی هاییکرد
 مولوی امام الدین را در پنجاه دیدم و سراج الرحمن را بنحیدم از اهل علم آنکه در خود
 ذکر باشد کسی آنجا در آن وقت جلوه آرا نمود همین شتی سادات پیر قدری خلق میکرد
 شتی ظهور علی مرحوم پیری تین و جهان دیده بود و با پدر شناسا بهدار پیش
 آمدی درین حصص حصص که خاطر باند و بود آنجا بوجه چند رضا نمیداد ناگاه باز
 نامه رئیسۀ سابق الذکر غفر الله له در طلب آمد و آن شکوک و او با هم که در مره اولی
 بسعایت بعض اهل غرض بخاطرش خریده بود زوال پذیرفت

وز گلبن اسید گل لطف دسید
 پروانه التفات عاشق بر سید

از ظرف چمن نسیم اقبال وزید
 یعنی که از حسن طالع و نخت سعید

و ستوری گرفته رهگرای عرصۀ مقصود شدم از لئونک تا نیمه راه سرویج نصیبت
 حاجی دیوان شمس الدین سلمه الله تعالی بود بسی انسانیت فرمود و خیلی رحمت
 داد چون از سرویج برآمده نیرد هم محرم ۱۲۵۵ اوار دهبو پال گشتم حضور رئیسۀ
 التفات عظیم فرمود و رعایت مصارف راه نمود و از آنچہ گذشته معذرت
 کرد و متفاد و پنجر و پیۀ ماهوار تعیین فرمود و خدمت تاریخ نگاری سپرد عمری

دراز کاغذ با سیاه کردیم و تحریر دستور العمل بر آن فرمود شد درین بین
 ملاحظه خدا پرستی و حق گزینی مدارا مله ام بر آن آورد که با هم قرابت رود
 این ماجرا در شکله صورت بست حق تعالی در مطاوی آن ایام و لیالی و و سپهر
 و یکد خضر عطا فرمود و دختر دیگر بر حمت حق آسود بعد از چند سال مادر و هم بر آن
 را با خواهران و شوهران ایشان از وطن پیش خود خواندم بهنگامان باشیخ سینی
 که رفیق و خادم پدر میبود و خیلی عابد و زاهد و متقی اشرفینیا آوردند بدیدار
 حضرت ام و اخوات محبت تو ام شکر خدا مودعی نموده آمد که بعد از عمر در آنجا ای
 دست بهم داد و لکن نیز نگ قدرت و باز نمی تقدیر را چه توان کرد که در نور و
 شش ماه جناب والده ماجده و خواهر گلان و وسط متعاقب یکدیگر سفر آخرت
 کردند و در جوار قدس رحمت الهی آسودند

گر نقضا بود که با هم رسم رویم	میرسد آنوقت که ما هم رسم رویم
-------------------------------	-------------------------------

رئیس مرمومه دجوانی با میفرمود و ماهوار را بعد رویدر ساند و پیرینه ما را
 ملازم گرفت بسی بر نیاید که خودش هم خانه نشین جمله گور شد و شت سخت
 و اسن دل گرفت پانزده سال کامل در خدمتگذاری و فرمان برداری ایشان
 مازم میان جمله متوسلان ریاست تعظیم و تقدیم تسلیم و دیگر امور تکریم انوار
 می افروزدند و با آنکه مزاج شریف ایشان با سیاست و شدت بسیار موافق
 افتاده بود این هیچ چیز را گاهی از نظر التفات محروم پسندیدند
 نگاهت باز او پیش از دیگران
 غلام متقد حسن استیاز توام
 چون جناب رئیس معظمه حال نواب شاه جهان بیگم حفظ الله و سلم بست بمقم

شعبان ۱۲۸۵ سند ریاست رازیب وزینت تازه وزوق بی انداز نشیند
 هوای سفر عجز نیست طراز جان ناتوان را مضطرب ساخت و شوق حسین
 شریفین را و شرفها و نادیده فریضه حج و زیارت مسجد مدینه منوره و مرقد طهر
 علی صاحب الصلوٰۃ والتحیة نعل در آتش گزدانید

نزدیک شد که عشق زهرا بر آید
 چشم نیاز و ناز بهم آشنا شود

و آستان این سفر مبارک در کتاب اتحاف النبلا و حوادث این غربت در

رساله رحله الصدیق مرقوم است اعاده چه حاجت چون بعد از هشت ماه

وصول به یوپال دست بهم داد اهتمام به ارسلیانیه رفتن برگردیدم و این

خدمت را نظر تشنگی علم بهتر از جمله خدمات سابقه و لاحق دیدم و میکیال

برین با جزا گذشت میر شش ریاست بپایه غزل درآمد هر چند سر باز زدم و جادو

انکار سپردم سو و مندیقتا و با کراه تمام مرا در خور دین کار دیده بجای

او مشغوب ساختند و خطاب میر و میر و خانی و اضافه معاش مقدار دو صد

ماهورانواختند چاره نبود بجز صبر کردن و شکیب بودن سال دیگر چون بهر

آمریکه منظمه صلحت در آن دید که مرا بجز و جیت خود اقیانوس بخش بعد از اطلاع

گو زنت و استحصال مرضی اهلای صدر این امر خیر به وقوع آمد

مرا بپند جسم می نشانند
 الهی بر سر آن کوی نشینم

خدا آگاه است و دل بتیاب و چشم حیران گواه که مرادین معامله بیچ چاره گری

و معالجه در میان نبود بلکه خود بانوی کاشانه دولت و اقبال را پیش ازین

فکرتی درین باب بخاطر خطور نمیکرد هر چه هست از آثار و کان امر الله قل ما

مقدور است این وصلت سبب شد بر ترقی منصب و عروج منزلت و حصول
 قبول بست چهار هزار و پیه سال و خطاب مقتدر المهای و عطا خلعت گرامی و
 ستاقت آن بعد از چند ماه خطاب نوابی و امیر الملک و الا جاهی باشک هفده
 فیرو دیگر مراتب متعلقه این عروج از زانی گردید و اقطع کک رو پیه سال
 مراعات شد و سلسله بر سلسله افزود و اطلاق سابق پیرایه تقیید لاحق گرفت
 و حریت قدیم نوعی از رقیبت جدید بهم رسانید ان الله وانا الیه راجعون

پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو بشکستند و کمانم دادند
جان ختم خدای از دوزخ جاوید شد	خانه در کوچه آسوده دلاغم دادند

مرا که از ازل آزاد آمده ام و با خاطر ناشاد مخلوق گشته و آزاد رفیق و فارغ
 ز لیتن آرزو دارم از من و دل من پیرس که این علایق و عوائق چه قسم مرا بر دارم
 ذالقه مرگ خطراری می چشاند و این دار و گیر خلالت و حب و بغض این وان
 چه نوع هر لحظه در کیف حرکت مذی می دارد

نمیدانم گناهیم چیست کز من سرگرازی	سرت گردم قصوری در وفا نمی بینم
-----------------------------------	--------------------------------

یا دایم گذشته که کسی مرا یار و نه از من بر خاطر احدی بخار و نه از هیچکسی به
 جان من بندی و نه هیچ کس را از من گزند و نه از من سرست بر سرست می افزاید

مرتب و رفقاء هتوف بالکم	ذات شیخو صدحت فی فانی
ولقد اشکو فما افهمها	ولقد تشکو فما یفهمنی
غیرانی بالجوی اعرفها	وهی ایضا بالهوی یعرفنی
ذکرت الفأود هراصالها	فبکت شیخو وهاجت شیخنی

حق گوئی من دوست از دشمن شناسد و راست با زنی من خویش را از
 بیگانه جدا نگردد اند تا گرفتار دام این بلا که غایت متمنای ابناء جنس من است
 شده ام و هم آواز مرغان قفس این پنبی سرگشته هر که را می بینم در پی آزار
 ست و بر سر عداوت و انکار با آنکه

شاکستگی عداوت من نیست	بس منفعلم ز کینه و ربا
-----------------------	------------------------

و چه این دشمنی جز آن نتواند بود که یاران زمانه از ارکان و اخوان و رعایا
 و خویش و بیگانه حکمران را زبون میخوانند و تسوی هوای نفس خود و دیگر
 مواد فسق و فجور و تعدی و تجاوز و ستم و جور و زور و رهنمون می جویند این
 حرکات بی برکات از کسی که قائل بوجود واجب تعالی و معتقد یوم آخرت
 خود بوجود دهنی تواند آمد

ما عجز دشمنیم و حریفان ز بون طلب	ای خون ما گردن طبع غیور ما
----------------------------------	----------------------------

رحمت طبع رئیس معظمه که مجبور بر عفو غالب جرائم و تقصیرات افتاده است
 در گذر از کار پردازان یاست که منجر بعد سیاست در اکثر امور آمده موجب
 جرات بسیاری از واقعه طلبان نقشه جوئی شده خصوصاً قطع نظر و حسی حفظها
 اسد و سلم از خوشیا و ندان و ذوی الیهیات تازه بانه و دیگر بر بند ناز گردیده
 حال آنکه دید و ادید این حالات از کسیکه صاحب حکومت و دولت است بغیر الامر
 نزد انصاف پرستان موجب شکر باشد نه شکایت چه درین دور آخر و زمان
 پسین که زمام فرمان روائی ممالک مختلفه دست هر کس بن گنج بی دیانت هر ذی
 ثروت و جاهه مرخص دارد و سفاقت اگر کی برخلاف راه و رسم منقوم جهان

اذا ملکت فابیح نسر و انصاف آن باشد که وی در خور و سپاس بود
نه موقع حسد و بغض و تقیاس و لکن رسم این خاکدان فائشان همچنان افتاد
است که نیکان نامراد باشند و بدان خرسند و شاد

طالب مردم بفرسای باشد	شعله آتش تصویر طلای باشد
-----------------------	--------------------------

اینقدر ضرورت است که چندان تلخ نباید بود که از دمانت بپایند و آنقدر شیرین
نباید شد که بگلویت فرو برند چون زمام حکومت این الکه بدست زنان است
و رقت طبع و قلت انتقام شیوه و فطرت ایشان اینقدر مساحت که بوجوه
خی آمد هرگز بوجوه نمی بایست آمد تا حرام نیکان نقشه جوی را حوصله بشیر نشود
رعیسه منفور و خواه طبعاً یا تکلفاً چون طریق مزید سیاست می سپرد و احدی
سر برنیداشت رعیه مظلومه حال چون جبهه خوگر عفو و معافات افتاده است
این همه شور و شغب بسیار و زاف و زنی است آری

غلط است اینکه همه اهل دل میزدند	هر کرا و دیم ازین طائفه آزاری داشت
---------------------------------	------------------------------------

درین عرض مدت چهار سال که ریاست را از طرف اهلکاران و متوسلین
کو هر یکم جده فاسده و حیه ساعیه این الکه شکایت مظالم و عدوانات بزرگان
آمد زمره مفسدین را رگ شرارت بنفید مال مفت دل جبریم بیانجیان و
رسولان و کوچک ابدالان ایشان انتظار فرصت کرده و موقع افتاد و جبر
بدست آورده و نزع آستانه را با کاشانه ریاست غنیمت بارده ششرون
کردند آنچه کردند و خور و ندانچه خور و ندانچه خوردند و ندانچه
دادند و باطل محض را حق بخت نمودند

شهرتیب چند بگوی تو جاکند	او هم بروز نمانشند خدا کند
بر ضمیر منیر ریاست زده ازان غنی نیست و لکن	
چین چین ز خنیش هر خس نمی زنند	در یاد لالان چو موج گهر آرمیده اند
<p>اینقدر با بصورتش که بعض حکام را خلاف واقع فغانید و با هم شکر زنجی با افزودند اما طاقت بخیر ماند و العاقبة للصالحین این معامله سخت بیجا پیچ ست از طرف ثانی الوف و لکن تلف شد تا شد آنچه شد سخت شکل ست که او باش حرام خوار و خون ریز و ریاست نرم دل و ستم پر بهر بیچاره کار فرما ظاهر که خنیش همچو مجاز در پیش حقیقت بیکارست چه کند اگر ز نام اقتدار بدست دادندی یا قدر اختیار گفت فکرت او نهادندی تنقیه این مواد فاسد بیکار سهل سهل می تواند شد ظاهر پرستان هر امر خوب و مرغوب و محبوب را محبوب دارند و هر گناه ناکرده را کورانه و کبر بجانب مفسوب میباشند و الله یعلم و انتم لا تعلمون از من پرس که درین حالت پرطالت چه قسم زندگانی میکنم و بگید اما اندره برون و افسردگی درون روزه به شب می آرم</p>	
قسمت با جهان غیر ریشانی نیست	سر نوشت من زلف تو بیک ضمیمه است
<p>هر چند سمند اندیشه را جولان دادم و خود را در پوتنه فکرت گدازتم که این الفاظ بمعنی را که مجرد تعلق صوری از برای نام بمن دار و ربط نباشد و این امر است و مصطلحات ریاستی را که هر دم درون مرا بیچاپ میدهد و بیاب میبازد و بسوی من نبود میسر نشود چه کنم که با تقدیر ستیزه نتوان کرد</p>	
انچه نصیب است بسم می رسد	اگر نستانی به ستم می رسد

درین پرده اگر شکر نمی بخیزانرسیده باشد و حق بقدر وصل نگردیده خاکسار
مغذ و رست و در حقیقت مجبور و مقهور مگر فردا اگر خدا خواهد معفو و مغفور خواهد
بود الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان

نشسته از سرفتن یا بی فضل نه صبا نشین | یاد دل باشد و گریا صبح و شام دیگرست

ندای احشر و الذین ظلموا و انرا وجه هر دم خون تاب از رنگ اندیشه
میچکاند و صدای و امتنا و الیوم ایها المجرمون هر خطه ذائقه عذاب لیسیم
میچشانند در ایام خالیه بودید تمینات رئیس مغمضه در مطاوی معاجزات قابلات
با اشاره بعضی اعضا ریاست اغرض دولت ادویه عظم بجار بردند با آنکه این آرزو
اگر بکنار آید مجر در رحمت الهی است انطوار خیال انتراع ریاست باین شیوه
یعنی چپیس مرا با بانوی دولتکده اقبال عافاها الله تعالی یکجا زهر در کار
کردند اجل موعود مقدر نبود کار هر دو به قی و اسهال کشید حالا آنچه درین جنس
اندیشید نفی بلد و دفع دخل بدو سودمند نیفتاد هر چند خزینه عجزه دست بزر
این و آن شگفتن خواستند و در کین شستند دست بهم نداده

هوتا چه و بان مشوره قتل همارا | لو حضرت دل اور سنو تازه خبر اور

با بخله این اخوان الشیاطین و انبار انحراطین آنچه بوجه ما با حضرت رئیس
حیاها الله و بیاها کردند و میکنند و آنچه بسبب وی ادا الله اقبالها
با این نمودی بود نمودند و مینمایند پیش از آنست که بمصر تواند و آمد ملاحظه
این احوال و معانیه این احوال ترجیح فقر بر غنا میدهد و تجربه چندین سال
این صدا بگوش دل میدهد

خوشا جهان تهیدستی و غریبانیش	ز و ال نیست در اقبال بی نصیبانش
مرا خود آرزوی این اوج موج گاهی دغدغه در دل نکرده و اکنون که بخت من این بار گران بر دوش من انداخته اند قدرت کار و باری بدان منضم نساخته اند تشیت امور بدست دیگرست و حکایت از من بهجور سه	
جرم از طرف غیر و ولایت بهم بر من	اگوئی سر انگشت ولایت ز دگانم
مرا اگر دسترسی نبشتد این کجروان را باندک فرصت رست می توان کرد یا مرا اگر بمن بگذارند دست از دو کون می توان افشاند چه تانی مراد دلست و اول سخت شکل و لکن سه	
نی دوا می رست می آید بخان هم سیرت	در و بر حال من بیماری باید گریست
چون این حرام نکان کس طینت و قننه انگیزان بهائم سریت هیچ راهی بسوی مدعای خود در باره این میچکاره نیافتند درین نزدیکی سه چهار سال نزد حکام بالادست بولایت و امثال این الفاظ بدنام کردن خواستند و همت ترغیب غزو و مانند آن را شهرت دادند و تجربه صدر عالی قدر نسبت این ریاست دوست عموما و نسبت این بی حرمت و صولات خصوصا قاضی بعد از موت این قسم افترافات و خدع بیلات شدند و نزدیکی بود که دست بخون بگشایان سازند و ساز مدعای علی را و س الا شهاد بنوازند با جمله ازین جنس ماجرایان بچشم دیده و بگوش هوش شنیده بسیارست اما موانع اظهار و عوائق ابراز از خارج و داخل بنشمار و مستمع ناپیدا و منصف مفقود و چاره گر فاضل و قننه انگیز موجود این که گفته شد اندکی از بسیار و شتی	

از خروارست

شرح این هجران و این سوز حکم | این زمان بگذارتا وقت دگر
 دنیا را اگر بدیده عبرت نگری و چشم تجربت بینی دریا بی که بقار یاست
 نه موقوف بر حسن نظم و بسط عدل است و نه زوال آنها بوجو و جور و مظلمت
 بلکه محض تقدیر قدیر مقصور بر مجاری امور بحسب اغراض جمهورست نه از
 مظلمه و برابر حصول زربا خاک برابر میشود و صد هزار نصفت نزد عدم
 وصول ببلوغ عین تصور میگردد و این طبع از که تاسه بگمان را فر گرفته و دامن
 بسیار دراز بهر ساینده نزد یک است که آسمان بشکافد و زمین بترقه دهد
 بر آید و عیسی فرود شود و دجال در گیتی بگردد بلکه در صور بدیندیوم نشو
 راجلوه دهند

هر جفا فی که کنی رحمت جانستولی | رسم انصاف مباد از جهان بر خیز
 ترسم که اگر شمه از حالت دل خود بصحرایم یاران زمانه که ظاهر سستی دیت
 ایشانست و انکار از باطن صادقان فرست ایشان سر بقبول این دستان
 فرود نیارند و خویش و بیگانه که بنده شکم و کین و دینار و درم اند این افسانه را جل
 بر بالا خوانی نمایند و نه اینقدر ضرورتیوانم گفت که مراد نهاد خویش پلاس
 و حریر یک نرخ می ارزد و جواهر بیش از سنگ و مینر ان نظرنی سنجید و این
 اوج و معنی که شست خاکی را از سر زمین قنوج برداشته از زانی داشتند
 و بی حرکت ارادی او چرم آفتابش از قفسه از قفسه قفسه است و در نفس الامر
 از طرف مختار نه هیچ جبر و زور و روشن نموده سر است و شب سیاه و دیدن آب

تن اگر چه گرفتار نشاء این آب و گل است باری باری تعالی را شکر که جان
در هوای آخرت بسمل

گر شاخ صنوبری بپراید چه عجب	و رخت دوری بسپراید چه عجب
چون دل که خلاصه وجود است آنجا	تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب

چگونه از آفرینش خود که آنچه دل میخواهد و جان میخواهد و تن میطلبد
آن خواهد بود که دلی نباشد که غذای او علم باشد و جانی دهند که محو ضای
جانان بود و تنی ارزانی دارند که محتاج آب و نان نباشد

کان لی قلب اعیش به	ضایع منی فی تقلبه
رب فارده علی فقد	ضاق صدری فی تطلبه
واغت ما دام لی سرمستی	یا غیث المستغیثین به

تسبیحان الله و بحمد اله حال دل آینه است و معالیه اسیران آب و گل آن
که چند آنکه میگزیم مرا بندی تازه بریای می کنند و غم تازه در طنبور میزند

گر باین سازت دوازده روزه چنان	زنده ام من هم باین تنگی که توان بستن
-------------------------------	--------------------------------------

درین و لا که طوبی نیکوی فرزندانم بود حضرت والیه علیه این الکه ایشان را
بعطاء سپ و فیل و قطع دوازده دوازده هزار روپیه سالانه و خطای خانی
و بذل انواع مهربانی و دیگر مراعاتهای خاندانی نوازش بالایی نوازش فرمود
و حاسدان و ناتوان بنیان و کوته اندیشان را که رضی نمیشوند الا بزوال
دولت من و وابستگان من نوید قلصو تو انضیظکم بگوش هوش رسانید
این هیچ نیست آنچه با من کرده اند درون و برون را بدان نواخته اگر مهر

ستم زبان شود و تا جهان است بشکر و سپاس آن عطا یا رب اللسان ماند
 مشکل است که حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب عالم کتاب بگزارش تواند آمد
 در اینجا این درانده را همگان از که و سه و یار و اختیار چشم کینه می بینند و تنها
 ایشان بدیده قدر شناسی و دوستداری می نگرند و گمانه خود و بیگانه همه
 میشناسند غرض که آنچه ما را با ایشان می بایست ایشان با ما کرده اند و دل زبان
 ما را از سپاس و شکر گزاری حسانات و مودات خویش کو ماه ساخته امیدوارم
 که روز عشر مکافات این صالحات در دامن و کنار خویش بینند و فرامان خزان
 بصدر مینوشیندانی لا اذیم عمل عامل منکر و من یعمل مثقال
 ذره اخیر ایره از آنجا که شکر محسن منجره شکر خداوند سبحانه است و تا دیر
 آن صید فرید و قید عبید است لهذا در غالب مولفات زبان نا توان به بیان
 آن مشتاق شده درین نامه استصار جامه نیر بدان اشارت رفت که لودشکر
 الله من لودشکر الناس و کدام نام که بایان دست و اسلام بر است و
 احسان نیکو سر بلند و از چانه خصال حمیده برومند بدل و جود و ستار جود
 کثیر خانه اوست و رحمت و غفو و قیام لطف و انصاف و این غلام کاشا
 او بر ترجمه قرآن مجید از بای بهم اند تا می نت بدون مراجعت تراجم قادر
 و بسوی خیرات و صالحات و تعاون بر تقوی مبار و بهی شامل حسنه
 از صورت و سیرت و سریت موصوف و چنگی بر اسم بدع و شکران
 و و تسکده خاصش موقوف این اجرا بشنید و مرا یقین که بعد از کسب رزقی
 طلبم که کفاف باشد خدای خواهم که عفاف بر و خانه بهر کس که شش نشانه

همشینی پسندم که جز مذاکره علم حرفی دیگر نراند خلوتی خواهیم که غیبه را دور
جل ذکره در آن راهی نبود جلوتی جویم که لایشتی جلیسه سیاهی قهقهه
باشد وصلی خواهیم که فراقی درین نداشته باشد فراقی طلبیم که وصل ماسوی
بخاطرش گذار نبود زنی خواهیم که از وی هیچ انکاری و از آری نرسد
فرزندی جویم که از وی بر خاطر من باری نباشد خادمی خواهیم که ناگفته بفرم
چاکری جویم که مرا زنجار آری طلبیم که هر دم نوید الهی دهد دوستی خواهیم که در
غیبت دشمنی نکند زبستی خواهیم که در شغل کتاب و سنت بگذرد مرگی نماند دار
که بچو مرگ دوستانش بود و گری پسندم که چینی از چنستان نبوت بود و خشمی
خواهم که مراد در آن رستخیز بنیر عرش در سایه الهی نباشد حسابی را اسید و ارم
که بسیر بود کتابی را خواند ستارم که درین آید شفاعتی جویم که گنا مان معلوم و
غیر معلوم را یکسر معدوم گرداند رجعتی را طلبکارم که سیئات را اجناسات مبدل
سازد بهشتی خواهیم که تجلیگاه طهور آفرین باشد و بیاری آرزو کنیم که هیچگاه
دوری از آن نصیب دل خرمین نبود تلقائی جویم که مراد خود و تلاشی فرایند
نگاری خواهیم که مراد از سن بر بادید

خوشا وقت شوریدگان غمش	اگر ریش بیند و گر مرهمش
که ایانی از پادشاهی نفور	با میدش اندر گدائی صبور
و مادم شراب الم در کشند	و گرتلخ بیند دم در کشند
بلای خارست در عیش مل	سلاحدار خارست باشاخ گل
ترنج است صبری که بر باد اوت	که تلخی شکر باشد از دست دوست

اسیرش نخواهد زبانی زبند	شکارش بخود خلاص از کند
سلاطین غرت گدایان حی	سنازل شناسان گم کرده پی
ملاست کشاندستان یار	سبکتر برداشترست بار
بسرقت شان خلق کی ره برند	که چون آبجیوان بطلت درند
چو بیت المقدس درون پر ز تاب	رها کرده دیوار بیرون خراب
چو پروانه آتش بخود درزند	نه چون کرم پید بخود درزند
دلارام دربر دلارام جوی	لب از تشنگی خشک بر طرف جوی
نگویم که بر آب قنارینند	که بر ساحل نیل مستقی اند

بالجملة تو خیال خواهی کرد که این ندیان از عالم دیوانگی ست نه از جهان فرزندی
 و من اندیشه میکنم که مراجع می باید کرد تا این آرزو را از دست بخشیم سر بهیم
 و ازین دوستان دشمن کام و دشمنان مخلص نام ببریم که می تواند شدن
 ربانی گزینم خداوند مضمون التانی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة
 و قنا عذاب النار را از برای من ظلوم و جهول حکم محکم و قضاء مبرم
 کن و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة لمن الصالحین را بجهت
 عجز و زبونی من تفسیر رفوع فرما من آنم که من دانم تو همه میتوانی کرد و من
 هیچ نتوانم هر چند مقتضای حال و مصلحت وقت نبود که این افسانه باید
 گفت و خود را از برای هرزه گویان نشانه باید ساخت و لکن تا از ان عصر
 باین میسر رسیده ایم خدای عالم الغیب و الشها و ه میداند و می شناسد
 می بیند که با احدی از اعالی و اسافل و رؤس و اذئاب اندیشه بدی و

گزندریانی را بنحود راه نداده ام و جز مدارات و مراعات و منواسات دشمن
دوست در همگی امور خارج و داخل فکری باطل در باره هیچیکی از اخوان و
ارکان و رعایا و براین نموده اگر یکی را باضافه تنخواه محنت کردیم آن گیر
را ببطا جاکیری سرفرازی بخشیدیم و آن سوم را خلعت عمده دادیم و آن
چهارم را بر ترقی خدمت مخصوص فرمودیم قدیمی درین بازگشت دولت از
حقوق خویش محروم نیفتاد و تجدیدی از درین دولسکده مایوس نرفت کسی
نیست که خیرات کثیره دست او نگرفته تسافری نیست که آرزوی خود از امداد
و اعانت خیر در کنار ندیده غرض که هیچ کار خیر و برکت نباشد که در آن رسیه
سخطه سلما است تعالی سبقت از اهل عصر خود نبوده و هیچ مرتبه از مراتب
قدر دانی و آدم شناسی و محنت و مروت و علو همت و بذل و قدرت
نبود که در آن سعی و افرازی حفظ سلما است تعالی بظهور ز سیده آری چندی
فکر سد باب نظام و رخنه در کار رشوت که دشگیر در ماندگان است در میان
بود و چیرا نبود که تا انقصاف ضعیف از قوی نشود هرگز هیچ ریاست
و سلطنت رستگار نگردد

کسی خسید آسوده در زیر گل	که خسیند ز مردم آسوده دل
--------------------------	--------------------------

یکدو دار و گیر این جنس که خلل انداز غرض تاراجبران رعایا و مظلومان
بر ریاست سبب بیان خلاف واقع و پدید آمدن وقایع شد با آنکه امروز
آن بازار نیز خاموش است اما این شیاطین الانس همچنان از برای بدنام
نمودن نگو نامی چند در جوش و خروش سه

شکوت و ما شکوئمی لمثلی عادة | و لکن تفیض الکاس عندا مثلاتها

این حکایت حال بندگان دنیا و عاشقان این پیچی سراسر است و اما شکایت
کسانی که خود را از زمره اهل دین و علم گیرند و منافقانه در پیرایه مولویت و
مجددیت و مجتهدیت و فلسفیت و فقهائیت بلا داعیه ضرورت شرعی و
بلا سابقه عداوت و جز آن از اسباب بغضا و حقده و حسد با انسا و گان بخشی
و تابانی بی بدعت طرف میشوند پس قصه عجیب و حدیث غریب است و
از غایت طول و نهایت عرض در خور ضبط درین کلام موجز نظام نیست
اگر جمله را سعدی انشا کند | مگر دفتر می دیگر ادا کند

مختصر آنکه تا درین ملت هفتاد و دو فرقه پدید شد چندی میان یکدیگر
بازار جدال بر زبان بلکه در بعض محال قتال بسیف و سنان گرم ماند و سبب
اکثر این فرق باطله منقرض شد و روی در خاک نیست جز روغن و خراج
و بعض شعب ایشان کسی باقی نماند که موجب امتیاز از اهل سنت و جماعت
بود این گروه سعادت پژوه که عبارت از اهل حدیث و مبتنان طریقه جماعه
قرون مشهور لها باخیر است از ابتداء حدوث فرق تا حال کیسان بر یک
مسئوال مانده و بوده آمده وجود بدعت و احداث اگر هست در غیر این خصصه
از اهل مذاهب باشند ایشان خود که ام احداث نگردانند و با ایجاد مذاهبی و
بدعتی تازه رضا نداده بلکه هنوز بر همان صرافت اسلام و محضت سنت قدیمه
باقی هستند چنانکه کتب طبقات ایشان بلکه مولفات اعداء ایشان همچنین
کتب تواریخ و سیر ناطق است باین دعا و اعدل طوائف اهل اسلام و انبیا

مراتب تقوی و استلاف و اقل مردم در بعد از تفرق و اختلاف و ارحم است
 با اعداء و اگر مخلق در صدق همین گروه است پس پس وحدت مذاهب بگما
 و جلها خواه در عرب باشد یا در عجم و خواه در نجد بود یا در غور بی شبهه خلاف
 هدی قدیم و شرع قویم و صراط مستقیم مذکور است و این معنی بر وجهی روشن
 است که محتاج بینه و تبنیه نیست هر عا بر کتب دین و عارف علم شرع مبین
 آزادی شناسد هر چند غرض نفسانیه قوم و عداوات یکدیگر که نشان آن
 محبت دنیا و علو خود و سفل غیر باشد زبان را بند ساخته بلکه بخلاف آن دیده
 و دانسته گو یا گردانیده و این حرکت بی برکت سبب اراقت و دوا کثیره و انکسار
 نفوس و تخریب بیوت بسیاری از اهل جلد ایشان هم گردیده تا بد گیران چه
 رسد معتمد از بد سگالی خویش و شتمات اعداء خود عبرت نمی گیرند و بجای آنکه
 در رد و قبح اعداء اسلام مثل روافض و خوارج کوشند مگر شکست اهل سنت
 بسته اند و نام ایشان و بابی و باغی و غازی و طاعنی نهاده با آنکه تابع سنت
 که تقلید مذہبی از مذاهب نمی کنند و رانہ یا مذہب و بابیه کارست و نه از
 مذہب دیگری در خاطر خبار آزادگی از مذہب عجب نعمت بزرگ است که
 دولت اسلام جز اهل سنت نصیب دیگری نشده و تقلید مذہب خواه مذہب
 مقلده باشد یا مذہب مبتدعه یا مذہب و بابیه یا مذہب نیچر یا مذہب بین بین
 یا کدام نخت دیگر همه موجب عداوت و سبب بغاوت با این سلطنت علیہ مگر
 حیفی که درین مقام بر دل نا کام میگذرد و ملاحظه مغالطه و ہی انباء جنس است که
 عداوت درونی خود را با این سرکار بذریعہ شست پری از غبار اهل اسلام برشته اند

و نام ایشان و بابی و غازی و نحو آن نناده و نمیدانند که طریقه دیانت ایشان
 جز اینقدر نیست که نماز و روزه و حج و زکوة بجا آورند و در ترک خصال ذمیمه
 و کسب حلال حمیده تا توانند کوشش و کوشش نمایند دروغ و ریا و کینه و حسد
 و تکبر و حب مال و جاه و طمع زهر و کسب حرام و جمله عیوب نفس را بر خود حسیرام
 سازند و وفاداری و خیر سگالی و مکافات احسان و استحکام عهد و حفظ یتیم
 و صیانت ذمه و عدم نقض عهد را هر چند با غیر مسلمان از اهل کتاب و مجوس
 و یهود باشد بر خویش واجب گردانند و این همه اوصاف در گروه اهل سنت و
 جماعت موجود است و در اعدا را ایشان که خود را مقلد و متذنب و مخالف خود را
 و مایه نام نناده اند کیسر مفقود سرکار بر پیش را باریش و جنبه و دستار کسی چه
 کار و آزار پوشیدن از آزار فوق نصف ساق و نه نوشیدن قلیان و نذیدن
 رقص نسوان و نشنیدن نشید غلمان چه آزار و این احوال را در وایت که اگر
 دخل و بار با آنکه اهل حق را که تابع سنت مختار اند از تقیید و ابیت و اشغال آن
 صد گونه نفرت و عارست و ابیت نام مذنب است و ما از مذنب آزاده ایم
 و دل باتباع قرآن و حدیث داده اگر گویند که و ابی نام کسی است که بادولت
 انگشیه دشمن است و بر ایشان جهاد را فرض میداند پس در جوابش همین قدر
 کفایت باشد که مسئله فرضیت جهاد بی شبهه در قرآن و در حدیث و در هر کتاب
 مذنب از مذاهب موجوده مسلمانان عجم و عرب مذکور است و این کتب در هر
 زبان مترجم شده جهانگیر گردیده و در هر زمان بلکه در هر ماه و عام خاص
 در محکمت معموله سرکار عالی انگشیه از هند و سند و جز آن پیرایه طبع پوشیده

عالمگیر میگردد و هر زن و طفل در آن فضائل جهاد و حکم آن میخوانند و اعتقاد
 خود بر فضیلت آن دست میسازد پس حجر بر بعض کتب و بعض اشخاص و قطع
 نظر از بعض یعنی چه آنکه دیگران را و بابی ناسند و جهاد را بسوی ایشان
 منسوب میسازند و باین حلیه گری حکام را از بعض غفلت نشان بر سر استقامت
 کشیدن می آرند از ایشان باید پرسید که در کتب درسیه و مذهبییه شما نیز
 حکم جهاد با مخالفان اسلام مرقوم است یا نه و بعد از آنکه مرقوم است اعتقاد
 بحقیقت آن دارید یا نه و اگر دارید پس وجه تقاعد از آن چیست و نیز جهاد
 خاص با نصاریست یا با دیگران نیز رواست شک نیست که احدی از
 ایشان انکار نتواند کرد و از آنکه این مسئله در کتب ایشان موجود است نوی
 بدان متعقد است مگر اینقدر خواهد گفت که جهاد موقوف بر وجود شرائط مشروطه
 است که در سنت صحیحیه یا کتب مذهبییه فقهیه مرقوم اند و تا آن شرائط یافته نشوند
 جهاد هرگز جائز نیست و اگر کنند خلاف شرع خود کرده باشند و درین صورت
 چون مدار کار غزو و جهاد با مخالفان اسلام بلا تخصیص حکام فرنگ برین معنی
 مقصود را ندانند بالیقین میتوان گفت که امروز در مملکت هند از کلکته تا
 پشاور و از گجرات سند تا دکن مثلاً بلکه در چهار دانگ این قلمیم کسی نباشد
 که متعقد جواز جهاد و قتال با دولت برکش خواهد بود زیرا که شروط این عمل
 یکسر درین وقت درین کشور مفقود است و اجتماع آن شروط و ضوابط
 در مردم این روزگار خیلی دشواری نماید پس این خیال باطل و تعلیل مستل
 و تصور مختل که مجروح وجود این مسئله در کتب اسلام و شیوع درس و تدریس آن

در طلب علم عین مخالفت و بغاوت است یعنی چه و بهین است حال دیگر مسائل
 که مثل این مسئله باشد آیا کتاب الجهاد در مختار و فتاوی عالمگیری قاضی
 و کترو شامی و نحو آن نیست یا خاص بکتاب بهین اهل سنت است پس بس اهل
 بدعت تقویة الایمان و نصیحة المسلمین و کتاب التوحید و مقتضای اصرار استقامت
 و امثال این رسائل را کتب مذہب و بابیه نامیده اند انصاف باید کرد که
 درین رسائل مسائل جهاد کجاست آنچه هست بهین دعوت است بسوی مراد
 تقوی و طهارت و هدایت و ارشاد

چشم بدانند لیش که بر کنده باد | عیب نماید هنرش در نظر
 طرفه آنکه تمت و ابیت در هر شهر و هر قطر رنگ دیگر دارد در دکن و بامبی
 کسی است که مسکرات را مثل سیند ہی تارک باشد و در بمبئی و بامبی کسی
 است که یا شیخ عبد القادر شینا الله نگوید و در او ده و بامبی کسی است
 که تقلید مذاهب مروجہ نماید و در دہلی کسی است که گورنمی پرستد و در
 بدایون کسی است که معتقد بدعات شاخ نیست و در حرمین شریفین کسی
 است که هم عقیده اهل نجد باشد و قس علی ذلک حالا که این امور را هیچ
 مناسبت بعداوت و بغاوت سلطنت انگلستان نیست و کیسه و بابیه را
 منسوب بسوی او میکنند یعنی محمد بن عبدالوہاب نجدی وی با اتفاق
 مورخان نصاری و اسلام در ہند نیامده و نہ ہندیان را با او کدام علاقہ
 تقدیرا ارادت یا معرفت بهم رسیده آنچه از آثار او بار و تارخ شام
 جز آن از مولفات علماء نصاری ثابت شدہ و در تاج مکمل نوشتہ ایم

معلوم میشود که دعوت مذہبی آن شخص منحصر در اقطار حجاز و حوالی آن بود و جهاد او با اهل بد و بود از مسلمانان نه با دیگر اهل ملل و نحل و کیفیها ما کان مجر و حسن عمل و اصلاح باطن و گریز از فتن را از ما و ما بیت نام کردن خون انصاف ریختن است و اگر فکر و اندیشه جنگ نمودن با سلطنت انگلیشیه یا دولت دیگران استحقاق این تسمیه دارد هر که از ابتدا بر عمل برطانیه در هند با ایشان پیکار کرده و در زمان غدر هندوستان از جنود نابود و بقا که و تاراج پیش آمده همه باید که واپایی باشند خواه هندو اند و خواه مسلمان و خواه اهل ملت دیگر تخصیص مشتی اهل تقوی باین اسم و رسم چیست بلکه آنچه پیش ما محقق شده آنست که همین زمره واقعه طلب فساد انگیز حکام وقت را که اطلاع بر حقائق این امور ندارند مغالطه داده اند و شیف عداوت با همی خود را درین پرده و انموده کار از پیش برده اند رب مشهور را اصل له ورنه در حقیقت و نفس الامر و در واقع قطعاً و یقیناً هیچ قومی دوستدار تر از اهل تقوی و ارباب دیانت بحق دولت انگلیشیه نیست که طریقۀ ایشان منبت بر غایت عدالت و حفظ از نقض عهد و حرمت بغاوت و سخاوت و سخاوت

درد و دلم که پیش تو فسانه میش نیست | چشم شماره را قره خون نشان کند

این حکایت بسیار دراز است آیدیم بر آنکه درین عمر پنجاه ساله یاد نداریم که با وجود چندین شغل علم و انماک در آن با احدی از دلایان و علمایان در مسائل و رسائل دین جاده مکابره بلکه مناظره و مباحثه شل ابناء و بهر تخصیص مخاطب سپرده باشیم و اگر در بدایت طلب علم بنا بر عدم تجزگی کلمه حق نوشته ایم یا کشف

التباسی نموده بعد از آنکه غرض در حقایق امور رفت آن ساخته و بر ختم
تقویم پاریسیه بنظر آمد و از شماره تالیف بیرون نموده شد و با آنکه غالب
مؤلفات این خسته دل نقل اوله صدر اول است نه حکایت فروعی اصل و
بغرض استفادہ خویش است نه از برای ایفا و کلام بداندیش معذکات خاطر
تا تو ان بنیان تقلید پسند گران است و در و اجش در امل دین سوان جان
و روان ایشان

يقولون لا تنطق بما أنت عاقل	بله بین اهل الجهل ذالک معیب
فقلت لهم خلوا الملا من فاننا	بحکم التجلی والمجال قریب
شربنا و اهرقنا علی الاخر جرعة	والارض من کاس الکرام نصیب

مدعیان علم و فضیلت این روزگار را که عبارت اند از متفقین انصار و
متفلسفان بدعت شعار و مجددان هرزه کار و مجتهدان منکر علم اخبار در باب
که چه میکنند و گرم بازاری خود را در نظر عوام کالانعام و خواص کالعوام
تا کجا خواسته اند و مواد حسد و کینه مضمر خود را در محبت مریح ز فتنه نمود
بدعت و الفت شیوه آبابی و نصرت تقلید اجداد خویش چه قسم بیرون داده
با بر از غی خود پر داخته اند و پرده حیا و انصاف از رخ خود برداشته یکی در پی
آفت که اسفار فتنه سنت را از سلف باشد یا از خلف بایرادات بارده دور
از کار و سب و شتم ناهموار از پایه شیوع و اعتبار فرو اندازد و دیگری آن
اندیشه که چه باید کرد و تانزد حکام با ثبات لاند جهیت و وابست این گروه
حق پرده راستی اضرار و آزار گردانند و ندانسته اند که الوزیر علی البادی

والبادی اظلم والمستبان ما قال فعلی البادی آزی کالای بدبریش
خاوند باشد

و ناطح صخرة یومًا لیقلعها | فلم یضرها و اوهی قرنه الوعل

سیر آزاد بگرامی قدس سره السامی جانی نوشته اند که صاحب بن عباد در
تزییف کلام تنبیهی رساله نوشت و کتاب الکشف عن مساوی شعر المقتبسی نام
کرد و ابوعلی حاتمی عشرات ابو الطیب تنبیه مذکور را جمع نمود و موضحه نام گذشت
آخر عداوت این هر دو کس کاری نساخت و ابو الطیب از پایا اعتبار نیند

النجم تستصغر الابصار و ریته | و الذنب للعين لا للنجم في الصغر

انتهی حاصله غرض که از صدر اول تا این دم اگر کسی را که با اهل حق در
هر عصر طرف شده اند و بد و باطل پرداخته شمار کنی و حسابی از ابراز غی این
جامعه را ده و جمله معترضه بر اهل هدایت و ارشاد بر گیری مولفی مستقل فرستم
آید تا آنکه محدثان کفر شعار و رای پرستان ضلالت و تاریکتاب خویش
سخن ازل که عبارت از کلام عز و جل است ایراد ها کرده اند و بحکم و کذب و با
بما لم یحیطوا بعلمه زبان اعتراضها بر آن کشوده هر چند آخر الامر باطل
زاهق و حق ثابت ماند و ابو به سکت یافته زبان در کام کشیدند پس دیگر پیران
کتاب و متسکمان سنت رسالت مآب را از کجا چشم نجات ازین خند عیلات
وطامات می توان داشت

تعاونینا لا غیر لکن | و تبغضنا لا غیر عویر

با جمله گفته رسمی است که مبطلان تصنیف و تالیف محققان را در میزان اعتبار

نمی‌سبند و کم‌همت‌تر است اومی‌بندند هیچ مؤلف و هیچ عصر ازین بلا
 محفوظ نمانده و اهل حق در برابر آن و اذخا طبعها الجاهلون قالوا
 سلاما را کار بندگشته آیین سرگشته وادی ایجاد و اسیر هوا و هوس
 جماعت حسادت‌شاید بسبب و غلط هم رساله یا کتابی در رد احدی از انبیا
 عصر و اسراء را می‌نوشته‌ست و خائنه‌حق نگار رازنا را آلوده این سیه
 کاری ننموده بلکه از مؤلفات معاصرین علی‌اختلاف انواعها و تبارها قسامها
 و اسقامها حرفی ننخونده و از چا ویده مقلد پیشگان بدعت دوست رای
 پسند سله نیامخته و ورقی را از کرار پس تحریر ایشان در کتابخانه خویش
 جایی نداده و نظر بر خطا و غلط و سهو و بیج یکی از اینان ندوخته و مبالایی برد
 و قبول این شناسان ننموده بلکه انتقام هر قسم را با وجود قدرت تمام نفس
 خویش حرام ساخته مهذامی بیند که مطرح انظار خشم آگین قضین این
 جرگه مقلد پیشه‌ست و موقع افتد این مفریان ریا اندیشه

کل امر من الامور عجیب
 واسترا بوا فی امر کل مریب
 ولهم فیه غایة التنبیب
 منجته حلاوة التقریب
 اوصلوها بالعار والتعیب
 فی امور بدت لكل لبیب
 ثم عادوا بالومر والتائب

بین اهل الجحود والتکذیب
 ترکوا ریهة باهل ازتیاب
 کثر الافتراء منهم جهارا
 وله بینهما دارة کاس
 کوسمنا منهم فی حجة قذف
 طعنوا بالتوهمات علینا
 واستخفوا بنا علی سوء ظن

وارادوا ابطال رؤية فرق
كل ذا من كثافة الطبع فيهم
ولهم قبح نية في سواهم
طال ما اهلك المهين منهم
واكب الاله في النار نفساً
واتبلاهم ربى بكل بلاء
وعليهم من الرزايا توالى
فاصروا واستكبروا بنفوس
لا اتعاظ ولا اعتبار بشيء
وهو الحمى عن سواء سبيل
كلما نبهوا على الحق ناموا
بعدت شقة الكمال عليهم
تفت فيهم معلما حسب جهل
داعياً للهدى باخلاص قلب
حافظاً مع كبيرهم وصغير
فراؤنى بوصفهم وروى فى
نزعهم ان حذقهم كاشف عن
قلوبى وغيبونى لديهم
الحمد وفى صفات مدحى ومآل

فى الورى نين يا بس ورجيب
وقصور العقل الخبيث السليب
اوصلتهم غدا الى التعذيب
جسداً من ضلالة فى لهيب
نشأت بالنفاق فى تقلب
حل ان يرجعوا بقلب منيب
ظلمات كواكب فى الصديق
لم تخف من رب اليها قريب
عندهم فى شهادة ومعيب
لا يبالون بالبصير الرقيب
عنده بالاضطرار والتغليب
فتسلوا عن ذاك بالتكذيب
ناصحين بين سائل ومجيب
وكلام فصل وصدى رجب
حرمان الوداد بالترجيب
بالذى فيه هم من التركيب
ضعف امرى فاستقيم انى طيب
وعلى الناس اعجموا تعريبي
عن صوابى وابعدوا تقرىبي

الترجيب
الترجيب

فعلوا مثل فعل اغترال
 حيث قالوا فيه باغراض نفس
 كل هذا وليس يخفى اذا في
 وانا الشمس لا ترائي عيون
 لم اكلفك ان ترى حسن حالي
 او على النصر لي اراك مقيما
 انما الجود منك جود ذباب
 يا نفوسا يستنبطون المعاني
 ان تكونوا في اسوء حال جهاد
 واراكم مصممين على ما
 اتساوون كل ابيض عرض
 ما استطعتم بالذوق ان تفرقوا
 ما نفوس قد اسلمت كنفوس
 رب ناس لهم جسم مر جال
 وعقول بالوهم تنقاد طوعا
 من اتاهم بعلمهم جحد و
 فتراهم للشر في تهوين
 انطقوا كل يومته بهواهم
 حاولوا يطفئون بالزور نورهم

في كلام المهين المستجيب
 يتقانون كل روض خصيب
 بالهدى بينهم ولا تشويبي
 غميت عن جمال وجه جديبي
 في البرايا او ان تكون نسبي
 او بدنياك ان تزيد نصيبي
 كف جهدا من الاذى عن لبيب
 من قبيح الكلام بالترتيب
 اهله بين خطي ومصيب
 فيه انتم بغير ما تشريب
 في المعالي باسود غريب
 ما بين فرث ورائق من حليب
 عابدات من الهوى للصليب
 ونفوس خلت من التاديب
 للهوى والضلال قود الجنب
 كيف من جاء وهم بعلم غريب
 ونراهم للخير في تصعيب
 واراها والسكون للصليب
 ويدلون عز قد رى المهيب

<p>فرا و امن عناية الله لى ما والى الله قد تو سلت فيهم</p>	<p>اصبحوا منه فى اسى ونحيب وعليهم رب العباد حسبي</p>
<p>پرخند بنابر بشریت گاهی دل از برای مباحثه و مناظره می پلید و به وسوسه خاصه فرسائی و امن خاطر میکشد اما فقدان مخاطب صحیح را چه علاج لیتنی ذات سوار لطمتنی</p>	
<p>کس زبان مرا نه می فهمد</p>	<p>بغریزان چه التماس کنم</p>
<p>طریق بحث در علم و طرز تحریر در دو بهنجار استدلال بر مدعا و روش رفع حجت خصم بر وضعیکه پسندیده یاران این زمانه و گزیده دانشمندان فرزانست در سلف از ان نشانی نداده اند و بنابر تکفیر و تضلیل و تفسیه بر ان نهاده ع اینچه فخر تست آن تنگ من ست بد بیشتر در مباحث مناظره مشاهده افتاده که خطای خود بر دامن دیگری می بندند و از میدان جواب با صواب اگر نخته از یک بحث طفره به بحث دیگری نمایند و معذ لک ادعای تادیه حقوق پاسخ میکنند در مستنی بد آنها و انسلت تا آنکه دین اعز و دین نسوان امت اهل و لعاب اطفال گشته و فضیلت دست و شتم فحول رجال منحصر شده اگر بهتری را از خود مرده باشد یا زنده در چاپ و دیده خانه خود رد نکرد و هیچ مزیت او را دست بهم نداد و اگر در قبح برتری از خویش خاصه نفر سو و حجت بر ثبوت فضیلت خود اقامت نه نمود</p>	
<p>أخوذ بالله من اناس أحد و بوا و انحنوا رباء</p>	<p>تشیحوا قبل ان یشیحوا فاحذر هم انهم فتنون</p>

این حال جمعی نیست که خود را از ذوی الکیات و آبار احسانات شمارند و در
فقه و مدارک رای بالغ بپایه اجتهاد و تجدید شناسند و کمال قابلیت آسود
او راق و شهرت در عوام آفاق منحصر دانند و از اله عرض اسلام و انصاف
بدعات نافرجام را مرتبه وصول الی تحقیق نپذیرند تا بجامه که تابع هر ناعق
و طرقت هر ناهق اند چه رسد و علی نفسها براقش تبخنی سفاهت الاحلام
را همین قدر بسندست که فلانی جواب کتاب فلانی نوشته هر چند مجرد و بیان
چرا نباشد و عوام کالانعام را این غلفه کفایت کند که فلانی از تحریر جواب بگوید
فلانی سکوت و رزیده اگر چه حجت نیره و برهان ساطع بدست او بود با آنکه
جواب یار دیا ابراد کسی نوشتن و اعدای عن الجاهلین را کار بستن
اگر یک عیب است مجازات و تهاافت فقها از زمان را پاسخ گزاردن و
اضاعت وقت خود درین کار روا داشتن صد عیب است عهدی باک
سفیهان فمقی صورت فقیهان شنیدستم که در مدراس یکی گفتگو بر سر سئله
استوار بمن بر عرش عظیم کرده بودند انشمنی تبحر پر حیدر باستوار اعوج
او پروخت دیگری در او دعو عمو کرد فاضلی آنرا از کوی خود پیراند

مه نور میفشاند و سگ شو میسیند | سگ را بگو نزارع تو با باهتاجیت

آن ثالث بانجیر در سلط هرزه سرانی کرد حق پرستی کشف عوار او ساخت
و دروغ گویان با نجان رسانید و کفی الله المؤمنین القتال جزین سه نفر
دیگری معلوم نیست که ابلیس رای جدید و خدعه او درین افعال ناسود
کرده باشد و نه عرب و عجم بر قبول این مؤلفات اتفاق دارد

اذا رضيت عني كرام عشيرتي	فلا تزال غضبان علي ليامها
<p>و فرضا اگر کسی بجانب انصاف نگراید حق را فی نفسه چه گزند و چون خدا و رسول در فروع و اصول برشته می باشد باطل نیز در آنچه فروغ اگر تمامه جهان برخلاف مایستد باکی نیست که اصل مقصود درین کار اتباع و دلیل است نه آوختن بقال و قیل و نهایت الامر موافقت با سنت مطهره و کتاب عزیز است نه التفات بسوی شور و شغب هر جا بیل بی تمیز است</p>	
ما را چه باک گر کس صاحب نظر نباشد	نشناختن گهر را نقص گهر نباشد
<p>الحمد که نه از رد این مبتدعان بر خاطر حق پسند مال است و نه بر قبول این شستی نادانان اختیار است</p>	
شراب ناب کش و روی مجبینان بین	خلاف مذهب آنان چال ایمان بین
<p>خلنی فی محبة المحبوب و تباعد یا جا هلا خبیثا یا ک لو قد اراد ربک خیرا لکن الله قد اضلک جهلا طبعا الحب لیس ینفک عنا لکن الله حسبنا فهو کا</p>	
<p>فهی عندی نهایت المطلوب عن طریق و عد عن اسلوبی قلت مما عملت یا نفس تعوبی یا المقام المعظم المرغوب یا باطیل جا هل معجوب فینا علی کل ذی افتراء کذوب</p>	
<p>ما را خود شکر آن می باید کرد که درین دانش و بنیش محمود خلا تقیم نه حاسد بر اسرار این علائق اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا</p>	
هم میسودون و شر الناس کلهم	من عاش فی الناس یوما غیر محسود

این شکر را بجای رسانیده که انصار خدا و حواریان رسول مصطفی صلعم
 غائبانه از اقامت سجواب این زمره کلام فرموده اند و دست و زبان بر دو
 طرد محرات ایشان نیاوردیم مردی از غیب برون آید و کاری کند
 لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك نعمت مای خداوندی
 جلت عظمت در باره این کسترین بندگان خود بیش از آن است که در نوح
 سپاس ذره از انعام لایحصى و شکر پاره از ان الطاف لا تستقصی بجا
 می توان آورد و باین زبان که هیچ گزارش نیایش می توان نمود العزیز العبد
 یتیم ما فوی و وجدك ضالاً فهدی و وجدك عائلاً فاغنی شرح
 حال اوست و نظر الله امرء سمع مقالتي فاد اها کما سمعها تفسیر مقال
 او حکایت دشمنی اهل رای و شکایت شمری سفاهت خواه از عالم مفاسد دنیا
 باشد یا از جهل و تعصب دین اقتضای نفس بشری است ورنه هر خس و خوارک
 در خور این نعمت و اقتدار تواند بود که هم توفیق دریافت حقائق صادقه بوی
 بخشند و هم صبر بر اینای سنی جنس و تحمل بر شاق ایشان او را ارزانی دارند
 اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاصل فالامثل سه

وقد عانت عناه الاولياء	بلاء الانبياء هو البلاء
به للناس ذرا و ثناء	وذلك كان في الدنيا و فيما
به عند الاله له جزاء	ومن يكثر عليه الصبر يعظم
يصيبك فيه ذاك هو الشفاء	واما الدين فاحذر من بلاء
لان مصاحبات الناس داء	وكن بالانفراد سليو صدرا

فانك ان نطقت بما تراه
 وصرت عدوهم في كل حال
 وان تسكت وتكرهه بقلب
 وهم لا يقبلونك فاجتنبهم
 وان خالطتهم وسلكت معهم
 وتمسى بينهم مرفوع شان
 ولكن تبسلي بالدين منهم
 اكا برهم على الاعراض قاموا
 وقد حملوا اصاغرهم عليه
 تنبه يا مريد الحق وافقه
 وصاحب عن لقاء الناس واصبر
 فان الصبر في الدنيا قليل
 ولا تسترج غير الله مولى

عليهم حشمتك افتراء
 وليس لهم بما قلت ارعواء
 فقلبك ما له فيهم خفاء
 وانت بما علمت لك اهتداء
 يكون لهم بفعلك ذارضاء
 وتصبر كل ما تلقى نهاء
 بما هم فيه اذ بالسوء جاؤا
 ولو بالكفر ما لهم انثناء
 مداهنة وليس لهم حياء
 عيونك ما بنوا الدنيا سوءا
 على الايداء وليس الا ناء
 وعقباه انكشاف وانجلاء
 فغير الله ما فيه الرجاء

آجر هر ذی اجر در هر دو جهان بقدر نصب و تعب اوست و شر و دهر عالم
 باندازه شقت و محنت او سخته و درین باب ایشان حق بر خلق است و ترک
 خلق از برای حق قل الله تعذر هم فی خواص هم یلعبون پانزده سال
 است که در طفلی گذشت پانزده سال دیگر است که در سرب طلب بسر شد است
 سال است که شغل خدمت کتاب و سنت است این اوقات ده گرفته و از نه
 بیگانه ساخته آشنای خود کرده و لله الحمد ربنا تقبل منا انک انت

السمیع العلیم نفسی خنید که از حیات دوروزه باقی ست و محبت مرگ بر کلمه
توحید تشنگی جان را ساقی آسید و ارم که جان در طلب همین در و در و تو تنق
حسن عمل رفیق این سفر شود و رب انت ولی فی الدنیا و الاخره تو فنی
مسلماً و الحقنی بالکمال الحین این ست ماجرای ماضی و حال که تعبیر از ان
بدیروز و امروز و اس و الیوم می توان کرد و اما حال استقبال که عبارت از
فردا و غد می تواند بود پس کریمه و ما تذری نفس ما ذاتکسب غذا
و ما تذری نفس بای امض تموت کاشف حقائق است

نیز گوی قدرت چه نماید فردا
شب جا مله است تا چه زاده فردا
تا رنگ بنایی این جهان ریخته اند
پیش هر در کلید او ریخته اند
بر سرش ابر بلا بالی هما میگردد
کارمانی چون کند درد و واسی گردد
نفس درازی اظهار پای بی ادبی
گره قطره بدریا چو رسد باز شود
قالب عاصی و روح تائب بوده
این پیری من صبح کاذب بوده

کس را خبر می نیست چه آید فردا
نومید مشو ز پیرده عالم غیب
صد بست و کشا و با هم آینه اند
دلنگ مباشد که مانند بال
هر که تسلیم فرمان قصا میگردد
چه ضرورت کشیدن سیاحت
بجفلی که دل آینه رضا طلبی ست
بخدا کار چو افتاد خدا ساز شود
و ائم بگناه نفس را غلب بوده
روگشت سفید و رو سفید نم نگردد

ربانی

ربانی

ربانی

ربانی

ربانی

ربانی

خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

حافظ ابو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن ابي الدنيا بسند خود از
ابن مسعود روایت نموده که آنحضرت فرمود صلعم سلوا الله من فضله
فان الله يحب ان يسال من فضله وافضل العباداة انتظار الفرج
واحدش ابو سعيد مروفاً آورده که اجد عطاء خير ولا اوسع من الصبر
ربيع بن خثيم گفته مراد بخروج در گرمی و من یتق الله يجعل له مخرجاً
خروج ست از بهر ضیق که بر مردم باشد و ابو الدرداء گفته پرسیده شد
رسول خدا از آیه کل يوم هو في شأن فرمود هو ان يغفر ذنبا و
یکشف کرباً وینفع قوماً و یضر آخرین و ابن عباس گفته در آن بیان
که ردیف بودم آنحضرت را فرمود یا غلام احفظ الله يحفظك احفظ
الله تجده تجاهلك و اذا سالت فاسئل الله عز وجل و اذا استعنت
فاستعن بالله جف القلم و رفعت الصحف و الذي نفسي بيده
لو جهدت الامة لتنفعلت بغير ما كتب الله لك ما
استطاعت ذلك و لو ارادت ان تضررك بغير ما قدر لك ما
استطاعت و بطریق دیگر از سهل بن سعد ساعدي باین لفظ روایت
نموده که ان رسول الله صلعم قال لعبد الله بن عباس يا غلام لا
اعلمك كلمات تنفع بهن قال بلى يا رسول الله قال
احفظ الله يحفظك تجده تجاهلك اذا سالت فاسأل الله و اذا

استعنت فاستعجن بالله جف القلم بما هو كائن فلو جهد العباد
 ان ينفعوا بشئ لم يكتبه الله لم يقدر واعليه فان استطعت
 ان تعمل لله بالصدق في اليقين فافعل فان لم تستطع فان الصبر
 على ما تكره خير لكثيرا واعلم ان النص مع الصبر وان الفرج مع
 الكرب وان مع العسر يسرا وروى ابن عباس ست مرفوعا
 من اكثر من الاستغفار جعل الله عز وجل له من كل هم فرجا
 ومن كل ضيق مخرجا ورزقه من حيث لا يحتسب وابودرقة
 انحضرت بر من اين آية تلاوت ميكرو يعني آية تخرج نرد تقوى ورزق بكيا
 وآية كفايت خدا نرد توكل وسفر بود يا اباذر لوان الناس اجتروا لها
 لكفهم وازحسن آية كه فرمود انحضرت صلعم ساعات الاذي يذ هبن
 ساعات الخطايا وعمر بن خطاب گفته ما اياي اى حال اصحت على
 ما احب او على ما اكره وذلك لاني لا ادرى الخير فيما احب او فيما
 اكره ودين اثر نفعي علم غيب ست از خود ابراهيم گفته ان لم يكن لنا خير
 فيما نكره لم يكن لنا خير فيما نحب منصور بن عبد الرحمن گوید همراه حسن
 نشسته بودم كه مردى مرا گفت حسن را از اين آيه پرس ما اصاب من مصيبة
 في الارض ولا في انفسكم لاني كتاب من قبل ان نبراهما پرسيدم فرمود
 سبحان الله من يشك في هذا كل مصيبة بين السماء والارض فغنى
 كتاب الله من قبل ان يبرى النسيئة وحسن گفته انحضرت فرمود ادخل
 نفسك في هموم الدنيا واخرج منها بالصبر وليدك عن الناس ما تسلم

من نفسك وخالد بن رافع گفته آنحضرت ابن مسعود را فرمود لا تكثر عليك
 ما يقدر يكن وما ترزق يا لك محمد بن علي كويد لقد بورك العبد في حاجته
 اكثر فيها دعاء ربك كانت ما كانت وابن عيينة فرمايد ما يكره العبد خيره
 مما يحب لان ما يكره بهيجبه الدعاء وما يحب يلهيه ولبودا بودا وكد
 سيكفت سبحان مستخرج الدعاء بالبلاء ومستخرج الشكر بالرضا
 كروى بن عمر گفته فيما انزل الله في الكتب ان الله يتلى العبد وهو
 يحبه يسمع تضرعه بشرب من بشار مجاشعي از عبادا بود عابدي را گفته را
 وصيت كن گفت الحق نفسك مع القدر حيث القاك فهو احرى ان
 تضرع قلبك وان يقل همك واياك ان تسخط ذلك فيجلب بك الخطا
 وانت عنه في غفلة لا تشع به وروى حديث بن مسعود انه فرمود
 رسول خدا صلعم من نزلت به حاجته فانزلها بالناس لم تسد فاقته
 فان انزلها بالله او شك الله له باجل عاجل او بترق عاجل ودر روا
 عمران بن حصين ست مرفوعا من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها اين
 همه اخبار و آثار را ابن ابى الدنيا بسند خود در كتاب الفرق بعد الشبه آورده
 آخر كلام مالك بن دينار ومرض موت آن بود كه ما اقرب النعيم من
 البوس يعقبان ويوشكان وابن مسعود گفته لو ان العسر دخل
 في حجر لجاء اليسر حتى دخل معه ثم قال قال الله عز وجل فان
 مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا مروى ست كه عمر با بنى عبده نوشت
 مهما ينزل بامر شدة يجعل الله له بعدا فرجا فانه لن يغلب

عسر یسیر بن واضربوا وصابروا وابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
 و در روایت سعد است گفت کنا جیوسا عند رسول الله صلعم فقال
 الا اخبرکم او احد نکم بشی اذا نزل برجل منکم کرب او بلاء من امر
 الدنيا دعاء به یفرج عنه قال فقالوا بلی قال دعاء ذی النون
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین گویند یونس علیه السلام
 این دعا در سه ظلمت کرد و بطن حوت و ظلمت لیل و ظلمت بحر ملک الموت نزد
 یعقوب علیه السلام آمد یعقوب فرمود بالذی خلقت قبضت روح
 یوسف گفت لا گفت الا اعلمک کلمات لا تسال الله شیئا الا اعطا
 قال بلی قال قل یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدل ولا یحصیه غیره
 قال فما طلع الفجر حتی اتي بقمیص یوسف علیه السلام
 جذبه شوق گراز جانب خان برخت | بوی پیر این یوسف ز گریبان برخت
 مردی از اهل کوفه گفته جبریل علیه السلام در زندان بر یوسف علیه السلام
 درآمد وی گفت یا طیب من ادخلک علیها هنا گفت انت ادخلتني
 گفت بگو اللهم یا شاهد غیر غائب و یا قریب غیر بعید و یا غالب غیر
 مغلوب اجعل لی من امری فرجا و خرجا و ارزقنی من حیث لا احسب
 عمر بن سلیمان گوید مردی با یعقوب برخورد و گفت مالی لا اراک کما کنت
 تكون قال طول الزمان و کثرة الاحزان گفت پس ملاقات کرد و او را
 لا قنی گفت قل اللهم اجعل لی من کل ما اهتمنی من امر دنیا و آخرتی
 فرجا و خرجا و اغفر لی ذنوبی و ثبت رجاک فی قلبی و اقطعہ ممن

سواك حتى لا يكون لى رجا الا اياك حسن گفته لوعرى من البلا
احد لعرى منه آل يعقوب جا سهم البلا ثمانين سنة ابن عباس
گفته آنحضرت فرمود كلمات الفرج لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله
الا الله العلى العظيم لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش
الكريم وابوبكره گفته آنحضرت فرمود دعوات المكروب اللهم رحمتك
ارجو فلا تكن لى الى نفسى طرفة عين واصلى لى شافى كله شأن الدنيا
والاخرة فى عفومك وعافية لا اله الا انت وعبدك گفته كان رسول
الله صلعم يقول اذ نزل به هم او غم يا حي يا قيوم برحمتك استغيث
واسما بنت عميس گفته آنحضرت صلعم ارشيدتم فيفروا هم يا هم يا هم يا
شدة برئى بگويا الله الله ربى لا شريك له آن بلا زوى شكست گردو
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم ما اصاب مسلما قط
هم ولا حزن فقال اللهم انى عبدك وابن عبدك وابن امتك ناصيته
بيدك ماض فى حكمك عدل فى قضاائك اسالك بكل اسم هو لك
سميت به نفسك او انزلته فى كتابك او علمته احد من خلقك
او استاثرت به فى علم الغيب عندك ان تجعل القرآن ربيع قلبي نجاة
حزنى وذهاب همى الا اذهب الله همه وابدل مكان حزنه فرجا قالوا
يا رسول الله افلا نتعلم هذه الكلمات قال بلى ينبغي لمن سمعهن ان
يتعلمهن مردى را حجاج قيد كرد و بروى حرس گذاشت و حكم كرد كه فردا صبحدم
حاضر آزند وى گفت در زندان سرگون بودم كه از زاويه كى ندا كرد و گفت

ای فلان این عاکن یاکن کیف هو لاهو و یا من لایعرف قد تزلزلوا هون
 عنی ما انافیه چون این عاگردم بنده ایم بنیتا و دروازه اکتاده دیدم و حسن خفته
 برآمدم و بواسطه شانتیم تا آنکه در مسجد آنجا صبح کردم رقیه گوید برایتیم می درو یا خوش او را
 گفتند لود دعوت الله ان یفرج عنک گفت انی لاستغیثی ان ادعوا الله ان یفرج عنی
 مالی فیه اجر مردی ادعای پی بند کردند و بر سر چاه خور گشتند او را دران جای کسی تلقین کرد که
 چنین بگوید سبحان العلیک القدوس سبحان الله وی از ان چاه برآمد بی آنکه انسانی
 او را برآورده باشد این ابی الدنیا در کتاب الفرج بعد الشدة ازین جنس حکایات
 و ادعیه خلاص سبحون از بیت مغلق و دعای نجات با توفیق و دعا مصرع و صانع
 علی الصدر و دعای کروب و دعای در حضور خصم و دعای در سجد و دعای مشکوک در
 قتل و امور سبحین با ساینده خود آورده و گفته محمد بن ابی رجاء روایت کرده که بر
 مردی از ماوک که در سجن بود درآمدم و می تشل میکرد باین ابیات و پس او را
 زمانه از گذشتنه بود دیدیم که بی درنگ بیرون رفت ابیات این است

عسی مشرب یا یصفو فیرو و یظیف	اطال صداه المنهل المتکدر
عسی بالجنوب الخادیات تستکفی	و بالمتذل المستنضاه ستنضم
عسی جابر العظم الکسیر بلطفه	سید تاح للعظم الکسیر فیجبر
عسی الله لا تیا س من الله انه	یسیر علیه ما یجمل و یکبر

عمر بن عبد العزیز گفته اذ اکت فی الدنیا فیما یسوءک فاذا ذکر الموت
 فانه یسهل علیک تسلمه بن عبد الملک گوید ان اقل الناس همما فی
 الاخرة اقلهم همما فی الدنیا ابو بکر ثقفی گفته مردی گفت مرا همتی رسید

که از آن سخت دل تنگ شدم بخواب رفتم می بینم که گوشت زده میگوید

کن للمکاره بالعناء مقطعا	فلعل یوما لا تری ما تکره
ولربما ابتسم الواقع من الاذى	وضميرة من حرة تبا و ه

بیدار شدم و این ابیات را تردید کردن گرفتم و در شد که حق تعالی
مر از آن اندوه برانید و انشد احمد بن یحیی

مفتاح باب الفرج الصبر	وکل عسر معه یسر
والدهر لا یبقى على حالة	والامر یأتی بعدة الامر
والکرة تقضیه الیالی التي	یفنی علیها الخیر والشر
فکیف یبقى حال من حاله	یسرع فیه الیوم والشر

و انشد محمد بن ابراهیم هذه الابیات

اذا اشتملت على الیاس القلوب	وضاق لما به الصدر الرحیب
واوطئت المکاره واطمئنت	وارست فی اما کفها الخطوب
ولم تر لا نکشاف الضر وجهها	ولا اعفی کحیلته الاریب
اتاک على قفوط منك غوث	یمن به اللطیف المستجیب
وکل الحادثات اذا اتسأمت	فموصول به الفرج القریب

و انشد رجل من قریش هذه الابیات

المتران ربك لبس تحصی	ایادیه السدیثة والقدر یقر
تسل عن الهمم و فلیس شیئ	یقید و ما همومك بالمقیمه
لعل الله یظرب بعد هذا	الیك بنظرة منه رحیمه

بکر بن معتمر در زندان بود ابو القاسم را شکایت طول حبس و شدت غم
خود کاشت و می در جواب نوشت سه

هی الایام و الفیور	وامر الله یلنظر
اتیاس ان تدری فرجا	فاین الله والقدر

ابن ابی الدنیا بعد از ایراد این ابیات قصه خروج عمرو بن بکر از
حبس و قصه خفقان معاویه بن قطن و قصه خلاص تو بنفیری از حبس نوشته
و بدان تسلیه مکر و بین مایوفین خواسته و گفته قبری کند یزد حجری یافتند
که بر آن مکتوب بوده

اصبر لدهر نال منك	فهکذا مضت الدهور
فرح و حزن مرة	لا الحزن دام ولا السور

و مردی از قریش این بیت خوانده

جلینا الدهر اشطه ومرت	بناعقب الشدائد والرخاء
فلما ناسف علی دنیا نولت	ولم نفرع الی غیر الدعاء
هی الایام تکلمنا ونا سوا	وناتی بالسعادة والشقاء

و جعفر بن محمد اشعار کرده

فلا تجزع فان اعسرت یوما	فقد ايسرت فی الرمن الطویل
ولا تیاس فان الیاس کفر	لعل الله یغنی عن قلیل
ولا تظنن بریك ظن سوء	فان الله اولی بالجمیل

قاسم بن محمد بن جعفر بیا رب بود که مثل باین اشعار میگردد

عسی ما تری ان لاید و موان تری	له فرجا مما انحر به الدهر
عسی فرج یاتی به الله انه	له کل یوم فی خلیقته امر
اذا لام عسراً فاسریراً فانه	قضى الله ان العسر یتبعه یسر
وانشد الحسین بن عبد الرحمن هـ	
اذا التمتسا عجم فی الامور تعسرت	علیک فسا عجم و امر من العسر بالیسر
فلما راو فی البلاء من التقی	ولما راو للمکر و الاشفی من الصبر
قال ابن ابی الدنیا تم کتاب الفرج بعد الشدة و الحمد لله وحده و صلی الله علی محمد و آله و صحبه اولی النجدة گویم و درینجا استغاثه دیگرست که انشاد آن مناسب می نماید و هی هذه هـ	
یا من یفرج کربة المکروب	انت المحدث لدی و خطوب
مالی سواک و انت خیر مومل	ارجو لکشف شدائی و کروبی
ان لم تلا خطنی بعین عناية	کر ما و الادمت فی تقدیب
فالطف الی بی کما عودتني	یا خیر مدعو و خیر عجیب
اولیتني نعماً ابوء بحقیها	ولطفت بی و انلتنی مطلبی
وجعلت حظی فی عبادک و افرا	مستوطناً بلدی و فی تغریبی
وسترت ذلانی علی تکرماً	و جزیتنی منها جزاء منیب
هذی مواهب من قد یمثلها	و انا الکویل علی و غیر نصیبی
لا تسلبنی ما وهبت فلیس من	شیء الکرام الرید فی الموهوب
ولئن سلبت مواهباً اعطيتها	کانت لبعض جرائعی و ذنوبی

<p>والرب ذو كرم على المربوب حاشاك تقطعها عقوبة حوب كي لا تبين فضائعي وعيوب</p>	<p>لكن حكمك يا انهي عدتي وعوائدي منك الجميل تكوبا فاجعل علي سبيل سترك مسبلا</p>
<p>ومما اشد الشيوخ العارف بالله تعالى عبد الغني النابلسي بلدا الحفي مشربا القادرى مذهبا النقشبندى طريقة قدس الله سره وافاض علينا برة في هذا المقام هذا النظا مـهـ</p>	
<p>وستاتي انواع الفرج فيما يقضيه على المهجر من شى راح فسوف يحى وعجيب ايضا منه نبى اهل الدنيا احدى الحجج فمن البلوى لا تنزع في الاصل لمعنى ممتزج كالظلمة تظهر والبلم اعلى الغرفات من الدرج امر من امرك فابتسم تضجر منه او تختلم لمريات فكن للوقت حرجي فاخرج عن ضيقك والحرج</p>	<p>ما الشدة الا للفرج فاصبر فالله له حكم والكل يزول فلا تحزن والدهر عجيب ها لكه وتصاريف الا يا مر على العالم للبلوى خلقوا فجاء بهم قد كان بلى والله له غضب ورضى فاصعد بمراقى الخيرا الى واذا وكلت الهك في وابشر فهو المقضى ولا والشئ له وقت فاذا والعسر ليس يعقبه</p>

وسألتك يا مولائي بمن
 من كل رسول جاء لنا
 وبكل نبي منك اتى
 وبنوح يشكر من غرقت
 ونجت اصحاب سفينه
 وبابراهيم خليلك من
 وبخلته وامامته
 وبسمية من قبل لنا
 وكليمك موسى من انجى
 والفرق له كالطود غدا
 وبروحك عيسى من ظهرت
 ابرى الاعشى والابرص بل
 وبطه احمد من بهرت
 وحمى دين الاسلام وقد
 وابان بمدح الدين لنا
 وباهل البيت باجمعهم
 وباصحاب المختار ومن
 وابى بكر الصديق بلا
 وبشيعته وسريره

يمشون على اسنى النهج
 يا لحق وبالدين البهيم
 بطريق ليس بذى عوج
 بالدعوة منه ذو والهرج
 من كل فتى فى الله شجى
 نجاة الحق من الوهم
 لبنيه على مَرَّ الحج
 بذوى الاسلام المنهج
 بك امته يوم الخلب
 فى لجة بحر مختلج
 انوار هداية على السرج
 احبى كم ميت منذرج
 آيات هداية المنبلج
 وافى بالنصرة فى الرحج
 عن ملته والكفر هجى
 ارباب السبق لدى الديج
 بالسرا نارا كل دجى
 شك فى الدين ولا مرج
 تلك المسمورة بالهيم

<p>منه لطريق منتهج عليه ابا ن عن الفلج خلاق شهيد الدار المتعلم قد فاح كروض مفتوح في الشدة والهمم المزج من سيرته نراكي الاربع وتقيمهم معتركي الهيم عن هذا القلب المنزعج تفرقتا منهم في البلج وانقذنا من هذا البلج على ذي السر المنذ حج والصحب ذوي الخط الفرج لغنى ساء في المنعوج سائر الركبان على السرج</p>	<p>وبمن فر الشيطان اسي عمر الفاروق ومن بسنا وبعثان الزاكي الا وبجر العلم علي من صهر المختار وعمدته وبكل ولي فاح بنا ان تفرج هو آجبتنا وتزيل الغمة اجمعها وادفع شر الاعداء ولا والطف يا رب اللطف لنا وصلاة الله مع التسليم طه المختار وشيعته وعلى العبد المنسوب بهم ما لعلم حادي الشوق وما</p>
وقال رضى الله عنه	
<p>ومدام عيني كالبجر بلسان ضني الجسم للهيم ويلوح النور من السرج من بعد الشدة بالفرج</p>	<p>قد اصبح قلبي في وهم ومعاني الشوق قد انضمت ففي الاطاف تخف بنا ولعل الرحمة تدركنا</p>

ولعل علينا الله يجود
 والذنب يزول بمغفرة
 كرم المحلى يحكى لجأ
 وادخل بيت التوفيق ولا
 واعرفه به واعبده له
 واسكر من خمرة طلعت
 واترك عنك الاكوان بلا
 مت واغسل عنك الغيروني
 يا خمرة عين الحق لنا
 واذهب يا كاس فانك من
 ما تفسد سوى الاحكام فلا
 ذات كالروض ونحن بها
 يا صاحب هذا المشرب قف
 جل بين صفوفك مفتخرا
 والكل سواك بغير هدى
 لا تطلب غيرك انك انت
 هذا نصحي فاقبله وكن
 او كن للكل رايض هدى
 واشكر مولاك كما اولا

بشرح الضمير من الحرج
 ويصير الها لك منه نبى
 فاسبح في هاتيك الحج
 تصعد الا في ذى الدرج
 واسجد ان اسفروا بتمج
 وانظر نور الوجه البهر
 ترك واسلك في ذا النهج
 اكفان الصفوة فاندراج
 برضاب الحضرة فامترجى
 وهو تمضى طورا وتبى
 تمدح شيئا فالشيء هجى
 من زهر الوصف شذا الراج
 انت المقدام لدى الرحى
 واسق الاسيا ف من المجر
 ان شئت فسر او شئت عجر
 منك فجعل عن ذا الموج
 للجا هل جهلا فى ودجر
 او حسنا فى الخد الصرج
 ك به واترك قول الهجر

و صلوة الله بنا ل امد وتحيية رب الخلق على وعلى الال الاطهار له ما اسفرضوع الصبح وما	وسلام الله مدى الحج طه منجينا من و هجر وعلى الاصحاب اولي البلم ولي ليل في الدهر دجي
--	--

هذا اخر ما اردنا ايراده في هذا المختصر وقد مشينا في بنيات طرقة
مشي من بشر و اندر وحسب شرابا طهورا من جد اول الكوثر فخاب
عن نفسه وجضر وتاب عما تقدم من ذنبه وتاخر وتضلع من زفر من
الصفا وسعي في مروءة الوفا و نرا مدينة حديث المصطفى صلى الله
عليه وسلم ما اتصلت عين بنظر واذن بخبره

شر بنا على ذكر الجيب مدامه	سكرنا بها من قبل ان يخلق الكرم
----------------------------	--------------------------------

ولله در الفائله

اتاني هواها قبل ان اعرف الهوى	فصادف قلبا خاليا فتمكنا
-------------------------------	-------------------------

واقول والحالة هذه

اذا كان هذا الدم تجري صباية	على غير ليلي فهي ديمه مضبيغ
-----------------------------	-----------------------------

واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين وصلوة وسلام على
المرسلين خصوصا على سيدهم ونحائهم واله وصحبنا جميعين

تمام

خاتمه طبع مع نظم تقریظ از کیه تاز میدان سخن طرازی
 مرکز دایره نظم پردازی حافظ مولوی حکیم سید عظیم حسین
 صاحب سندیلوی سلمه الله تعالی

الحمد لله والمنه که این نامه فرخنده عنوان موسوم بالروض انخسب من
 تزکیة القلب المینب جلوه آرای اختتام آمد و بنگونه شهرت بخ آریسته
 دلربایی خاص و عام وقت است که کالاشناسان از هر طرف فراهم آیند
 و مرابن جنس بی بهار ابنرخ جان از هم ربانید کتابی ست گوناگون سخنها
 ناشنیده را یکجا کرده و بوقلمون رازهای ناگفته را فراهم آورده جایی از
 طب روحانی و جسمانی بدان اندازه سخن میرود که خط بر دفتر بقراط باید
 کشید و در گفتگوی این سینا نکته مایه توان چید و فصلی بشمار عیوب نفس
 بدانگونه نگارش می پذیرد که پذیرد خرد کوشان خرده بین را آئینه حقیقت
 نمای پیش نظر گزاشته آمد و پرده از روی سرایر برداشته بهر جا حکایات دلربا
 و مواعظ هوش افرا پر داخته اند نکته یابان معنی نهاد را بولعجب شوری بخاطر
 انداخته اند باجمله درین زمان سعادت نشان بشارت فیض بشارت صورت
 آرای این معنوی ارتنگ و گردآور این مجموعه دانش و فرهنگ اعنی علم افراز
 میدان دارانی چراغ افروز شبستان دانائی پرده کشای چهره اقبال ستر
 آرای کشور اجلال روبرای طریقت جاده تردماغ حقیقت باده نیکی پسند

بر آستی بسند سحاب ادرار محیط ایشار سبمت نهاد فطرت نژاد خورشید کا
 بر چنین نگاه سهیل انوار قمر دیدار چو زاکر کیوان سپهر گلستان وی بهاران
 خوی گرامی القاب همایون خطاب جناب مستطاب والاجاه امیر الملک نواب
 سید محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام اقباله وزاد اجلاله وعم فیضه
 و نواله که کشور کشای صاحبقران آثار ست و سپاه آرای سکندر پیکار زمین
 حکمرانی بانوی دارا دربان بقیس سلیمان فرمان عدالت گرامی نوشیروان
 بهال حاتم ذوال دریا مثال فرمانروای آیزد شناس کار آرای شریعت اسات
 مملکت ران دانش وزیر دور اندیش بدیش مشیر سندنشین نوشابه اختر عفت
 گزین مریم معجز محفل طراز کامکاری هنگامه آرای شهر یاری فرزند خرد پیوند
 فرخ علم جناب نواب شاهجهان بکیم رئیس دلاور عظم طبقه اعلای ستاره هند
 و تاج هندوستان و رئیس بهوپال و اوما اندالغرو الاقبال که پروردن
 علم و هنر پیوسته بهمت یگمارد و قبه بتن آئین دولت و ساختن کار ملت
 شکر فیها بکار می آرد و فرزند نه لیاقت پیشه مودت اندیشه خان دانش نشان
 نشی محمد احمد خان صوفی اعانه اسد المنان در مطبع مفید عام واقع فسیح آباد
 اکبر آباد و مرابین صحیفه دلپذیر را بقالب طبع ریخت و بزودترین اوقات
 بحسن اهتمام مملو نه تمام برایش کشیده جهانی را و لوله شوق خریداری
 بخاطر اینست

منظم تقریظ

تو بهار آمد که گهسا آورد
 فی که جنت را بدینا آورد

میفریبد و لفسریبان را بهار
 سنبلی آشفته مجنون را بدام
 سر صبح را باد مجنون را دهد
 تا بر عنائی فروشد جلوه‌ها
 تا صنوبر عشقها ورزد به گل
 گلزمینها تا کند سیراب ابر
 تا کشاید بر جمال خود نظر
 ذوق گل خلوت نشینان را باغ
 نایبه چون خانه ارتنگ بند
 یکشد شریف در بر مرغزار
 از گل نازسته شاخ سبز رنگ
 بار و گل بند و نهالان را بهار
 در چمنها باد چون بازارگان
 گستر دامی سراسر سبزه ز آ
 نیزند بلبل نوائی کنه اثر
 وقت آن آمد که گل را نایبه
 وقت آن آمد که والا جاه را
 آنکه رضوان از ریاض همتش
 آن نهان بین کاغذ راز خالص

بهر گل چیدن بصر آورد
 از فریب زلف لیلی آورد
 در چمن مرغ خوش آوا آورد
 باغ از گل روی زیبا آورد
 عاریت دلهای شیدا آورد
 دمدم آبی ز دریا آورد
 گل ز رنگش چشم بنیا آورد
 در لباس راز رسوا آورد
 گونه گون صورت هویدا آورد
 حله محمل ز خضرا آورد
 باو ده احمد به مینا آورد
 تا حلی بندگان زیبا آورد
 شاخ و برگ و بار کالا آورد
 طوطیان رشته بر پا آورد
 مسک برار باب تقوی آورد
 چون شهر بیرون زخارا آورد
 در چمن ذوق تماشا آورد
 نورمان گلسمای بویا آورد
 از دل هر ذره پیدا آورد

جز امیر الملک والا جانه نیست
 خواست چاوشی برسم خسروی
 تاج را غی بر کند در خانقاه
 فتنه بگریزد بحسن آسمان
 گسترده شام و سحر خوانی کز آن
 می نرنجد گریسم و ام خواه
 طر فها بند از وی بی طلب
 آن طرب دارد بدیدارش جهان
 از پی تعمیر منزلگاه او
 تا کشاید تابدا نه اندران
 تابرد بالای باش آسمان
 می ندارد از ارسطو پای کم
 طفل نادان را اگر نپدی ده
 گر کند فکری بلند از بهر شعر
 استخوان بندد اگر الفاظ را
 رهنمایی کز پی طوف حرم
 آن زمان کز علم باطن مژند
 جمع کرد اینک کتابی و نشین
 میکند روض انحصیب القاب آن

آنکه کار دین و دنیا آورد
 رفت اسکندر که دارا آورد
 آتشی از طور سینا آورد
 تیغ دین در کف چو هیجا آورد
 نان طلب رزق گوارا آورد
 وایه چو بروی تقاضا آورد
 کاهها عرض تمنا آورد
 کز رخ یوسف زلیخا آورد
 خشتی از خوشید بنا آورد
 روشنان ثور و جوزا آورد
 نردبان هرسیحا آورد
 چون دلیلی بهر دعوی آورد
 گفتگوی پیردانا آورد
 بر زمین از چرخ شغری آورد
 نغمه پیوند اعضا آورد
 کاروانی از کلیسا آورد
 ماجرایی خضر و موسی آورد
 تاجه اعجاز آشکارا آورد
 روضه جنت همسانا آورد

<p>هر چه میگذرد جزا آورد نخه با در کف سیجا آورد چاره سازان را مداوا آورد نکته های عبرت افزا آورد در نظر را از سودا آورد زان عملها کار ادنی آورد موجبت آئین سخنها آورد کوثر و تسنیم گویا آورد دلشین ناشکیبا آورد کاین چنین نقش از پی ما آورد تا فلک امروز و فردا آورد</p>	<p>مختصر کاند در نور و سحر و ورق طب روحانی و جسمانی کز و در دندی کوشد از وی چارگیر از عیوب نفس میراند سخن دیده زین آئینه معنی نسا شعبه های اصل دین کاجر عظیم قصه های حال و ماضی گسترده می نهد فصلی ز نظم آبدار آن گشتا شها که بعد از غم رسد این گرامی پایه نقش آراسی را روز و شب شام و سحر در کام باد</p>
--	---

قطعه تاریخ رساله روض خصیب از غریب مصرناز کنیالی
نشی محمد عبدالغریز غریب بھوپالی تلیند افتخار الشعرا حافظ
خان محمد خان صاحب شہیر ملکہ اللہ تعالی

<p>ہم علم بلند رہتہ ہم فن دستش بقطا بلا ہی معدن پر کرد ز جیب تابہ دامن</p>	<p>نواب امیر ملک کزوی فیضش بجهان بہار امید از باغ نوال او جسمانی</p>
--	--

در کشور او کسی ندیده
 بخشد کیسه چاکرانش
 بر سفره عام او جهان را
 بر هر که نگاه لطف افکند
 نازم شش که در ترقی
 یک لشکریش بسمل ریزد
 چون زال بلرزد از نیش
 تیغش دل قاف برشگافد
 حکمت بعد او که باشند
 گرفت هزار نکته خلقش
 جان باخته لبش تبسم
 نظمش همه آرد او دلکش
 هر نقطه که بر نگاشت کلکش
 هر خط که کشد گرو را بد
 دین را بجایش ترقیت
 امکان بیان کیست وصفش
 بنوشت رساله که باشد
 آن روض خصب نام دارد
 هر صفحه از دست گنج اسرار

در یوزه گری بکوبی و برزن
 در جای جوی هزار خرد من
 دیدم که قناده نان بروغن
 از جور زمانه گشت ایمن
 بگذشت ز فر تور و بهمن
 خون دود اشکبوش و شیرن
 هر چند بود عدو تهن
 تیرش گذرد ز هفت جوشن
 کبک و شاهین بیک نشین
 در کار نسیم صبح گلشن
 قربان جبین او شکفتن
 نثرش همه دلپسند و حسن
 شد جلوه که بهار سوسن
 از خط تبارن یاسمین تن
 شد شیخ زمانه هر برهمن
 نتوان همه عمر شرح کردن
 هم فیض رسان مرد و هم زن
 کاندر صفتش زبان ستا کن
 هر نقطه در دست در معدن

<p>مغیش همه آیدار و شاداب چون خواستم ای عزیز سالش آن پاک نهاد بادل شاد یارب بود این رساله نغند نواب همیشه کامران باد اجاب و بصدر جاه مسند</p>	<p>مغیش همه لطیف و روشن از ماتف کنج غیب مسکن فرمود بگو شکر مخزن مشهور بهر دیار چون من در زیر سپهر کام دشمن اعدا و کنج تار مدفن</p>
<p>گزارش مهتم مطبع</p>	
<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>	
<p>چون ختام طبع این روض خصب در ماه شوال ۱۲۹۸ هجری اتفاق افتاده و دودسته صفحه آخر کتاب فارغ از کتابت بوده ابیات تهنیت عید الفطر سال مذکور مسک این ختام آمد شتی صابر حسین به سوانی فرماید</p>	
<p>ترخواتی قلم نغمه نشان بخت تپاش عیدینیت جانان و اشراف جهان دام اقبالها</p>	
<p>خوش صبح و شام و روز و شب و سال عید کامل شود بجلوه نسر و زمی و بال عید دایم ز جشن تهنیتش اتصال عید دیگر بزرگ روزه و ذایش شال عید</p>	<p>یارب بود به شاه جهان تا بهر اسال از تاب عیش او چون کد اقباس نور جاوید روز اوست ز نور روز بهمنار فرقت در نشاط شمان و سرور او</p>

از لطف عیش اوست سراپا خیال عید	هنگامه گرم ساز دل راحت آشنا
جز دل شگفتگی نشناسد آل عید	در عهد روح پرور او خگر نشاط
دارد بهر صباح جهان احتمال عید	از جلوه ریزی طرب جان نواز او
ظاهر شود بخلق نباشد مجال عید	تا او اشارتی نکند ز انبساط خویش
در دهر گشت رنج و الم پائمال عید	از کثرت سرور و هجوم سرش
عیدت حال عیشیم و من عیش حال عید	از فیض حقش من او هر دو دل خوشیم

نارنج دلفروز صبا خوش ستوده
فرخ جلال عید همایون جمال عید
۹۸ شمسجری ۱۲

گلبنگ زنی خاتمه تنیت نواز بهج جناب نواب و الاحابه
امیر الملک سید محمد صدیق الحسن خان صاحب بهادر دام اقبالهم

از لطف خدا بود همایون	ساز و سرور برگشادمانی
این عید دلا بود همایون	یا حضرت دین پناه نواب
هر صبح و سنا بود همایون	ایام سرور و موسیم عیش
جان بخش صلا بود همایون	بر خوان نشاط دل نوازی
با ساز و نوا بود همایون	هنگامه فروز جشن عشرت
جاوید لباب بود همایون	جوش اثر هجوم راحت
بر ما و شما بود همایون	این فیض سرور خسر وانه

این راحت غم زدای عالم	پیرشاه و گدایان بود همایون
تا نور و نسروغ ذره و مهر	پیرارض و سما بود همایون
گل را به نشاط گاه گلشن	تا چاک قبا بود همایون
تا بهر نسروغ اهل تخمبیم	بر چرخ سها بود همایون
بر سرور کاروان عشرت	آواز در او بود همایون
بر دشمن جاده و حاسد اوج	اندوه و بلا بود همایون
در خاطر بندگان دل شاد	تسلیم و رضا بود همایون
از کلک تاشش آفرینی	خوش میج و شتاب بود همایون
در انجمن طرب نسروشی	گلپانگ صبا بود همایون
یارب زمن و ز سپهر گردون	آمین و دعا بود همایون
یک بیت دو مصرعه کا تاریخ	از مدح سرا بود همایون

این عید و هزار عید دیگر

۴۸۲

با عیش و بقا بود همایون

۴۱۴

سنة ۱۲۹۸ هجری

قطعه گزرا نیده سید محمد شاکر حسین شاکر ابن نشی
سید صابر حسین صبا سسوانی سلمه الله تعالی

بخشن عید طرب ریز و نیت انگیز / شهابارک و فرخ بود نشاط سعید

بود قریب بماند ز لطف خاص عبید	عجب تر آنکه درین قیض عام شاکر تو
قطعه گزرا نیده سید جمیل احمد سه سوانی سلمه الله تعالی	
چون به نظاره روی تو عیان شد عبید با ادب هر سلام تو گمان شد سه عبید ۹۰ ۱۱	ای امیر الامرا هر سپهر شوکت یافت از تیر فلک مصرع تاریخ جمیل
قطعه گزرا نیده نشی امداد اعلی ابن منشی احمد علی صاحب احمد حرم	
نسخه عمر تو هر روز بقال عید است ناخن پنجه خورشید بقال عید است	ایکه از جلوه روی تو جمال عید است تا شود و از دلت عقده خاطر که تر است
قطعه گزرا نیده نشی ابوالقاسم ابن شیخ عباس صاحب ففت مهم تنظیمات سلمه الله تعالی	
انجام نشاط تو در آغوازی باد اقبال تو در بلند پروازی باد	عید تو بسا مان طرب سازی باد تا بال همای عید باشد نه نو
ایضا سنه	
خورشید فلک بنده دلسوزت با	گردون براد بخت فیروزت باد
هر روز تو خوشتر ز هر روزت باد در هفته سه عید و چار نوروزت باد	

قطعه گزرا نیده ابو النصر میر علی حسن خان سلیم در تنیت
عید بحضور رئیس عالیه سلمها الله تعالی

تو مایه صد عیش ہے تو ہے سبب عید
شاهانه مبارک ہونشاط و طرب عید
۴۸

ای شاه جهان خسرو اقلیم سعادت
تاریخ کرو عرض سلیم از سر آداب

قطعه تنیت عید از فشتی کنج منور لعل نوش تخلص خشتی آستان
نواب سلطان جهان سکیم صاحبہ سلمہ

کز جبینش سحر فرہ و میدن دارد
دولت و نخت چو چاوش و دیدن دارد
مهر لرزیدن و گل حبیب دریدن دارد
جای ہر قطرہ درازا بر چکیدن دارد
دوش خود را ز تیر بار کشیدن دارد
خارا آسار گ گلبرگ خلیدن دارد
نافہ سان بوی خوش از سیر میدن دارد
خامہ اش در چین علم چمیدن دارد
نامہ اش از پر اوراق پریدن دارد
جاودانش ز رہ ذوق یکیدن دارد

نیر اوج مہی داویر ما والا جہا
آنکہ ہر گاہ سرخش بر آید پیش
آنکہ از نور رخ و جوش بہار خویش
ہمہ از فیض کف بحر شالش در دہر
از فراوانی اسباب شکوہش دور
ہر کجا صرصر قرش گذری داشتہ است
ہر کجا غبر لطفش اثری کاشتہ است
بادانیکہ چہرہ سر و چہمان در گلشن
ہمچو شہباز کہ دانند باوج ہنرش
ہر کہ از شہد کلاش کشد انگشت بکام

<p> هر که از عطر پیاش بشود گل بهشام وقت آنست دلا گوش تراشی از خوش عید آن عید که در پیره فروز شادی عید آن عید که در صبح سعادت جوشد داور بر تو چنین عید همایون که ز تو حرف دانه زدم آنچه میزدیم که خوش فرصت باد بهر سال که باز آید عید میروی عید که شهر و زگر در اهت مان سوی عید گشت روی نصرت و پیره عیدم برخت عید که بار گشت انبساط بود از عید و مراطا کرد چند این پیره زدن لب عاوا کرد خسرو باد درت جلوه که لبی عید از خدا بر تو بود درینش باران کرم </p>	<p> نمک گیسوی حور اش گزیدن دارد نغمه تنیست عید شنیدن دارد عید آن عید که در سنج رسیدن دارد عید آن عید که در خیر چکیدن دارد هر دم عید پی عید رسیدن دارد گوهر فرخی از بزم تو چیدن دارد روی زیبای ترا خواش دیدن دارد شاهد عید برخ غازه کشیدن دارد جانب بارگشت خلق دویدن دارد فرق تسلیم حضور تو خمیدن دارد در هوا داری عیش تو پریدن دارد نوش خوشتر کنون از تو شیرین دارد تا فلک محفل ایام کشیدن دارد تا که از ابر سیاه برق جمیدن دارد </p>
--	--

<p>تقریظ نظم از بنده گمنام احمد خان صوفی به منتهی مطبع عالم اگر</p>	
<p> بجهاد این نامه و لفسریب شده طبع در مطبع نیک گمنام ز کان جبر جوهر آمد پدید </p>	<p> که از گلک لواب گرفت زیب که نامش مفیدست و خاص عام نه جوهر بی فضل مردم کلید </p>

سگذر که آئینه ساخته
 بسین سوی آئینه و جام جم
 سراپای این نامه گریزگری
 همه باب او همچو باب السلام
 منور و رقماش چون آفتاب
 بهرجا احادیث خیر الوری
 بیانش بد لهما اثر میدهد
 براه شریعت اگر میروی
 ز نبد و نضاح که نشیند کس
 چه خوش گفت مردی حقائق شناس
 محال است سعدی که راه صفا
 خلاف پیمبر کسی ره گزید
 زهی کلک ثواب عالمین باب
 که بنوشت این نامه دلنواز
 از و بر همه خلق جود و عطاست
 پی دیدن خوبی این کتاب
 معانی و الفاظ او پیش من
 به نظاره اش دیده مایه و در
 پی غنچه و گل درین روزگار

برین آئینه نقد دل باخته
 به بین نقش کلک جوهر رقم
 شوی از گناه و معاصی بری
 فصولش چو فصل بهاران مدام
 مدلل به آیات ام الکتاب
 که تا حق و باطل یاند جدا
 ز نفس و عیونش خبر میدهد
 تو این نامه بینی و سالک شوی
 اگر بگری دفترست و بس
 که با دابر و رحمت بیقیاس
 توان رفت جز در پی مصطفی
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید
 شریعت پناه و حقیقت باب
 پی تیره بختان شده چاره ساز
 تصانیف او مرهم زخم ماست
 فلک رست عینک مد و آفتاب
 چو یک غنچه و اندر و صد حمن
 چو سلک گهرست تار نظر
 خزانست گاهی و گاهی بیار

دلی این گشتان بباغ جهان
 کتابی که روض انحصیب است این
 کتابی که در دیده نوری دهد
 کتابی که تار نگاه مرا
 کتابی که الفاظ و معنی او
 کتابی که بینی اگر یک نظر
 فدای مضامین بهارست و من
 ز بهر گلک نواب شیرین رقم
 نهادست نرلی بغم پروران
 طلسمی ست بهر جهان این کتاب
 ز بهر عالم و فاضل و نیک رایی
 قلم در کفش حاصل کان دهد
 بطاعت کمر بسته دارد و دام
 برای جهان فضل پروردگار
 کفش ابر نیسان جو داده
 کتاید لب و مرده راجان دهد
 خداوند دارند هوسه و ماه
 اگر حرف گیر کسی بر کتاب

جدا هست ز آسیب باد خزان
 صفا بخش قلب نیب است این
 بنغم پروران هم سروری دهد
 دهد غوطه چون در بوج صفا
 بود دلر با چون گل و رنگ بو
 نظر باز ناید بحشمت دگر
 برین شتر نشی شارسست و من
 که برد از دل کوهن رنج و غم
 سبک کرد ولسا ز بار گران
 ورقماش رشک مه و آفتاب
 که گلکش بخلق ست معجز نمای
 مسیح لبش مرده راجان دهد
 کشاید در گنج بر خاص و عام
 پی باغ امید ابر بهار
 پی مرحت در وجود آمده
 سخن گوید و در بدامان نهد
 ز چشم بد خلق دارد نگاه
 دلش باد از آتش غم کباب

إِصْلَاحُ مَا قَعِيَ مِنَ الْخَطِ فِي طَبْعِ الرَّوْضِ الْحَصِيدِ

صواب	خطا	صفحة	سطر	صواب	خطا	صفحة	سطر
الاواخر	الاآخر	١٥	١٩	من	في	٣	١٢
لا تجملوا	ولا تجملوا	=	=	طيرة	طيرة	=	١٤
يلقي	يلقي	٢٩	٩	عجدة اني	عجدة اني	٢٧	٣٠
ليجيئ	ليجيئ	=	١٣٥	بالمنطق	بالنطق	٥	٧
شروط	الشروط	=	١٨	كيات	كيات	٤	٢
لتبيئته	ليبيئته	٢٤	١٩	خطا	خطا في	٨	١١
ولا تكفونه	ولا يكفونه	٢٨	١	لله	لله	١١	١٠
تورث	يورث	=	٩	نأل	يسأل	١٢	١٩
من	من	=	١٩	دور	ودر	١٥	١٣
موعظة	موعظة	٢٩	٣	ترس	ترس	١٤	٢
غصته	غصته	=	٢	يبعثوا	يبعثوا	١٩	١٢
ظهور	ظهور	٣١	٢	فانشأ	فانشاء	٢١	٩
يجي	يجي	٣٣	١	هم	وهم	=	١٨
ولا يحسن	ولا تحسن	=	٣	خشية رهم	خشته	=	=
ولا يحسن	ولا تحسن	=	١٨	الدموع	الدموع	٢٢	٤
اخبروا	اخبرو	٣٤	٩	البلد الحرام	بلد الحرام	٢٢	١٢

صواب	خطا	ک	تصحیح	صواب	خطا	ک	تصحیح
ناطق	منطق	۱۱	۱۵۰	کیجی	کیجی	۱۷	۱۴۵
بلای	بلای	۱۰	۱۵۱	پر	پر	۶	۱۵۳
برایا	برریا	۱۷	۱۵۳	پر	پر	۳	۱۵۵
عصابہ	عصابہ	۱۵	۱۵۴	کرد	کرد	۷	۱۶۱
خلال	خلال	۳	۱۵۶	آلام و	آلام	۱۱	=
الادبار	الادبار	۱۸	۱۵۸	آلیہ	آلیہ	۵	۱۶۲
عشرات	عشرات	۶	۱۶۱	اصحجت	اصحجت	۱۷	۱۶۳
خوش	خوش	۱۲	=	خرد	خورد	۴	۱۶۵
سکتہ	سکتہ	۱۵	=	بخوشی	بخوشی	۱۸	=
تعاوینا	تعاوینا	۱۸	=	بست و	بست	۶	۱۷۲
جسدا	جسدا	۴	۱۶۳	تفہمفی	تفہمفی	۱۷	=
الشمس	الشمس	=	۱۶۴	تصرفی	تصرفی	۱۸	=
مخطی	مخطی	۹	=	وہانت	وہانت	۵	۱۶۴
یومہ	یومہ	۱۸	=	می آید	می آمد	۸	=
آہیات	آہیات	۱	۱۶۶	خزنیات	خزنیات	۱۵	۱۷۷
ایرادگی	ایرادگی	۹	=	بتقدیر	بتقدیر	۵	۱۷۸
غضبان	غضبان	۱	۱۶۷	مقصود	مقصود	=	=
عظمتا	عظمتا	۵	۱۶۸	فاردہ	فاردہ	۹	۱۷۹

۲۱۵۰
۲۵



DUE DATE

۱۷.

۲۴ ۷۳

ص ٢١ ر
ن ٢

٢٢٤٣

١٤٠

الروض الخفيف في تنزيه القلب المنيب

Date

No

Date

No